**فرازهایی از**

**عقیده اهل‌سنت و جماعت**

**تالیف:**

**شیخ حافظ بن احمد آل‌حکمی** :

1377 - 1342 هـ

**مترجم:**

**سهیل رحمانی**

**این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | **book@aqeedeh.com** | | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv | | |  | | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.shabnam.cc  www.sadaislam.com | |
|  | | | | | | |
|  | | | |  | |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمهی مترجم 1](#_Toc420958973)

[مقدمهی مؤلف 7](#_Toc420958974)

[باب اول 11](#_Toc420958975)

[فصل اول: عبادت 13](#_Toc420958976)

[اولين امری كه بر بندگان واجب است، چيست؟ 13](#_Toc420958977)

[آن امری كه مخلوقات به خاطر آن خلق شده‌اند، چيست؟ 13](#_Toc420958978)

[عبد به چه معناست و بر چه كسی اطلاق می‌شود؟ 14](#_Toc420958979)

[تعریف عبادت و شروط آن 15](#_Toc420958980)

[فصل دوم: اسلام 21](#_Toc420958981)

[مراتب دین 21](#_Toc420958982)

[رکن اول: شهادتین 23](#_Toc420958983)

[شروط لا إله إلا الله 24](#_Toc420958984)

[موالات و معادات برای خدا و بخاطر او 31](#_Toc420958985)

[شهادت به اینکه محمد ج فرستاده خداوند است 32](#_Toc420958986)

[بقیهی ارکان اسلام 34](#_Toc420958987)

[حکم انکار و یا ترک رکنی از ارکان اسلام 36](#_Toc420958988)

[تعریف ایمان و بیان اینکه آن قول و عمل است و زیاد و کم میشود 37](#_Toc420958989)

[فصل سوم: ایمان 43](#_Toc420958990)

[مرتبهی دوم: ایمان 43](#_Toc420958991)

[رکن اول: ایمان به خدا، و اقسام توحید 44](#_Toc420958992)

[وجوه تلازم بین انواع توحید 82](#_Toc420958993)

[رکن دوم: ایمان به ملائکه 83](#_Toc420958994)

[ایمان به کتاب‌های آسمانی 87](#_Toc420958995)

[رکن چهارم: ایمان به پیامبران† 97](#_Toc420958996)

[رکن پنجم: ایمان به روز آخرت 112](#_Toc420958997)

[رکن ششم: ایمان به قضا و قدر 154](#_Toc420958998)

[فصل چهارم: احسان 185](#_Toc420958999)

[مرتبهی سوم: احسان 185](#_Toc420959000)

[باب دوم 189](#_Toc420959001)

[فصل اول: کفر 191](#_Toc420959002)

[کفر و اقسام آن 191](#_Toc420959003)

[مباحثی پیرامون احکام سحر و ساحر 200](#_Toc420959004)

[از جملهی شرک: کهانت و تنجیم و طلب باران از ستارگان و بدشگونی 206](#_Toc420959005)

[حکم زخم چشم زدن 212](#_Toc420959006)

[فصل دوم: گناه 215](#_Toc420959007)

[اقسام گناه و کفارهی آنها 215](#_Toc420959008)

[فصل سوم: بدعت 227](#_Toc420959009)

[بدعت و اقسام آن 227](#_Toc420959010)

[باب سوم 233](#_Toc420959011)

[فصل اول: اصحاب 235](#_Toc420959012)

[آنچه که در حق پیامبر **ج** و اهل بیت ایشان بر ما واجب است 235](#_Toc420959013)

[خلفای راشدین**ش**، دلیل بر فضیلت و خلافت و مدت خلافت راشدهی ایشان 245](#_Toc420959014)

[فصل دوم: امراء 253](#_Toc420959015)

[آنچه که در قبال مسئولان و حاکمانمان بر ما واجب است 253](#_Toc420959016)

[اصلی از اصول اهل سنت: امر به معروف و نهی از منکر 256](#_Toc420959017)

[فصل سوم: اولیاء و کرامات ایشان 259](#_Toc420959018)

[دربارهی اولیاء و کرامات ایشان 259](#_Toc420959019)

[فصل چهارم: خاتمه 263](#_Toc420959020)

[صراط مستقیمی که خداوند به پیمودن آن امر نموده است 263](#_Toc420959021)

[تعریف و شناخت طائفهی ناجی منصور (نجاتیافتهی پیروز) 265](#_Toc420959022)

مقدمه­ی مترجم

إن الحمدلله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل‌عمران:102].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾

[الأحزاب: 70- 71].

**اما بعد:**

فإن أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدی، هدی محمد ج وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار.

همانا خداوند متعال انسان را از آب و خاک آفرید و بدو خلقت همگون و درستی بخشید و او را در تقدیراتی کامل و تناسباتی منسجم قرار داد. سپس خداوند این موجود را هدایتی وصف ناشدنی عطا کرد، که نعمتی گرانبها و محترم برای اوست...

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣﴾ [الأعلی: 2- 3].

«‏همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آن‌ها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هرچیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند)».

و داشتن چنین نعمتی به راستی شکر و قدردانی فراوانی نسبت به آفریننده‌ی آن می­طلبد. اما افسوس که انسان موجودی است که هرگاه استغنا یابد، طغیان می‌کند و نعمت‌شناسی و قدردانی را از یاد می‌برد...

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: 6- 7].

«قطعاً ( اغلب ) انسان‌ها سرکشیو تمرّد می‌آغازند. ‏اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند».‏

طغیان انسان تا به این حد رسیده‌ است که امروزه بعد از این همه پیشرفت و ترقی در هزاره سوم، خلقت خود را از یاد برده و هدایت خداوندی را فدای مطامع دنیوی خود نموده است و از آنجا که خود را موجودی برتر فرض می‌کند، هوی و هوس خویش را معبودی نموده ­است که توان و اختیار آن را دارد که برای تمام شئونات زندگی خود و همنوعانش برنامه تعیین کند و مکتب بسازد و تراوشات فکری خود را بعنوان احکام اجرایی و لایتغیر و مقدس بر کرسی بنشاند و کسی را که مخالف هوی و هوس او حرکت کند، جریمه نماید و او را متخلف و مرتجع بداند.

براستی بنگریم به اینکه آدمی چرا این همه از خودوارفتگی و طغیان را در سر می‌پروراند؟ مطمئناً‌ پاسخ این استکه انسان همزمان با پیشرفت مادی، روز به روز نسبت به مفاهیم اصلی زندگی و حیات واقعی خویش جاهل‌تر شده است. جاهلیت شاید کلمه‌ای است که عده‌ای فکر می‌کنند مخصوص هزاران سال پیش است و دیگر عهد آن سرآمده است. اما براستی این گونه نیست؛ جاهلیت در واقع یعنی دوری از هدایت الهی، و ارتباط با زمان و مکان و قبل و بعد از پیشرفت مادی ندارد. هرگاه بشر در انحاء مختلف زندگی خود از هدایت خداوندی دور ماند و خود را به شیاطین هوی و هوس سپرد، جاهل شده است. چه بسا در تناسب با عمق دوری انسان امروزی از دین خداوند، جاهلیت معاصر قوی‌تر و پررنگ‌تر از جاهلیت سالیان قبل از اسلام باشد.

ممکن است عده‌ای اینگونه پاسخ دهند: همانطور که می‌دانیم ادیان آسمانی در ادوار مختلف زندگی انسان نتوانسته‌اند آنگونه که لازم است زعامت جامعه بشری را در سیر بر راه سعادت و ترقی دنیوی و اخروی برعهده گیرند، مگر برای مکان یا زمان محدود! همچنان که می‌بینیم در اعصار اخیر برترین ادیان (همانند اسلام محمدی ج) نقش خود را از دست داده و پاسخگوی خواسته‌های بلند پروازانه‌ی انسان مترقی قرن بیستم‌یکم نیست! هنوز در این زمینه راه‌هایی را برای افراد بشر با سلایق متفاوت پیشنهاد نکرده است، بگونه‌ای که او را در دنیا به پیش برد و سعادت و نجاتش را در آخرت تضمین نماید! صد البته که انسان امروزی مکتبی را که واقعاً در جامعه نهادینه نشده باشد و همه‌ی افراد بشر بدان معترف نباشند، موفق نمی‌داند و آن را جوابگو نمی‌شمارد و به حقانیت آن اعتراف نمی‌کند...

شاید بارها این سخن را شنیده‌ایم که اسلام ادعا می‌کند دینی است متناسب با هر زمان و مکان و پاسخگوی هر فرد از افراد جامعه. ممکن است مانند سایر مبانی دین، این کلام را بدون دلیل قبول کرده باشیم، اما در درون خود هنوز به نوعی درگیر این قضیه هستیم که اگر اسلام دینی است که می‌تواند در هر زمان جوابگو باشد پس چرا همینک نه تنها افراد خارج از دین هیچ استقبالی به آن نشان نمی‌دهند و شاید رویکرد منفی هم در برابر آن داشته باشند، بلکه مسلمانان خود از هر نظر ضعیف‌ترین افراد هستند. (از جمله از نظر فکری، علمی، سیاسی و...).

اینکه گفته شده اسلام دینی است که شایستگی آن را دارد در هر برهه از زمان و بر هر قطعه از خاک کره‌ی خاکی، انسان‌ها را به سعادت برساند، سخنی گزاف نیست و استدلالی است برگرفته از این آیه­ی قرآن: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوارگردانیدن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را بعنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

اما کامل بودن اسلام آنگاه نمود پیدا می‌کند که عده‌ای از افراد بشر پیام اسلام را در بهترین تفسیر آن درک کنند و صحابه‌وار آن را از سرچشمه خالص و بی‌بدیل معرفت نبوی ج دریافت کنند و به حقایق آن دست یابند وآن را بدور از هرگونه افراط و تفریط قبول کنند و رسالتی را که به موجب آن خداوند خلافت خود را به ایشان عطا می‌کند، با جان و دل بپذیرند و جان کلام اینکه، لیاقت آن را بیابند که حامل و پرچم‌دار هدایت الهی گردند...

سپس خود بدان رسالت الهی عمل نموده و آن را در زندگی، حتی در جزئی‌ترین حالات، پدیدار سازند و آن را بر سر و چشم خود قرار دهند و نصب‌العین نمایند و در حیات دنیوی آن را تجربه کنند و لذت زندگی در پرتو انوار الهی را دریابند. بعد از اینکه این پیام را بدور از هرگونه جنوح و انحراف از آن، در حیات خود جاری نمودند و دیگران را نیز بسوی آن راهنمایی کنند تا آنان نیز از این فیض رحمانی بهره‌مند گردند و سعادت دو جهان را دریابند و بدینوسیله به شاخص مهم این امت یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کنند تا جامه­ی‌ بهترین امت روزگار را بر خود ببینند...

طبعاً در این راه سختی‌ها و صعوبات فراوان وجود دارد تا فرد پخته درآید و افراد ساخته شوند و نیازهای خود را پاسخ دهند و تاج شرافت و کرامت را بر سر خود نهند و در این راه باید صبر پیشه کنند که خداوند یاور صابرین است.

اگر افرادی اینگونه دین خداوند را از منابع اصیل اسلام دریافت کردند و خود را به تشعشعات هدایت آن آراسته نمودند و دیگران را به این راه ربانی رهنمون کردند و بر سرسختی‌هایی که اصحاب شیاطین (انس و جن) بر راه آنان قرار می‌دهند صبر گیرند، همانا سعادت ابدی را برای خود قرار داده‌اند و از خسران خود را رهانیده‌اند.

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: 2- 3].

«انسان‌ها همه زیانمندند. مگر کسانی که ایمان می­آورند و کارهای شایسته و بایسته می­کنند و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختی‌ها و رنج‌ها و دردها) توصیه می­نمایند (که موجب رضای خدا می‍شود)».

اینگونه افراد می‌توانند پیام اصیل اسلام را به جهان برسانند و اسلام واقعی را در دنیا معرفی کنند و آنگاه که اسلام در بین مردمان جریان یافت، خداوند آرامش و سکینه‌ی خود را بر انسان‌ها نازل می‌کند تا آنان نیز در سایه­سار آن دمی بیاسایند و حکم الهی در بین مردم حاکم گردد. آنگاه افراد این نکته را درک می‌کنند که اسلام زمان و مکان نمی‌شناسد و در هر شرایطی می‌تواند سعادت بشری را برای او فراهم کند...

اما اساس این مشکل که هم اکنون اسلام این نقش را ندارد، ناشی از وجود دو رخنه بزرگ در بین مسلمانان است:

* یکی اینکه بیشتر مسلمانان نسبت به دین پاک و خالص خداوندی درک درستی ندارند و نسبتاً آن را نفهمیده‌اند و درباره‌ی شرع اسلام و مفاهیم اصلی آن جاهل هستند. این مسئله نیز ناشی از آن است که افراد یا اینکه اصول دین را همراه با شبهات فراوان از افرادی دریافت نموده‌اند که دین را ابزاری برای رسیدن به دنیای دون کرده‌اند یا اینکه مفاهیم اصلی دین به باد فراموشی رفته‌اند و اهمیت خود را از دست داده‌اند و به جای آن‌ها، مسائل خلافی و تفرقه­برانگیز پررنگ شده‌اند و مسلمانان به یادگیری کلیات دین از کتابهایی روی آورده‌اند که شایستگی این را ندارند که منبع اهل اسلام تلقی شوند، در نتیجه این فراگیری نه تنها باعث سعادت نمی‌شود، بلکه به نوبه‌ی خود به بارآوردنده‌ی فجایع و درست کننده‌ی افکار و اذهان بیمار در افراد می‌شود که متأسفانه اینگونه افراد امروز کم نیستند...
* دیگر اینکه آن مسلمانانی که دین را تا حدی درک کرده‌اند، نسبت به واقع و حال جامعه‌ی خود جاهلند، به این دلیل پیام الهی را به درستی به دیگران نمی‌رسانند. عمل این گونه افراد به دین اسلام همراه با دست یازیدن به کلیاتی است که زیاد دست‌ و پا گیر نباشد. به گونه‌ای که تنها اعتقاد به وجود خداوند را کافی می‌دانند و دیگر در دام شهوات غرق شده‌اند. سرنوشت بشری برای آنان اهمیتی ندارد و نقش خود را از یاد برده‌اند و غافلند از اینکه اینان حامل برترین پیامها هستند و باید سبب هدایت دیگران شوند...

آری، اسلام اینگونه معرفی شده‌ است و اینگونه افرادی داعیه‌ی اسلام را دارند و آن را تبلیغ می‌کنند. اگر ما نیز درست قضاوت کنیم، مطمئناً‌ می‌دانیم که با این وصف نباید مسلمانان وضعیت بهتری را به نسبت وضع امروزی خود داشته باشند. اما اگر خلاف آن تحقق یابد؛ یعنی مسلمانان در جهت فراگیری تعالیم دین خود تا اقصی درجات آن به صورت عالمانه و کامل تلاش نمایند و همزمان بتوانند دوای درد خود را نسبت به حال و زمان، از این منابع پاک دریابند و آن را بر جراحات خود بمالند، قطعاً درد مسلمانان التیام می‌یابد. چون ما معتقدیم که داروی اسلام تأثیری اعجازانگیز و شگرف دارد. این را پیشینیان ما تجربه نموده‌اند و صدها سال انواع مصایب انسانی زمان خود را با آن تسلی داده‌اند...

پس امروز نیز برای بازگرداندن عزت و مجد اسلامی، ابتدا باید دین را از منابع اصلی آن دریابیم. سپس آن را بر جامعه‌ی خود تطبیق دهیم و بدان عمل کنیم. این وظیفه متعلق به شخص یا طبقه‌ی خاصی از مسلمانان نیست. بلکه تمام افرادی را که ادعای اسلام می‌نمایند، در بر می‌گیرد، پیر و جوان، زن و مرد، دارا و ندار در این زمینه وظیفه‌ی یکسانی دارند...

در این راستا سعی بر آن شد که یکی از منابع مهم اهل سنت و جماعت را که قطعاً مسلمانان بدان نیاز پیدا می‌کنند، ترجمه نماییم. تا اینکه توانسته باشیم در تصحیح عقاید و مفاهیم غلط مردم و بازگرداندن آنان به سرچشمه‌ی هدایت، ادای وظیفه نماییم. باشد که همگی به اسلام اصیل چنگ زنیم و آن را عملی نماییم.

پیشاپیش از تمامی برادران و خواهرانی که اشتباهات موجود در این کتاب را از طریق آدرس ذیل برای بنده می‌فرستند و همچنین از کسانی که این کتاب را برای اعلای دین منتشر می‌نمایند، سپاسگزارم.

ترجمه­ی این کتاب از روی نسخه چاپ شده کتاب، به زبان عربی با دراسه و تحقیق استاد «احمد بن علی بن علوش» انجام گرفته است، که «مکتبة الرشد» امر چاپ و نشر آن را بر عهده گرفته است. همانا محقق از طلاب علم حدیث است و تحقیق­ها و تعلیقهای ایشان دقیق و علمی بودهو کتاب رساله فوق لیسانس ایشان و مورد تایید اساتید مختلف است.

روش ترجمه تا حدی کامل و دقیق و عینی است مگر در جاهایی که بیم غلط­اندازی رفته است، مواردی بسیار جزئی از متن کتاب که نیازمند تفصیل بوده ولی مقام تفصیل آن‌ها موجود نبوده است، حذف شده­اند. همچنین دراسه­های طولانی و غیر لازم حدیث شناسی از محقق نیز در برخی جاها مختصر شده است. قابل توجه است در ترجمه آیات قرآن، منبع اصلی کتاب «تفسیر نور» ترجمه «دکتر مصطفی خرم‌دل» بوده است. امید است خداوند این عمل را برای خود خالص گرداند و آن را چراغی در ظلمات روز قیامت برای بنده و شما خواننده‌ی عزیز قرار دهد.

رَبَّنا.. إلهنا.. ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفرلنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين.

اللهُمَّ رَبّنا، نسألك بأسمائك الحسنی وصفاتك العلی، برحمتك تَوفَّنا مسلمين وألحقنا بالصالحين.

سهیل رحمانی

s.rahmani55@yahoo.com

ربیع الاول 1429 از هجرت رسول اکرم ج

مقدمه­ی مؤلف

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٖ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلٗاۖ وَأَجَلٞ مُّسَمًّى عِندَهُۥۖ ثُمَّ أَنتُمۡ تَمۡتَرُونَ ٢ وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ ٣﴾[الأنعام: 1- 3].

«ستایش خدایى را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایى را پدید آورد با این همه، کسانى که کفر ورزیده‏اند [غیر او را] با پروردگار خود برابر مى‏کنند. خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است؛ سپس (برای زندگی هریک از شما) زمانی را تعیین کرده است و زمان معین (فرا رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می­داند و بس. سپس شما (افراد مشرک درباره­ی آفریننده­ای که انسان را از این اصل ناچیز یعنی گِل آفریده است و او را تکامل بخشیده است) شک و تردید به خود راه می­دهید. در آسمان‌ها و زمین تنها او خداست (و پرستش را سزا است. او) پنهان و آشکار شما را می­داند و از آنچه (از خوبی و بدی انجام می­دهید و) فراچنگ می‌آورید آگاه است (و جزا و سزای شما را می­دهد)».

وشهادت می­دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، تنهای بی­نیاز است، نه زاده است و نه زاییده شده است، و کسی همتای او نیست.

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ١١٦ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ١١٧﴾

[البقرة: 116 - 117].

«(و یهودیان و مسیحیان و مشرکان هر سه) می­گویند: خداوند فرزندی برای خویش برگزیده است! – خدا برتر از این چیزهاست – (که نیازمند زاد و ولد و نسل و فرزند باشد) بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و همگان (بنده­ی وی) فروتن در برابر اویند. [او] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کارى اراده فرماید فقط مى‏گوید [موجود] باش پس [فورا موجود] مى‏شود».

﴿وَرَبُّكَ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخۡتَارُۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٨﴾ [القصص: 68].

«پروردگار تو هر چه را بخواهد می­آفریند، و هرکس را بخواهد برمی­گزیند، و مردمان (پس از صدور فرمان خدا در برابر چیزی و کسی) حق اختیار و انتخاب ندارند.خداوند بسی منزه­تر و بالاتر از آن است که چیزی را انباز او کنند».

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبياء: 23].

«خداوند در برابر کارهایی که می­کند، مورد بازخواست قرار نمی­گیرد (و بازپرسی نمی­شود و کسی حق خرده­گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می­گیرند(و در اقوال و افعالشان جای ایراد سؤال بسیار است)».

و شهادت می­دهم که سرورمان محمد ج بنده و فرستاده­ی اوست، او را با هدایت و دین حق فرستاده است، ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ [التوبه: 33].

«تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه­ی آئینها پیروز گرداند (و به منصه­ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند».

صلوات خداوند بر او و آل و اصحابش[[1]](#footnote-1)، کسانی که به حق قضاوت و دادگری کردند[[2]](#footnote-2) و همچنین صلوات خداوند بر تابعین[[3]](#footnote-3) نیک آن‌ها، کسانی که از سنت[[4]](#footnote-4) منحرف نمی­شوند و برای آن برابر قرار نمی­دهند، بلکه فقط تابع و پیرو آنند. و به آن تمسک می­جویند، و دوستی و دشمنیشان بر مبنای آن است، و در آن تامل می­کنند و از آن دفاع می­کنند و صلوات خداوند بر تمام کسانی که راه آنان را تا روز قیامت، دنبال می­کنند.

**اما بعد:**

کتابی که پیش رو دارید، مختصر، مهم و پر فایده و دارای منافع بسیار است. دربرگیرنده‌ی قواعد دین و متضمن اصول توحید است که پیامبران به سوی آن دعوت نموده‌اند و کتاب‌های آسمانی به خاطر آن نازل شده‌اند و کسی که به غیر آن تمسک می‌جوید و به وسیله‌ی غیر آن دینداری می‌کند، نجاتی برای او نیست: [این کتاب] به پیروی راه راست و طریق روشن[[5]](#footnote-5) حق دلالت و هدایت می‌کند. در آن امور مربوط به ایمان و خصلت‌های ایمانی را شرح داده­ام و آنچه را که باعث نفی کلی ایمان[[6]](#footnote-6) و یا نفی کمال[[7]](#footnote-7) آن می‌شود، بیان کرده‌ام.

هر مسأله‌ای را همراه دلیل آن (از کتاب و سنّت) آورده‌ام، تا آن امر واضح باشد وحقیقت آن آشکار و راه آن روشن گردد. در آن به مذهب اهل سنت و جماعت[[8]](#footnote-8) بسنده کردم و سخنان اهل هوی و هوس و بدعت را واگذاردم، که این سخنان جز برای رد دادن برآن‌ها و زدن تیر بُرّای سنت بر پیکره‌شان، آورده نمی‌شوند، چنانکه امامان والا مقام سلف[[9]](#footnote-9) جهت کشف نقایص و بدعت‌های آنان، نوشته‌های جداگانه‌ای را تصنیف نموده‌اند که ما را از تکرار آن‌ها بی‌نیاز می­نماید.

با توجه به اینکه هر امری بوسیله‌ی متضاد و مخالف خود شناخته می‌شود و با تعریف ضابط خود مشخص می‌گردد وآنگاه که آفتاب طلوع کند، روز نیازمند استدلال نیست و هرگاه حق و حقیقت تبیین و تشریح شود، غیر آن جز گمراهی نخواهد بود. این نوشته را برطریق سؤال مرتب نمودم تا خواننده بیدار و آگاه شود سپس آن را با جوابی که توضیحی برآن امر است، مترادف نمودم و آن را «أعلام السنة‌ المنشورة لإعتقاد الطائفة الناجية المنصورة»[[10]](#footnote-10) نام نهادم.

از خداوند منّان مسألت دارم که آن را در جهت رضایت خود قرار دهد و بدلیل فضل و رحمت خود، به آنچه بدان،‌ ما را علم داده است، سود برساند و به آنچه به ما سود می‌رساند، علم دهد.

إنه علی كل شيء قدير وبعباده لطيف خبير، وإليه المرجع والمصير وهو مولانا فنعم المولی ونعم النصير.

باب اول

فصل اول: عبادت

اولين امری كه بر بندگان واجب است، چيست؟

* اولین چیزی که شناخت آن بر بندگان واجب است، امریست که خداوند به خاطر آن امر، آن‌ها را آفریده و از آن‌ها پیمان و میثاق[[11]](#footnote-11) گرفته است و پیامبران را همراه آن، برایشان فرستاده و کتاب‌های آسمانی رابا آن، نازل کرده است و به خاطر آن، دنیا و آخرت و بهشت و جهنم خلق شده‌اند و به آن خاطر است که روز قیامت محقق می­شود و آن واقعه بزرگ وقوع می­یابد[[12]](#footnote-12) و در جهت آن است که ترازو و میزان به کار گماشته می‌شود و پرونده اعمال منتشر می‌گردد و سعادت و شقاوت در آن است و بر اساس آن انوار الهی تقسیم می‌گردد.

﴿وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 40].

«وکسی که خدا نوری بهره­ی او نکرده باشد، او نوری ندارد (تا وی را به راست رهنمود کند و بر راستای راه بدارد)».

آن امری كه مخلوقات به خاطر آن خلق شده‌اند، چيست؟

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ٣٨ مَا خَلَقۡنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٩﴾ [الدخان: 38-39].

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، بیهوده و بی­هدف نیافریده­ایم. ما آن دو را جز به حق نیافریده­ایم ولیکن بیشتر ایشان نمی­فهمند».

و می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ﴾ [ص: 27].

«ما آسمان‌ها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو است بیهوده نیافریده­ایم. این گمان کافران است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56].

«من جنیان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده­ام».

و...[[13]](#footnote-13)

عبد به چه معناست و بر چه كسی اطلاق می‌شود؟

از «**عبد**» اگر معنی عبادت‌کننده -یعنی بنده‌ی تحت امرِ مسخَّر- گرفته شود، شامل همه‌ی مخلوقات چه در عالَم بالا و چه در عالَم دنیا می‌شود. عاقل و غیرعاقل، تر و خشک، متحرک و ساکن و ظاهر و پوشیده، مؤمن و کافر، خوب و بد و... همه‌ی آفریدگان خداوند و تحت پرورش او و مسخر امرش و تحت تدبیر اویند و برای هر کدام از آن‌ها صورتیست که بر آن صورت شکل می‌یابند و محدود به حدی هستند که او تعیین کرده است و همه‌ی آن‌ها به سمت اجل خود در حرکتند و از آن مثقال ذره‌ای تجاوز نمی‌کنند ﴿ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [یس: 38] «این محاسبه و اندازه­گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است». تقدیر عزیز علیم و تدبیر عادل حکیم اینگونه است.

و اگر مراد از آن، بنده عبادت‌گزار و دوستدار و متواضع درگاه الهی گرفته شود، این مفهوم ویژه مؤمنانی است که بندگان گرامی و اولیاء متقی خداوند هستند که هیچ ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد[[14]](#footnote-14).

تعریف عبادت و شروط آن

عبادت چيست؟

* عبادت اسمی است در برگیرنده‌ی هر آنچه از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی که خداوند آن را دوست دارد و بدان راضی است و بیزاری از آنچه ضد آن است و با آن منافات دارد[[15]](#footnote-15).

چه وقت عملی عبادت محسوب می‌گردد؟

* هرگاه دو امر درعملی به مرحله کمال برسند، آن عمل عبادت است.آن دو امر عبارتند از: نهایت حب و دوست داشتن بهمراه کمال و فروتنی و خوف.

خداوند می‌فرمایند:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165].

«و کسانی که ایمان آورده­اند خدا را سخت دوست دارند (و بالاتر از هر چیز بدو محبتمی­ورزند)».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ٥٧﴾ [المؤمنون: 57].

«(مؤمنان یعنی)کسانی‌اند که از خوف خدا در هراس هستند».

و خداوند آن دو امر را در کلام خود، با هم یکجا نیز آورده است:

﴿كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠﴾ [الأنبياء: 90].

«آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می­گرفتند، و میان خوف و رجا ، ما را به فریاد می­خواندند و همواره خاشع و خاضع ما ­بودند».

علامت محبت بنده نسبت به پروردگارش چيست؟

* علامت محبت بنده آن است که آنچه را که خداوند، دوست می‌دارد، او هم آن را دوست بدارد و نسبت بدانچه پروردگارش را غضبناک و خشمگین می‌کند، بغض و نفرت داشته باشد. پس اوامر او را بجای آورد و از آنچه از آن نهی کرده است، دوری گزیند و با دوستان او دوستی گزیند و با دشمنانت او دشمنی ورزد. لذا از این رو بهترین و مطمئن‌ترین بهره‌ و دستگیره­ی ایمان همان دوست داشتن برای الله ودشمنی به خاطر او بوده است[[16]](#footnote-16).

بندگان چگونه آنچه را خداوند می‌پسندد و به آن رضايت می‌دهد، بشناسند؟

* از روی پیام پیامبرانش آن را بشناسند، چون که خداوند پیامبرانش را فرستاد و کتاب‌های آسمانی نازل کردهو آنچه را دوست داشته در آن امر نموده و از آنچه را نمی‌پسندیده را نیز در آن‌ها بیان داشته و بوسیله­ی آن حجت انکارناپذیرش برای همه بیان داشته و حکمت بالغه‌اش را ظهور رسانیده. خداوند می‌فرمايد:

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء: 165].

«پیامبرانى که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا براى مردم، پس از [فرستادن‌] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجّتى نباشد»،

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: 31].

«بگو: اگر خدا را دوست می­دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است».

عبادت چند شرط دارد؟

* شروط عبادت سه دسته‌اند:

**اول:** داشتن تصمیم و عزم صادقانه. این شرط، بوجود آورنده‌ی عبادت است.

**دوم:** اخلاص در نیت.

**سوم:** موافقت عمل با شریعتی که خداوند امر کرده است که به غیر آن دینداری انجام نگیرد.

این دو، شروطی در جهت مورد قبول واقع شدن عمل هستند.

راستی در اراده (عزم صادقانه) چيست؟

* عبارت از ترک تنبلی و دوری از سستی و بذل سعی و کوشش در جهت تصدیق کردار و عمل شخص با سخن و ادعا است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3].

«ای مؤمنان چرا سخنی می­گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی­کنید. نزد خدا سخت ناپسند است که چیزى را بگویید و انجام ندهید».

اخلاص در عبادت

* اخلاص نيت به چه معناست؟
* یعنی اینکه منظور و مراد بنده از تمام اقوال و افعالش چه ظاهری و چه باطنی فقط برای الله و جلب رضایت پروردگار باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ [البينة: 5].

«جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق­گرایانه خدای را بپرستند».

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠﴾ [اليل: 19-20].

«همان کسی که مالش را (در راه الله) می‌دهد تا پاک شود. و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد».

﴿إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ٩﴾ [الإنسان: 9].

(و می‌گویند:) تنها برای کسب خشنودی الله به شما غذا می‌دهیم واز شما انتظار هیچ پاداش و سپاسی نداریم.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلدُّنۡيَا نُؤۡتِهِۦ مِنۡهَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ٢٠﴾ [الشوری: 20].

«هرکس که کشت آخرت را بخواهد به کشت او فزونی و برکت می­دهیم و هرکس که کشت دنیا را بخواهد مقداری از دنیا بدو می­دهیم و دیگر در آخرت کمترین بهره­ای ندارد».

* كدامين شريعت است كه خداوند امر فرموده است كه جز به آن دينداری صورت نگيرد؟
* آن شرع، حنیفیت[[17]](#footnote-17) (عقیده صحیح و آیین پاک) ابراهیمی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19].

«در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است».

﴿أَفَغَيۡرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبۡغُونَ وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا﴾ [آل‌عمران:83].

«آیا جز دین خدا را می­جویند (که اسلام است)؟ ولی آن‌ها که در آسمان‌ها و زمین‌اند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیم‌اند».

﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥ﴾ [البقرة: 130].

«چه کسی از آئین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز انگارد؟)».

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾

[آل عمران: 85].

«و کسی که غیر از (آیین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی­شود، و او در آخرت از زمره­ی زیانکاران خواهد بود».

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾ [الشوری: 21].

«آیا آن‌ها انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده­اند که خدا بدان اجازه نداده است(و از آن بی­خبر است؟)».

و آیاتی دیگر.

فصل دوم: اسلام

مراتب دین

* دين اسلام داری چند درجه می‌باشد؟
* اسلام سه درجه دارد:
* اسلام
* ایمان
* احسان

و هر کدام از این‌ها هرگاه به تنهایی و به صورت مطلق ذکر شوند ، تمام دین را در بر می‌گیرد.

معنی «اسلام» چيست؟

* هرگاه فردی با اقرار به یکتایی خداوند تسلیم درگاه او شد و به مقتضای این یکتایی، از اوامر او اطاعت و فرمانبرداری کامل نمود و از هر گونه شرک در مورد خداوند بیزاری جست، آن فرد معنای «اسلام» را تحقق بخشیده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ﴾ [النساء: 125].

«آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم الله کند».

﴿ ۞وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾

[لقمان: 22].

«کسی که مطیعانه رو به الله کند[و تسلیم الله گردد]، در حالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

﴿فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ٣٤﴾ [الحج: 34].

«خدای شما و ایشان خدای واحدی است، پس تسلیم (فرمان) او بوده، و (اعمالتان را خالصانه برای اوقرار دهید)و مژده بده مخلصان متواضع (در برابر فرمان خدا ) را».

* دليل اينكه می‌گوييم «اسلام» هرگاه مطلق و تنها آورده شود شامل تمام دين است، چيست؟

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [آل عمران: 19].

«بی­گمان دین (حق وپسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است».

و پیامبرج می‌فرماید: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ»[[18]](#footnote-18).

«اسلام با غربت آغاز شد و دوباره (در آینده‌ی نه چندان دوری) همانند سرآغازش غریب می‌گردد».

و فرمودند: «أفضل الإسلام إيمان بالله»[[19]](#footnote-19).

«بهترین و برترین درجه­ی اسلام، ایمان به خداوند است».

* چرا اسلام را با اركان پنجگانه تعريف می‌كنيم؟
* چون که پیامبرج در جواب سوال جبرئیل درباره‌ی اسلام، آن را با این ارکان تعریف نمودند:

«الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة وتؤتي الزکاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلا»[[20]](#footnote-20).

«اسلام آن است که گواهی بدهی که جز خداوند واحد، خدایی به حق وجود ندارد و محمد فرستاده آن خدای یگانه است و اینکه نماز را برپا داری و زکات [اموالت] را بپردازی، رمضان را روزه بگیری و در صورت داشتن استطاعت [مناسک] حج را به جای بیاوری».

و اینکه می­فرماید:«بُني الإسلام علی خمس»[[21]](#footnote-21).

«اسلام بر پنج [پایه] بنا نهاده شده است..».

در این حدیث نیز ارکان پنجگانه را ذکر کرده است. غیر از ‌آن که حج را قبل از روزه­ی ماه رمضان آورده است و هر دوی آن‌ها در صحیحین آمده‌اند.

رکن اول: شهادتین

* شهادتين در دين چه مقام و منزلتی دارد؟
* بنده جز با شهادتین به دین اسلام مشرّف نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ [النور: 62 ].

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان دارند».

و پیامبرج می‌فرماید: «اُمرت أن أقاتل الناس حتی يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله...»[[22]](#footnote-22) الحدیث.

«از جانب خداوند به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنم».

* دليل اينكه به يگانگی و وحدانيت الله شهادت داده می‌شود، چيست؟

دلیل آن، سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: 18].

«خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهى مى‏دهد که جز او هیچ معبودى نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهى مى‏دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودى نیست».

﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [محمد: 19].

«بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد».

﴿وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [آل عمران: 62].

«و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست».

﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ﴾ [المؤمنون: 91].

«خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدایی با او (انباز) بوده است».

﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ٤٢﴾ [الإسراء:42].

«(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: اگر با خداوند (جهان) آن چنان که می­پندارند، خدایانی (در گستره هستی) بودند، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهى به سوى [خداوند،] صاحب عرش، برمى‌آمدند».

* شهادت «لا اله الا الله» به چه معناست؟
* به معنی نفی هرگونه عبادت برای هر آنچه غیر خداست و اثبات آن برای خداوند یگانه.یعنی همان گونه که در مالکیتش شریکی ندارد، در عبادت هم شریک نداشته باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج: 62].

«[آرى،] این بدان سبب است که الله خود حق است و آنچه به جاى او مى‌خوانند آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است».

شروط لا إله إلا الله

* شروط لا اله الا الله كه جز با وجود همه‌ی آن شروط، شهادت برای شهادت‌دهنده‌، هيچ نفعی دربرندارد، كدامند؟
* لا اله الا الله هفت شرط دارد:

**اول**: علم به معنی و مفهوم آن از هر دو جنبه‌ی نفی و اثبات.

**دوم**: یقین قلبی به آن.

**سوم**: انقیاد و فرمانبرداری ظاهری و باطنی [از اوامر و مقتضیات لااله الا الله بر مسمان]

**چهارم**: قبول و پذیرفتن مدلولات آن به نحوی که چیزی از لوازم و مقتضیات آن مردود شمارده نشود.

**پنجم**: اخلاص در آن.

**ششم**: صدق و راستی نسبت به لا اله الا الله از اعماق قلب نه فقط از طریق زبان.

**هفتم**: محبت و دوستی برای لا اله الا الله و اهل آن [و تمام افرادی که زیر پرچم لا اله الا الله جمع شده‌اند] و دوستی و دشمنی در پناه آن و بخاطر آن[[23]](#footnote-23).

* چه دليلی از كتاب و سنت بر شرط «علم» وجود دارد؟

خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ﴾ یعنی شهادت به «لا اله الا الله» دهند ﴿وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 86] و در حالکیه در قلب‌هایشان معنی آنچه را بر زبانشان جاری می‌شود، درک می‌کنند.

و پیامبرج می‌فرماید:

«من مات وهو يعلم أن لا إله إلا الله دخل الجنة»[[24]](#footnote-24).

«کسی که بمیرد، در حالی که بداند و علم داشته باشد، که معبودی حقیقی غیر از خداوندوجود ندارد، وارد بهشت می‌شود».

* دليل اينكه «يقين» جزء شروط لا اله الا الله به شمار می‌آيد، با توجه به کتاب و سنّت چيست؟
* دلیل آن، سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥﴾ [الحجرات: 15].

«مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده­اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده­اند. و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته­اند.آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند».

و نیز پیامبرج می‌‌فرماید:«أشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول‌ الله لا يلقی الله بهما عبد غير شاكٍ فيهما إلا دخل الجنة»[[25]](#footnote-25). «هرکس در حالی خدا را ملاقات کند که شهادت دهد، خدای به حقی غیر از الله وجود ندارد و همانا من (پیامبر) رسول اویم، و در آن (شهادتین) شک و تردیدی نداشته باشد، حتماً وارد بهشت می‌شود». و به ابوهریرهس می‌فرماید:«من لقيت وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلاّ الله مستيقناً بها قلبه فبشره بالجنة»[[26]](#footnote-26).

«از این خانه که خارج شدی اگر کسی را دیدی که شهادت داد که معبود به حقی غیر از الله وجود ندارد و از صمیم قلب بدان (شهادت) یقین داشت، او را به بهشت بشارت بده».

* دلايل كتاب و سنت مبنی بر اينكه «انقياد» شرطی از شروط لا اله الا الله است كدامند؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾ [لقمان: 22].

«و هر کس خود را -در حالى که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارترى چنگ درزده، و فرجام کارها به سوى خداست».

پیامبرج نیز می‌فرمایند:«لا يؤمن أحدكم حتی يكون هواه تبعاً لما جئتُ به»[[27]](#footnote-27).

«ایمان هیچ یک از شما کامل نخواهد شد، مگر اینکه هوی و هوسش پیرو آنچه باشد که من آورده‌ام».

* از كتاب و سنت برای اينكه «قبول» شرط لا اله الاالله است، چه دليلی داريم؟
* خداوند در شأن آن کسی که لا اله الا الله را قبول نمی‌کند می‌فرماید:

﴿۞ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٢٢﴾ تا آنجا که می­فرماید: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۢ ٣٦ بَلۡ جَآءَ بِٱلۡحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣٧﴾ [الصافات: 22-37].

«کسانى را که ستم کرده‏اند با همردیفانشان و آنچه غیر از خدا مى‏پرستیده‏اندگرد آورید». تا جایی که می­فرماید: «(چرا که) وقتی که بدانان گفته می­شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می­نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می­دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند). و می­گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه­ای، معبودهای خویشتن را رها سازیم؟!. (اما او شاعر و مجنون نیست و) بلکه حق را آورده و پیغمبران را تصدیق کرده است. (محتوی دعوت محمد ج و هماهنگی آن با دعوت انبیاء، دلیل صدق گفتار او است)».

و پیامبر ج می‌فرماید: «مثل ما بعثني الله به من‌ الهدی والعلم كمثل الغيث الكثير أصاب أرضاً، فكان منها نقية، قبلت الماء فأنبتت الكلأ والعشب الكثير وكان منها أجادب أمسكت الماء، فنفع الله به الناس فشربوا وسقوا وزرعوا؛ وأصاب منها طائفة أخری إنما هي قيعان لا تمسك ماء ولا تنبت كلأ، فذلك مثل من فقه في دين الله ونفعه ما بعثني الله به فعلم وعلّم ومثل من لم يرفع بذلك رأساً ولم يقبل هدی الله الذي أرسلت به»[[28]](#footnote-28).

«مثال آنچه از هدایت و علم که خداوند مرا به آن برانگیخته است مانند باران فراوانی است که بر زمین می‌بارد، قسمتی از زمین صاف و هموار است و آب را جذب می‌کند و در آن گیاه و علف فراوان می­روید [پس هم به خود و هم به دیگران سود می‌رساند]. قسمتی از آن نیز صاف ولی بایر و بی‌حاصل است، آب را در خود نگه می‌دارد و از این طریق خداوند، به مردم سود می‌رساند و مردم از آبِ آن می‌نوشند و آبیاری و زراعت می‌کنند [پس فقط به دیگران سود می‌رساند]. این باران بر قسمتی دیگر از زمین نیز می‌بارد که نه آب را در خود حفظ می‌کند و نه گیاهی در آن می‌روید. این مثال کسی است که در دین الهی تفقه یافته است و از آنچه خداوند به من داده به او سود رسانیده است، پس آن را فراگرفته و به دیگران آموخته است. همچنین آن مثال کسی است که خود را به آن مشغول نمی‌کند و هدایتی را که خداوند مرا به آن فرستاده است، قبول نمی‌کند».

* چه دليلی از كتاب و سنت بر شرط «اخلاص» وجود دارد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ﴾ [الزمر: 3].

«هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خداست و بس».

﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢﴾ [الزمر: 2].

«خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاص او گردان».

و پیامبر ج می‌فرماید:«أسعد الناس بشفاعتي من قال لا إله إلاّ الله خالصاً من قلبه»[[29]](#footnote-29).

«خوشبخت‌ترین مردم و نزدیکترین آن‌ها به شفاعت من [در روز قیامت] کسی است که با اخلاص و از صمیم قلب اعتراف می‌کند که خدایی بحق جز الله وجود ندارد».

و پیامبر ج می­فرماید:«إن الله تعالی حرم علی النار من قال لا إله إلا الله يبتغي بذلك وجه الله»[[30]](#footnote-30).

«خداوند [وجود] آن کس را که شهادت لا اله الا الله را بر زبان می­آورد و تنها هدف او از این گفتار جلب رضایت الهی است، بر آتش دوزخ حرام گردانیده است».

* از كتاب و سنت برای اينكه «صدق» شرط لا اله الاالله است، چه دليلی داريم؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣﴾ [العنکبوت: 1-3].

«الف، لام، میم. آیا مردمان گمان برده­اند همین که بگویند ایمان آورده­ایم (و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر اقرار کرده­ایم) به حال خود رها می­شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و رنج‌ها و سختهایی که باید در راه آیین آسمانی تحمل کرد) آزمایش نمی­گردند؟!. ما کسانی را که قبل از ایشان بوده­اند (با انواع تکالیف و مشقات و با اقسام نعمتها و محنتها) آزمایش کرده­ایم. آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می­گویند، و چه کسانی دروغ می­گویند».

و پیامبر ج می‌فرماید:

«ما من أحد يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول‌ الله صدقاً من قلبه إلاّ حرمه الله علی ‌النار»[[31]](#footnote-31).

«هرکس که از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص به وحدانیت خداوند اعتراف کند و شریکی برای او قرار ندهد و به رسالت محمد ایمان داشته باشد، خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌نماید و از عذاب آن در امان می‌باشد».

هنگامی که پیامبر ج به فردی بادیه­نشین شرایع اسلام را یاد داد. او در جواب گفت: «به خدا قسم نه چیزی بر آن اضافه می­کنم و نه چیزی از آن کم می­نمایم». پیامبر ج فرمودند: «أفلح إن صدق»[[32]](#footnote-32).

«اگر راست بگوید (صدق داشته باشد) رستگار شده است».

* از كتاب و سنت برای اينكه «محبت» شرط لا اله الاالله است، چه دليلی داريم؟
* خداوند می‌فرمایند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥ﴾ [المائدة: 54].

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی­رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می­دارد و آنان هم خدا را دوست می­دارند».

و پیامبر ج نیز فرمودند:

«ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الإيمان أن يكون الله ورسوله أحب إليه مما سواهما وأن يحب المرء لا يحبه إلا لله وأن يكره أن يعود في الكفر بعد إذ أنقذه الله منه كما يكره أن يقذف في ‌النار»[[33]](#footnote-33).

«کسی که این سه خصلت را داشته باشد شیرینی ایمان را می‌چشد، یکی این که، الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد، دوم این که محبتش با هر کس به خاطر خوشنودی الله باشد، سوم این که برگشتن به سوی کفر، بعد از رهایی از آن، مانند رفتن در آتش برایش ناگوار باشد».

موالات و معادات برای خدا و بخاطر او

* دليل شرعی موالات (دوستی) برای خدا و معادات (دشمنی) به خاطر خدا چيست؟

خداوند می‌فرماید: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ﴾ تا آنجا که می­فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [المائدة: 51 - 55].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید) ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند) هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بی­گمان او از زمره ایشان است». تا جایی که می­فرماید: «تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنان یار ودوست شمایند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ﴾ [التوبة: 23].

«ای مؤمنان پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هریک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه­گاه و دوست خودندارید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند(و بی­دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی­تر باشد)».

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ [المجادلة:22].

«مردمانی را نخواهییافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة: 1- 13].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید». تا آخر سوره

و از این قبیل آیات.

شهادت به اینکه محمد ج فرستاده خداوند است

* شهادت به اينكه محمد ج رسول و فرستاده الهی است به چه دليل صورت می‌گيرد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [آل عمران: 164].

«به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبرى از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعا پیش از آن در گمراهى آشکارى بودند».

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ [التوبة: 128].

«بی­گمان پیغمبری (محمد نام)، از خود شما (انسان‌ها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می­آید. به شما عشق می­ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان وبسیار مهربان است».

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ﴾ [المنافقون: 1].

«خداوند می­داند که تو فرستاده­ی از جانب او می­باشی».

* شهادت به «محمدرسول‌الله ج» به چه معناست؟
* شهادت به رسالت محمد ج، تصدیق قطعی از صمیم قلب، همنوا با گفتن زبان است. به این معنی که محمد بنده و فرستاده­ی رب‌العالمین به سوی تمام مردم، چه انسان‌ها و چه جنیاناست.

﴿شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ٤٦﴾ [الأحزاب: 45-46].

«گواه و مژده رسان و بیم‌دهنده. و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ هدایت».

پس اذعان (تصدیق) به جمیع آنچه از گذشته و آینده خبر داده است و همچنین به تمامی آنچه که حلال و حرام عنوان کرده­است، واجب است. نیز اطاعت و فرمانبرداری نسبت به آنچه بدان امر نموده، و اجتناب و دوری از آن چه از آن نهی نموده است و تبعیت از شریعت پاک او همچنین داشتن التزام به سنت و رفتار او چه در ظاهر و چه در خفاء همراه با رضایت بدانچه به آن قضاوت کرده است و تسلیم محض در برابر آن، لازم و ضروری است. و فهم این موضوع که چون او آنچه را از خداوند به او رسیده است، تبلیغ می‌نماید، اطاعت از او اطاعت از خداوند و نافرمانی او معصیت الهی است..

و ایمان به اینکه خداوند آن قدر به او عمر داد، تا دین را به وسیله‌ی او کامل نمود و بلاغ و پیام آشکارش را ابلاغ نمود و او امتش را در حالی ترک نمود که بر راه راستی می‌روند که شبش مانند روز روشن است و کسی چیزی از آن نمی‌کاهد، مگر این که خود [و آنچه ساخته است] به هلاکت می‌روند[[34]](#footnote-34). و در این باره مسائلی است که ان‌شاءالله بدان خواهیم پرداخت.

* شرايط شهادت به رسالت محمد ج چيست؟ و آيا شهادت اول (شهادت به وحدانيت خدا) به تنهايی و بدون اين شهادت [شهادت به پيغمبری محمد] مورد قبول واقع می‌شود؟
* همانگونه که پیشتر بیان کردیم، بنده جز به این دو شهادت وارد دین اسلام نمی‌شود. این دو لازم و ملزوم و وابسته به همدیگرند. آن چه در شهادت اول شرط است، در شهادت دوم نیز شرط محسوب می‌شود.

بقیه­ی ارکان اسلام

* دلايل وجوب نماز و زكات چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ﴾ [التوبة: 5].

«اگر توبه کردند و (و از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید».

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ﴾ [التوبة: 11].

«اگر آنان (از کفر) توبه کردند و نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند».

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾ [البينة: 5].

«در حالی که جز بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند.». ودیگر آیات.

* دليل وجوب روزه در كتاب و سنت چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾ [البقرة:183].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانى که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود».

و فرموده است: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ﴾ [البقرة: 185].

«پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد».

و به دلیل آن چه در حدیث آن فرد اَعرابی آمده است که از رسول الله ج پرسید: «أخبرني ما فرض الله عليّ من الصيام» فقال: «شهر رمضان إلاّ أن تطوع شيئاً» «مرا از آن چه که خداوند از روزه بر من فرض نموده است، خبر ده؛ پیامبر ج فرمود: [روزه واجب] روزه ماه رمضان است مگر اینکه خود به صورت داوطلبانه و مستحب به ‌آن بیافزایی».

* دلايل وجوب حج چيست؟
* خداوند فرموده است: ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ﴾ [البقرة: 196].

«و حج و عمره را به تمام و کمال خالصانه برای خدا انجام دهید» (و مراسم و مناسک ظاهری را به پایان برید و هدفتان جز رضای خدا نباشد).

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ﴾ [آل عمران: 97].

«و حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند».

پیامبر ج نیز فرموده است که:«إن الله تعاليكتب عليكم الحج»[[35]](#footnote-35).

«خداوند حج را بر شما واجب گردانیده است».

و همچنین در حدیث جبرئیل[[36]](#footnote-36) و حدیث: «اسلام بر پنج چیز بنیاد نهاده شده است» دلیل است بر وجوب حج.

حکم انکار و یا ترک رکنی از ارکان اسلام

* حكم كسی كه يكی از اين اركان پنجگانه را انكار نمايد يا اينكه بدان [يعنی به وجود آن] اقرار كند ولی از قبول آن خودداری نمايد چيست؟
* به دلیل کفری که مرتکب شده است مانند بقیه‌ی کذابان و مستکبران مثل فرعون و ابلیس کشته می‌شود.
* حكم آن كس كه به آن‌ها [اركان پنجگانه اسلام] اقرار كند ولی همه يا يكی از آن‌ها را به دليل كسالت و تنبلی يا تأويل اشتباه ترک كند، چيست؟
* اگر مورد متروک، نماز باشد، از کسی که آن را با وصف مذکور [در سوال] از وقت و موعد خود به تأخیر بیندازد، خواسته می‌شود که توبه نماید [و نماز را به حالت قضاء ادا کند]، و در غیر این صورت حدّ او آن است که کشته شود.

به این دلیل که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ﴾ [التوبة: 5].

«اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره­ی شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید».

و نیز به دلیل حدیث پیامبر اسلام ج که فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس.....»[[37]](#footnote-37).

«به من امر شده است که با مردم بجنگم تا این که شهادتین را ادا کرده و نماز و روزه بگذارند».

امَا در مورد **زکات**: اگر کسی که زکات را پرداخت ننموده است، قدرت و شوکتی نداشته باشد، امام و حاکم اسلام با زور و به اجبار زکات را از او می‌گیرد و او را نیز مجبور می‌کند که قسمتی از اموال خود را [زائد بر زکات مورد نظر] تسلیم بیت‌المال کند به دلیل این حدیث از حضرت رسول ج که فرمودند:

«ومن منعها فإنا آخذوها وشطر ماله معها.....»[[38]](#footnote-38).

«هر کس از ادای آن [زکات] ممانعت کند، آن را به همراه قسمتی از اموالش از او می‌ستانیم».

و اگر جماعتی دارای قدرت و زور بودند، بر امام واجب می‌شود که علیه آن‌ها به جنگ و قتال برخیزد تا اینکه زکات را بپردازند. به دلیل آیات و احادیث که شرح آن پیش‌تر گذشت و همچنین به دلیل آنچه ابوبکر صدیق و اصحابش انجام دادند.

اما اگر فرد، در مورد روزه تنبلی کند. حکمی در باب آن نیامده است ولی امام یا نائب او به وسیله‌ی تنبیه و آزار او را تأدیب می‌کنند.

اگر متروک حج باشد، مهلت ادای آن تمام عمر است و جز با مرگ، منتفی نمی‌شود، و مبادرت به انجام آن واجب است و درباره‌ی سستی در آن وعید و تهدید اخروی آمده است. اما در دنیا عقوبت خاصی ندارد.

تعریف ایمان و بیان اینکه آن قول و عمل است و زیاد و کم می­شود

* ايمان چيست؟
* ایمان در بردارنده‌ی دو قسم قول و عمل است، گفتار قلب و زبان و عمل قلب و اعضای بدن، که به وسیله‌ی طاعت و عبادت درجه آن افزوده میگردد، و با گناه و معصیت مراتب آن کاهش می­یابد و اهل ایمان در آن بر همدیگر برتری می‌جویند و مراتب آنان مختلف است.
* دليل اينكه ايمان دارای دو جنبه‌ی قول و عمل است، چيست؟

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ﴾ [الحجرات:7].

«اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دل‌هایتان آراسته است».

و می­فرماید:

﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الأعراف: 158].

«پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده­اش».

و این معنی شهادتین است که بنده جز با آن وارد دین نمی‌شود. شهادتین نیز از نظر اعتقاد ، ‌عملِ قلب و از نظر اقرار و نطق، عمل زبان محسوب می‌شوند و جز با هم و در راستای هم، به صاحبشان سودی نمی‌رسانند.

نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾ [البقرة: 143].

«و خدا ایمان شما را (که در عمل شما آشکار می­گردد) ضایع نمی­گرداند (و اجر و پاداش عبادات قبلی شما را هدر نمی­دهد)».

منظور این است که خداوند نمازهایتان را قبل از تغییر قبله به کعبه [یعنی زمانی که قبله بیت‌المقدس بود] از بین نمی‌برد. در این آیه به جای نماز، تعبیر ایمان به کار رفته است و بدیهی است که نماز دربرگیرنده‌ی عمل قلب، زبان و جوارح است.

همچنین پیامبر ج جهاد، شب‌زنده‌داری در شب قدر[[39]](#footnote-39)، روزه رمضان و قیام شب‌های آن، ادای خمس[[40]](#footnote-40) و غیره را جزء ایمان قرار داده است.

و از رسول الله ج سوال شد که برترین اعمال چیست؟ فرمود: «إيمان بالله ورسوله»[[41]](#footnote-41).

«ایمان به خدا و رسولش».

* به چه دليل است كه می‌گوييم، ايمان، ازدياد و نقصان می‌يابد؟
* خداوند می‌فرماید: ﴿لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡۗ﴾ [الفتح: 4].

«تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویش را تقویت نمایند)».

﴿وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ١٣﴾ [الکهف: 13].

«و ما بر (یقین و) هدایتشان افزودیم».

﴿وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ﴾ [مريم: 76].

«کسانی که در راه هدایت گام برداشته­اند، خداوند بر هدایت ایشان می­افزاید».

﴿وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى﴾ [محمد: 17].

«کسانی که راهیاب شده­اند، خداوند بر راهیابی ایشان می­افزاید».

﴿وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗا﴾ [المدثر: 31].

«و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید».

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [التوبة: 124].

«و اما مؤمنان، بر ایمانشان می­افزاید».

﴿فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [آل عمران: 173].

«پس از ایشان بترسید: ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نینداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود».

﴿وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢﴾ [الأحزاب: 22].

«این سختی‌ها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدرشدن) ایشان نمی­افزاید».

و پیامبر ج فرمود: «لو أنكم تكونون في كل حالة كحالتكم عندي لصافحتكم الملائكة»[[42]](#footnote-42).

«اگر در همه‌ی اوقات، حالت نفسی شما مانند حالی باشد که اکنون در نزد من دارید ملائکه با شما مصافحه می‌کنند».

* دليل تفاوت مراتب اهل ايمان چيست؟
* خداوند در سوره‌ی واقعه می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ١٠ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ١١﴾ إلی قوله: ﴿وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ ٢٧﴾ [الواقعة: 10- 27].

«و پیشتازان پیشگام!. آنان مقرّبان (درگاه هستند» تا جایی که می­فرماید: «سمت راستی‌ها! چه سمت راستی‌هایی؟! (اوصاف مواهب و نعمت‌هایشان در بیان نمی­گنجد)».

﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ٨٩ وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ٩٠ فَسَلَٰمٞ لَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ٩١﴾ [الواقعة: 88-91].

«و اما اگر [او] از مقربان باشد، [در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهد بود]. و اما اگر از یاران راست باشد، از یاران راست بر تو سلام باد».

﴿فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [فاطر: 32].

«برخی از آنان به خویشتن ستم می­کنند، و گروهی از ایشان میانه­روند، و دسته­ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند».

و در حدیث شفاعت آمده است که:

«إن الله يخرج من النار من كان في قلبه وزن دينار من إيمان، ثم من كان في قلبه وزن نصف دينار من إيمان»[[43]](#footnote-43)- و در روایتی: «يخرج من النار من قال لا إله إلا الله وكان في قلبه من الخير ما يزن شعيرة، ثم يخرج من النار من قال لا إله إلا الله وكان في قلبه من الخير ما يزن بُرة، ثم يخرج من النار من قال لا إله إلا الله وكان في قلبه من الخير ما يزن ذرة»[[44]](#footnote-44).

«همانا خداوند کسانی را که به اندازه‌ی وزن دیناری در قلبشان ایمان دارند، از آتش جهنم خارج می‌کند سپس کسانی را که به اندازه‌ی وزن نصف دینار، ایمان در قلب دارند [خارج می‌کند]». در روایتی دیگر آمده است:

«خداوند هر کسی را که به وحدانیت او شهادت داده باشد و در دل به اندازه‌ی دانه جوی خیر اندوخته باشد از آتش دوزخ خارج می‌کند. سپس کسی که به لااله الا الله شهادت داده باشد و به اندازه‌ی دانه‌گندمی در قلبش خیر وجود داشته باشد از جهنم خارج می‌نماید. سپس کسی را که شهادت لااله الاالله داده باشد و در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای خیر باشد، از جهنم بیرون می‌آورد».

* علت اينكه هرگاه ايمان به تنهايی و به صورت مطلق بيايد بر تمام دين حمل می‌شود، چيست؟
* رسول اکرم ج در حدیث قبیله بنی قیس می‌فرماید:

«أمركم بالإيمان بالله وحده. قال: أتدرون ما الإيمان بالله وحده؟» قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: «شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسولالله، وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وأن تؤدوا من المغنم الخمس»[[45]](#footnote-45).

«شما را به ایمان به خدای یکتا امر می‌کنم. سپس فرمود: آیا می‌دانید ایمان به خداوند یگانه به چه معنی است؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمود: یعنی شهادت به وحدانیت الله و رسالت محمد و اقامه نماز، پرداختن زکات و دادن یک‌پنجم از غنیمت به عنوان خمس».

فصل سوم: ایمان

مرتبه­ی دوم: ایمان

* چرا ايمان را هنگام تفصيل با اركان شش‌گانه‌ای معرفی می‌كنند؟
* به دلیل حدیث پیامبر ج آنگاه که جبرئیل به ایشان گفت: مرا از ایمان خبر ده. گفتند:

«أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره»[[46]](#footnote-46).

«ایمان یعنی اینکه به خداوند و ملائکه و کتاب‌های آسمانی و رسولان الهی و روز رستاخیز و همچنین به خیر و شر قدر ایمان بیاوری. [در این حدیث به شش رکن ایمان اشاره شده است، که در تعریف ایمان آورده می­شود]».

* دليل اين سخن [تفصيل ايمان با اركان ششگانه] از قرآن كدام است؟
* دلیل فرموده حق‌تعالی است که: ﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [البقرة:177].

«این که (به هنگام نماز) چهره­هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست (و یا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نیکی بشمار نمی­آید). بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده­ باشد».

و می­فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49].

«ما هر چیزی را به اندازه­ی لازم و از روی حساب و نظام آفریده­ایم».

ان‌شاءالله دلایل مفصل هرکدام را جداگانه بیان می‌کنیم.

رکن اول: ایمان به خدا، و اقسام توحید

* معنی ايمان به خداوند چيست؟
* ایمان به خداوند یعنی باور و تصدیق قطعی از صمیم قلب به ذات احدیت. ذاتی که شریک و ضدی نداشته و نخواهد داشت، «اول» اوست و قبل از او چیزی نبوده است و «آخر» اوست پس بعد از او چیزی نخواهد بود و «ظاهر»ست و بالاتر از او چیزی نیست و «باطن» است و پایین‌­تر از او چیزی نیست[[47]](#footnote-47). زنده، پابرجا و تنهای بی‌نیاز است.

﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الإخلاص: 3-4].

«نزاده است و زاده نشده است. و کسی همتا و همگون او نمی­باشد».

و تنها دانستن و توحید خداوند در سه زمینه صورت می‌گیرد:

* **الوهیت او**
* **ربوبیت او**
* **و اسماء و صفات او**

قسم اول از توحید: توحید الوهیت

* توحيد الوهيت خداوند به چه معنی است؟
* توحید الوهیت یعنی تنها دانستن و یگانه شمردن خداوند در عبادات، به گونه‌ای که تمامی عبادات چه ظاهری و چه باطنی و چه قولی و چه عملی را تنها برای خداوند انجام داد و در نتیجه عبادت برای غیر خداوند، هر جزئی از کائنات که باشد، را نفی کرد همانطور که ذات اقدس الهی خود می‌فرماید:

﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [الإسراء: 23].

«(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

﴿۞وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ﴾ [النساء: 36].

«(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچکس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید».

﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ [طه: 14].

«من الله هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی».

و...

این همان معناییست که شهادت لااله الا الله آن را به صورت کامل بیان نموده است.

شرک، ضد توحید

* توحيد الوهيت چه چيزی را نفی می‌نمايد و با چه چيزی در تضاد است؟
* ضد توحید الوهیت شرک است و شرک نیز بر دو نوع تقسیم می‌گردد:

**شرک اکبر** که بطور کلی با توحید الوهیت منافات دارد.

و **شرک اصغر** که کمال توحید الوهیت را نفی می‌کند.

انواع شرک

* شرك اكبر چيست؟[[48]](#footnote-48)
* مساوی قراردادن همتا و نظیری غیر خداوند با پروردگار جهانیان در آنچه اختصاص به خداوند دارد. به صورتی که او را به اندازه‌ی خداوند دوست بدارد و به همان اندازه‌ای که از خداوند می‌ترسد، از او هم بترسد و به او پناه آورد و او را بخواند و خوف او را در دل داشته باشد و به او دل ببندد و به سوی او متمایل شود و بر او توکل نماید و یا در امری که معصیتی الهی را به دنبال دارد، از او پیروی کند و یا بر آنچه که خداوند بدان راضی نیست از او تبعیت نماید.

خداوندفرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ٤٨﴾ [النساء: 48].

«بی­گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی­بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می­بخشد. و هرکه برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١١٦﴾ [النساء: 116].

«هرکه برای خدا انبازیقرار دهد، به راستی بسی گمراه گشته است».

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ﴾ [المائدة: 72].

«بی­گمان هرکس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی­نهند) و جایگاه او آتش (دوزخ) است».

﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31].

«کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فروافتاده­ است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکه­های بدن) او را می­ربایند، یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می­کند (و وی را آن چنان بر زمین می­کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه­ای از آن به نقطه­ای پرت می­شود)».

پیامبر ج نیز فرمود: «حق الله علی العباد أن يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً وحق العباد علی ‌الله أن لا يعذب من لا يشرك به شيئاً»[[49]](#footnote-49).

«حق خداوند بر بندگان این است که او را بپرستند و در این پرستش چیزی را شریک خداوند قرار ندهند و حق بندگان بر خداوند این است که کسی را که برای او هیچ گونه شرکی قائل نشده است، عذاب ندهد».

کسانی که این شرک را به صورت جهری و علنی مرتکب می‌شوند مانند کفار قریش و غیره و کسانی که آن را در باطن و مخفیانه انجام می‌دهند، مانند منافقین حیله‌گر که احکام ظاهری اسلام را اجرا می‌کردند ولی در باطن خود کفر را پوشانیده بودند به صورت یکسان از دین اسلام خارج می‌شوند. منظور این است که کسانی کهدر ظاهر اسلام را پذیرفته‌اند ولی در باطن کافرند هیچ گونه برتری بر کافران ظاهری ندارند و برای رستگاری، افراد نیازمند ایمان و اسلام هم در ظاهر و هم در باطن‌اند بلکه کسانی که کفر خود را می‌پوشانند از دیگر کفار، کافرترند چونکه خداوند در حق آنان می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَٱعۡتَصَمُواْ بِٱللَّهِ وَأَخۡلَصُواْ دِينَهُمۡ لِلَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ﴾ [النساء: 145-146].

«بی­گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین­ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان برسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) بپردازند و به خدا متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت)».

* شرك اصغر چيست؟
* هرگاه فرد عملی را برای خداوند و به نیت رضایت الهی انجام دهد ولی در خوب انجام دادن و حسن ظاهری عمل دچار ریا شود. عمل آن فرد شرک اصغر محسوب می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف110].

«پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش هیچ کسی را شریک نسازد».

پیامبر ج نیز می‌فرماید:«أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر، فسئل عنه، فقال: الرياء»[[50]](#footnote-50).

«ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است، از ایشان سوال شد که شرک اصغر چیست؟ فرمودند: «**ریا**».

سپس پیامبر ج آن را در حدیثی دیگر اینگونه تفسیر کردند که:

«يقوم الرجل فيصلي فيزين صلاته لما يری من نظر رجل إليه»[[51]](#footnote-51).

«فردی نماز را برپا می‌دارد، اما نمازش را به خاطر اینکه فردی دیگر او را می‌بیند، (با اعمال مختلف مانند طولانی کردن سجده‌ها، گریه و...) زینت می‌دهد».

نوع دیگری از شرک اصغر، قسم به غیر خداوند است. مانند قسم به پدران، دوستان و همنوعان، کعبه، امانت (و امانتداری) و...

پیامبر ج فرمودند:

«لا تحلفوا بأبائكم ولا بأمهاتكم ولا بالأنداد»[[52]](#footnote-52).

«به پدران و مادران و خدایان قسم نخورید».

نیز فرمود: «و لا تقولوا والكعبة ولكن قولوا ورب الكعبة»[[53]](#footnote-53).

«نگویید قسم به کعبه، بلکه بگویید قسم به پروردگار کعبه».

همچنین می­فرماید: «لا تحلفوا إلاّ بالله»[[54]](#footnote-54): «جز به خداوند قسم نخورید».

و فرمودند: «من حلف بالأمانة فليس منا»[[55]](#footnote-55): «آن کس که به امانت قسم بخورد، از ما نیست».

و فرمود: «من حلف بغير الله فقد كفر أو أشرك» وفي رواية وأشرك»[[56]](#footnote-56).

«هر کسکه به غیر خداوند قسم بخورد، کفر انجام داده است یا مرتکب شرکی شده است» و در روایتی «کفر انجام داده و مرتکب شرکی شده است».

همچنین نوع دیگری از آن گفتن «ان‌شاءالله وشئتَ» به معنی «اگر خدا و تو بخواهید» است. پیامبر ج به فردی که این را به ایشان گفت، فرمودند: «أجعلتني لله نداً، بل ما شاء الله وحده»[[57]](#footnote-57).

آیا مرا نظیری برای خداوند قرار داده‌ای،‌ بگو: «اگر خداوند یگانه بخواهد».

گفتن «اگر خدا و تو نبودید» هم نوعی از شرک اصغر است و همچنین گفتن « من غیر خدا و تو کسی را ندارم» یا «من به خدا و تو پناه آورده‌ام» و...

پیامبر ج می‌فرماید: «لا تقولوا ما شاء الله وشاء فلان ولكن قولوا ما شاء الله ثم شاء فلان»[[58]](#footnote-58).

«نگویید اگر خداوند و فلانی بخواهند بلکه بگویید اگر خدا بخواهد سپس اگر فلانی بخواهد».

اهل علم، گفتن «اگر خدا نبود و سپس تو هم نبودی» جایز ولی گفتن «اگر خدا و تو نبودید» را جایز ندانسته­اند.

* تفاوت‌ها بين «واو» و «ثم» در اين الفاظ چيست؟
* واو عطف، بدنبال­دارنده مقارنه و مساوات است. پس کسی که می‌گوید «اگر خدا و تو بخواهید» مشیت بنده را به مشیت خداوند مقارن کرده و آن را مساوی مشیت خدا قرار داده است. بر خلاف حرف عطف «ثم» که تبعیت و به دنبال آمدن را اقتضا می‌کند. پس کسی که می‌گوید: «اگر خدا بخواهد و سپس شما بخواهید» به این نکته اقرار نموده است که خواست و مشیت بنده تابع مشیت الهی است و جز به دنبال خواست الهی مطرح نمی‌شود. همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الإنسان: 30].

«شما نمی­توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد».

بقیه اقوال و الفاظ نیز اینگونه‌اند.

قسم دوم از توحید: توحید ربوبیت

* توحيد ربوبيت چيست؟
* توحید ربوبیت شامل اقراری است، قطعی به اینکه الله پروردگار و مالک همه چیز است، خالق و مدبر آن‌هاست و تنها اوست که در آن‌ها، حق تصرف دارد. در مالکیتش شریکی برای او نیست و دوست و سرپرستی برای رفع ناتوانی و ضعف خود نگرفته است. کسی نمی‌تواند اوامر او را رد کند و کسی او را به خاطر حکمی که داده است عقوبت نمی‌دهد، ضد و یا مثل و مانندی ندارد.

خداوند در آنچه در معنای ربوبیت و مقتضیات اسماء و صفات خداوند وارد می‌شود، بلامنازع است. خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ﴾ [الأنعام: 1].

«ستایش خداوندی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و تاریکی‌ها و روشنایی را ایجاد کرده است (که هریک سود ویژه­ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلایل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند)».

تمام این سوره متضمن این معنی است.

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحه: 1].

«ستایش خداوندی را سزاست که پروردگار جهانیان است».

﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ ١٦﴾ [الرعد: 16].

«(ای محمد به مشرکان) بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ (وآنهـا را می‌گـرداند و می­پاید؟ جواب درست را برای آنان بیان کن و) بگو: الله. بگو: آیا جز خدا اولیا (و معبودهایی) برای خود برگزیده­اید (و بدانها تمسک جسته­اید) که برای خودشان (چه رسد به شما) سود و ضرری ندارند؟ بگو: آیا کور (که شمائید) و بینا (که مؤمناند) برابرند؟ یا این که تاریکی‌ها (که پرستش‌های کورکورانه­ی شما است) و نور (که هدایت خدا و ارمغان مؤمنان است) یکسان است؟ یا اینکه (شدت گمراهی آنان را بدانجا کشانده است که) برای خدا انبازهایی قائل می­شوند که (به گمان ایشان) آنان همچون خدا دست به آفرینش یازیده­اند (و آفریده­هایی همچون آفریده­های خدا دارند) و این است که کار آفرینش (و تشخیص آفریده‌های ایشان از آفریده­های خدا) بر آنان مشتبه و مختلط گشته است؟ (که چنین نیست) بگو: خدا آفرینده­ی همه چیز است و او یکتا و توانا (برانجام آفرینش و چرخش هستی) است».

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٠﴾ [الروم: 40].

«خدا کسی است که شما را آفریده است، سپس (با عطا کردن وسایل مادی و معنوی کسب و تهیه­ی زمینه­ی معاش و آماده­سازی محیط زیست) به شما روزی رسانده است. بعد شما را می­میراند، سپس دوباره زنده­تان می­گرداند. آیا در میان انبازهایتان (که برای خدا گمان می­برید) کسی هست که چیزی از این (کارهای آفرینش و روزی­رسانی و میران و زنده‌گرداندن) را انجام دهد؟ خدا دورتر و برتر از این است که برای او به انباز معتقد شوند (و او را در کنار بت‌های سنگی و معبودهای ساختگی قرار دهند)».

﴿هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ﴾ [لقمان: 11].

«اینها (که می­نگرید و می­بینید) آفریده­های خدایند، شما به من نشان دهید آنانی که جز خدایند چه چیز را آفریده­اند؟ (تا شایسته پرستش و شراکت در اولوهیت را داشته باشند)».

﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ٣٦﴾ [الطور: 35-36].

«آیا ایشان (از عدم سر برآورده­اند و) بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده­اند؟ و یا اینکه (خودشان خویشتن را آفریده­اند و) خودشان آفریدگارند؟ یا اینکه آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده­اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند».

﴿رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥﴾ [مریم: 65].

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو است. پس (حال که چنین است و همه­ی خطوط بدو منتهی می­شود) تنها او را پرستش کن، و بر عبادت او ماندگار و شکیبا باش. آیا شبیه و همانندی برای خدا (که خالق، رازق، عالم، قادر، حی، قیوم و... باشد) پیدا خواهی کرد (تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟)».

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می­ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می­مانند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارتمی­نماید، و از جمله زاد و ولد انسان‌ها را می‌پاید)».

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«بگو: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که برای خود فرزندی برنگزیده است و در فرمانروایی و مالکیت (جهان) انبازی انتخاب ننموده است و یاوری به خاطر ناتوانی نداشته است. بنابراین او را چنان که باید به عظمت بستا (و زبان به بزرگواریش بگشا)».

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾ [سبأ: 22-23].

«(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می‍پندارید. (اما بدانید آن‌ها هرگز گرهی از کارتان نمی­گشایند و سود و زیانی به شما نمی‌رسانند. چرا که) آن‌ها در آسمان‌ها و زمین به اندازه­ی ذرّه­ای مالک چیزی نیستند و در آسمان‌ها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره جهان) نداشته (و انباز خدا نمی­باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره مملکت کائنات بدو نیازمند باشد) و شفاعتگرى در پیشگاه او سود نمى‏بخشد مگر براى آن کس که به وى اجازه دهد تا چون هراس از دل‌هایشان برطرف شود مى‏گویند پروردگارتان چه فرمود می­گویند حقیقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ».

* توحيد ربوبيت با چه چيزی در تضاد است؟
* توحید ربوبیت با اعتقاد به اینکه غیر از خداوند در تدبیرات هستی یا در ایجاد و نابودی آن و یا در میراندن و زنده کردن یا جلب خیر و دفع شر یا دیگر معانی ربوبیت متصرف دیگری هم وجود دارد و یا اعتقاد به اینکه خداوند در مقتضیات اسماء و صفات خود مانند علم غیب، کبریا و عظمت و... دارای رقیب و منازع است، در تضاد می‌باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [فاطر: 2-3].

«خداوند (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی­تواند (آن را ببندد و) و از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‍تواند آن را رها و روان سازد، و او توانا و کار به جا است. (لذا نه در کاری در می­ماند، و نه کاری را بدون فلسفه انجام می­دهد). ای مردم نعمتی را که خدا به شما عطا فرموده است (با به جای آوردن شکر و ادای حق آن) یادآوری کنید (و سفله و ناسپاس نباشید، و از کنار این همه مواهب و برکات و امکانات حیات، سهل و ساده نگذرید. بلکه از خود بپرسید) آیا جز الله، آفریننده­ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟»

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦ...﴾ [يونس: 107].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی­تواند آن را برطرف گرداند. و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچکس نمی­تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند......».

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٣٨﴾ [الزمر: 38].

«آیا چیزهایی را که به جز خدا به فریاد می­خوانید و پرستش می­کنید چنین می­بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آن‌ها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد، آن‌ها بتواند جلو لطف و مرحمتش را بگیرند و آن را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکل کنندگان تنها بر او توکل می­کنند و بس».

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ...﴾ [الأنعام: 59].

«گنجینه­های غیب و کلید آن‌ها در دست خداست و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست....».

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ...﴾ [النمل: 65].

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی­دانند جز خدا.....».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ﴾ [البقرة: 255].

«(مردمان) چیزی از علم او را فراچنگ نمی­آورند مگر با اجازه­ی او».

پیامبر ج نیز گفته است که: خداوند می‌فرماید:

«العظمة إزاري والكبرياء ردائي فمن نازعني واحداً منهما أسكنته ناري»[[59]](#footnote-59).

«عظمت جامه و کبر و غرور، عبای من است، کسی که در هریک از آن‌ها با من منازعه نماید، او را به آتش دوزخ می­افکنم».

قسم سوم از توحید: توحید اسماء و صفات

* توحيد اسماء و صفات چيست؟
* توحید اسماء و صفات به مفهوم داشتن ایمان است، به تمام آنچه نیکوترین اسماء و برترین صفات الهی است که خداوند، خود را در قرآن بدان‌ها وصف نموده یا اینکه فرستاده‌اش آن‌ها را برشمرده است، به گونه‌ای که آن‌ها را آنگونه که در مصادر شرعی آمده استبدون تعیین کیفیت بپذیرد، همانطور که خداوند در کتابش بدون بیان کیفیت آن‌ها را به اثبات رسانده است. مانند اینکه می‌فرماید

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110].

«خدا می­داند آنچه را که (مردمان) در پیش دارند و (در آخرت بدان گرفتار می­آیند، و می­داند) آنچه را (در دنیا انجام داده­اند و) که پشت سر گذاشته­اند، ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می­ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می­مانند) و او شنوا و بینا است ( و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می­نماید).

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٠٣﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (کنه ذات) او را درنمی­یابند، و او چشم‌ها را درمی­یابد (و به همه­ی دقائق و رموز آن‌ها آشناست) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده­ی شامل خود به همه ریزه­کاری‌ها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است».

در سنن ترمذی[[60]](#footnote-60) از ابی بن کعبس[[61]](#footnote-61) روایت شده است که مشرکین آنگاه که رسول خدا ج درباره‌ی بت‌های آنان سخن می‌گفت- به ایشان گفتند نسب پروردگارت را برای ما برشمر. در این هنگام خداوند این آیات را نازل نمود که:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾ «بگو خدا، یگانه یکتاست. خدا سرور والای برآورنده­ی امیدها و برطرف­کننده­ی نیازمندی‌ها است». بی‌نیازی که ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣﴾ «نزاده است و زاده نشده است». به خاطر اینکه، هیچ چیزی نیست که به دنیا آید، مگر اینکه روزی می‌میرد، و هیچ چیز نمی‌میرد مگر اینکه چیزهایی دیگر از او به ارث می‌رود ولی همانا خداوند نمی‌میرد و چیزی به ارث نمی‌گذارد. ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ یعنی اینکه شبیه و معادلی ندارد و هیچ چیز نظیر او نیست[[62]](#footnote-62).

اسماء نیک خداوند و صفات بلندمرتبه­ی او

* درباره‌ی اسماء نيك الهی در قرآن و سنت چه آمده است؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾

[الأعراف: 180].

«خدا دارای زیباترین نام‌هاست (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می­نمایند. پس به هنگام ستایش و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید، و ترک کسانی گویید که در نام‌های خدا به تحریف دست می­یازند(و واژه­هایی به کار می­برند که از لحاظ لفظ و معنی، منافی ذات یا صفات خداست) آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الإسراء: 110].

«بگو: (خدا) را با «الله» یا «رحمن» به کمک طلبید (فرقی نمی­کند، و خدا را به نام‌ها و صفات متعدد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست) خدا را به هرکدام (از اسماء حسنی) بخوانید (مانعی ندارد و تعداد اسماء نشانه­ی تعدد مسمّی نیست و) او دارای نام‌های زیباست (که هریک معرف کاری از کارها و بیانگر زاویه­ای ازکمالات پروردگار است)».

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 8].

«او خدا است و جز خدا معبودی نیست. او دارای نام‌های نیکوست».

پیامبر ج نیز می‌فرماید: «إن لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة»[[63]](#footnote-63).

همانا خداوند دارای نود و نه اسم است، هر کس آن‌ها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود.

و فرمود: «أسألك اللهم بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي...»[[64]](#footnote-64). الحديث.

«خداوندا! به (حق) تمامی اسمائی که خود آن‌ها را بر خود گذاشتی یا اینکه آن‌ها را در کتابت آوردی یا آن‌ها را به یکی از مخلوقاتت آموختی و یا ترجیح دادی که در علم غیب خودت باقی باشند، می­خواهم که این قرآن عظیم را بهار قلبم قرار دهی».

* نمونه‌هايی از اسماء حسنی خداوند كه در قرآن آمده است، چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء: 34].

«بی­گمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 34].

«بی­گمان خداوند دقیق و آگاه است».

﴿إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤﴾ [فاطر: 44].

«او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ٥٨﴾ [النساء: 58].

«بی­گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می­باشد».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمٗا ٥٦﴾ [النساء: 56].

«بی­گمان خداوند توانا و حکیم است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٢٣﴾ [النساء: 23].

«بی­گمان خداوند بسی آمرزنده و مهربان است».

﴿إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ [التوبه: 117].

«او بسیار دوستدار و مهربان است».

﴿وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ ٢٦٣﴾ [البقرة: 263].

«و خداوند بی­نیاز و بردبار است».

﴿إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ [هود: 73].

«بی­گمان خداوند ستوده بزرگوار است».

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ٥٧﴾ [هود: 57].

«بی­گمان پروردگار من مراقب هر چیزی است».

﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ ٦١﴾ [هود: 61].

«بی­گمان پروردگار من نزدیک و پذیرنده است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1].

«بی­گمان خداوند مراقب شما است».

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ٨١﴾ [النساء: 81].

«کافی است خدا وکیل و حافظ باشد».

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٦﴾ [النساء: 6].

«کافی است خدا حسابرس و مراقب باشد».

﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقِيتٗا ٨٥﴾ [النساء: 85].

«خداوند بر هر چیزی چیره است».

﴿أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: 53].

«او بر هر چیزی شاهد و گواه است».

﴿إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ٥٤﴾ [فصلت: 54].

«هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را فراگرفته است».

﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٣﴾ [الحديد: 3].

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزى داناست».

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 22-24].

«اوست‏خدایى که غیر از او معبودى نیست، داننده غیب و آشکار است اوست رحمتگر مهربان. خدا کسی است که جز او معبود و پروردگاری نیست. او فرمانروا، منزّه، بی­عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است. خدا دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می­کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نام‌های نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می­گویند، و او چیره‌ی کار به جا است».

* مثال اسماء حسنی الهی در سنت كدام است؟
* مانند اینکه رسول الله ج فرمودند: «لا إله إلا الله العظيم الحليم لا إله إلا الله رب‌العرش العظيم، لا إله إلا الله رب السموات ورب ‌الأرض ورب ‌العرش الكريم»[[65]](#footnote-65).

«خدایی به حق جز خداوند بزرگ بردبار وجود ندارد، خدایی مستحق پرستش، جز خدای پروردگار عرش عظیم نیست. خدایی جز پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم وجود ندارد.

و فرمود: «يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والإكرام يا بديع السموات والأرض...»[[66]](#footnote-66).

«ای زنده‌ی پابرجا، و ای دارای شکوه و کرم و ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین».

و فرمود:«بسم‌الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الأرض ولا في السماء وهو السميع العليم»[[67]](#footnote-67).

«به نام خدایی که هیچ چیز در زمین و آسمان با وجود اسم او ضرر نمی‌بیند و اوست شنونده دانا».

و فرمود: «اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والأرض رب كل شيء ومليكه..»[[68]](#footnote-68) الحديث[[69]](#footnote-69).

«ای خدای داننده‌ی نهان و آشکار، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، پروردگار و مالک همه چیز».

و فرمود: «اللّهم رب ‌السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء فالق الحب والنوی منزل التوراة والإنجيل والقرآن أعوذ بك من شر كل ذي شر أنت آخذ بناصيته أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك شيء، وأنت الظاهر فليس فوقك شيء وأنت الباطن فليس دونك شيء...»[[70]](#footnote-70) الحديث[[71]](#footnote-71).

«ای پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش عظیم، پروردگار ما و پروردگار همه‌ی اشیاء، شکافنده‌ی دانه و هسته، نازل‌کننده‌ی تورات و انجیل و قرآن، پناه می‌برم به تو از شر هر شروری که جبین او را بدست داری. همانا تو اولی و قبل از تو چیزی دیگری نبوده است و تو آخری پس بعد از تو هم چیز و دیگری نخواهد بود، و تو ظاهری بالاتر از تو چیزی نیست و تو باطنی پس پایین‌تر از تو، چیزی نخواهد بود».

و فرمود: «اللّهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن...»[[72]](#footnote-72) الحديث[[73]](#footnote-73).

«پروردگارا، سپاس و ستایش مخصوص توست، تو نوری برای آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست و ستایش تو را سزد که برپادارنده‌ای برای آسمان‌ها و زمین و هرآنچه در آن‌هاست».

و فرمود: «اللّهم إني أسألك بأني أشهد أنك أنت الله، لا إله إلا أنت، الأحد الصمد، الذي لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفواً أحد»[[74]](#footnote-74).

«خداوندا از تو مسألت دارم به اینکه شهادت می‌دهم که همانا الله تویی و غیر تو، تنهایی نیست که بی‌نیاز بوده و نه زاده و زاییده نشده باشد و احدی همتای او نباشد».

و فرمود: «يا مقلب القلوب...»[[75]](#footnote-75) الحديث[[76]](#footnote-76).

«ای دگرگون­کننده‌ی قلب‌ها».

* اسماء حسنی الهی برچند نوع دلالت دارند؟
* بر سه نوع دلالت می‌کنند:

1. **دلالتی مطابق بر ذات**[[77]](#footnote-77)**.**
2. **دلالتی متضمن صفات مشتق شده از آن‌ها**[[78]](#footnote-78)**.**
3. **دلالتی ملتزم صفاتی که از آن مشتق نشده‌اند**[[79]](#footnote-79)**.**

* از هر كدام مثالی بياوريد.
* مثال آن‌ها اسماء «الرحمن» و «الرحیم» است که این اسماء بر ذات مسمّی دلالت می‌کنند که «الله» است و همچنین بر صفتی که از آن‌ها مشتق می‌شود دلالت دارند که صفت رحمت است و نیز بر صفات دیگری دلالت می‌کند که لزوماً از آن مشتق نمی‌گردند، مانند حیات، قدرت و مانند این‌ها از سایر اسماء الهی. این برخلاف مخلوق است که حکیم نامیده می‌شود ولی جاهل است و حاکم می­گردد ولی ظالم است و عزیز نام می‌گیرد در حالی که ذلیل است و شریف نام برده می‌شود ولی حقیر است و کریم نام می‌گیرد در حالی که فرومایه است و صالح نام می‌گیرد، در حالی که بدکار است و سعید نام می‌گیرد در صورتی که بدبخت است و اسد و حنظله و علقمه نام می‌گیرد در حالی که اینگونه نیست.

پس پاک و منزه است خدایی که آنگونه است که خود را وصف کرده است و بالاتر است از آنچه که مخلوقاتش او را توصیف می‌نمایند.

* اسماء الحسنی از ديد تضمين بر چند قسم دلالت می‌كنند؟
* بر چهار قسم تقسیم می‌گردند:

**اول:** اسم عَلَمی که متضمن تمامی معانی اسماء الحسنی است که آن اسم، «**الله**» می‌باشد. و به این دلیل است که همه اسماء برای این اسم به عنوان صفت آمده‌اند. مانند این کلام پروردگار:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ﴾ [الحشر: 24].

«او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است».

و این اسم هرگز به عنوان تابع اسم دیگری نیامده است.

**دوم:** آنچه که متضمن صفتی برای ذات خداوند می‌شود. مانند اسم **«السميع»** که متضمن شنوایی وسیع خداوند برای شنیدن همه اصوات چه با صدای کم، چه با صدای بلند است. و اسم **«البصير»** که متضمن بینایی نافذ الهی جهت دیدن همه­ی دیدنی‌های ریز و درشت است و اسم **«العليم»** که متضمن علم فراگیرنده‌ایست که:

﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ﴾ [سبأ: 3].

«به اندازه سنگینی ذره­ای، در تمام آسمان‌ها و در زمین از او پنهان و نهان نمی­گردد، و نه کمتر از اندازه ذره و نه بزرگتر از آن نیز».

و اسم **«القدير»** که متضمن قدرت خداوند بر تمامی اشیاء چه از جنبه ایجاد و چه از جنبه از بین بردن است و...

**سوم:** آنچه متضمن صفت فعل الهی است مانند: **«الخالق»**، **«الرازق»**، **«الباری»**، **«المصور»** و...

**چهارم:** آنچه متضمن تنزیه و پاکی و تقدیس خداوند از تمامی نقائص می‌شود مانند **«القدوس»** و **«السلام»**.

* اسماء الحسنی از جهت اطلاق بر خداوند چند دسته‌اند؟
* بخشی از آن‌ها به صورت مفرد یا به همراه صفتی دیگر بر «الله» اطلاق می‌شوند و هرگونه که بیایند متضمن صفت کمال هستند مانند: **«حی»**، **‌«قیوم»**، **«احد»**، **«الصمد»** و...

و بخشی از آن‌ها جز به همراه متضاد خود بر خداوند اطلاق نمی‌گردند و این‌ها اگر به صورت مفرد بیایند نقصی را در ذهن متصور می‌سازند مانند: **«الضار النافع»**، **«الخافض الرافع»** و **«المعطی المانع»**، **«المعزالمذل»** و مانند این‌ها.

بنابراین آوردن «**الضار**»، «**الخافض**»، «**المانع**» و «**المذل**» بصورت منفرد درست نیست و هیچگاه اینان در وحی الهی ، نه در کتاب و نه در سنت تنها نیامده‌اند و یکی دیگر از این اسماء «**المنتقم**» است که در قرآن جز به همراه متعلق خود نیامده است مانند این فرموده خداوند:

﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ٢٢﴾ [السجدة: 22].

«مسلماً ما همگی بزهکاران را کیفر خواهیم کرد».

یا اینکه با آمدن «**ذو**» بر صفت مشتق از آن آمده است مانند این فرموده خداوند:

﴿وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٤﴾ [آل عمران: 4].

«و خداوند توانا و انتقام گیرنده است».

* گفته شد كه صفات خداوند مشتمل بر صفات ذاتی و صفات فعلی هستند. مثال صفات ذاتی در قرآن چيست؟
* خداوند می­فرماید: ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾[[80]](#footnote-80) [المائدة: 64].

«بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)».

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾[[81]](#footnote-81) [القصص: 88].

«همه چیز جز وجه خداوند فانی و نابود می­شود».

﴿وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾[[82]](#footnote-82) [الرحمن: 27].

«و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو می­ماند و بس».

﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ ٣٩﴾[[83]](#footnote-83) [طه: 39].

«تا زیر نظر من (در مقابل چشم من) پرورش یابى».

﴿أَبۡصِرۡ بِهِۦ وَأَسۡمِعۡۚ﴾[[84]](#footnote-84) [الکهف: 26].

«شگفتا او چه بینا و شنوا است؟»

﴿إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦﴾[[85]](#footnote-85) [طه: 46].

«من با شما هستم و (حرفهایشان را) می­شنوم و (اعمالشان) می­بینم».

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾[[86]](#footnote-86) [طه: 110].

«خدا می­داند آنچه را که (مردمان) در پیش دارند و (در آخرت بدان گرفتار می­آیند، و می­داند) آنچه را (در دنیا انجام داده­اند و) که پشت سر گذاشته­اند، ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾[[87]](#footnote-87) [النساء: 164].

«الله به طور ویژه و بی‌واسطه با موسی سخن گفت».

﴿وَإِذۡ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئۡتِ ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠﴾ [الشعراء: 10].

«(برای قوم خود بیان دار) هنگامی را که پروردگارت موسی را (نزدیک کوه طور) ندا داد که به سوی قوم ستمکار (فرعون و فرعونیان) برو. (قومی که با کفر و معاصی بر خود ستم کرده­اند، و با به بندگی کشاندن بنی­اسرائیل، بدانان ظلم نموده­اند)».

﴿وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الأعراف: 22].

«.. و پروردگارشان بر آنان بانگ زد: «آیا شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که شیطان، دشمنِ آشکارِ شماست؟)».

﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥﴾ [القصص: 65].

«(خاطر نشان ساز) روزی را که خداوند مشرکان را فریاد می­دارد و می­گوید: به پیغمبران چه پاسخی دادید».

* مثال صفات ذاتی در سنت چيست؟
* پیامبر ج می‌فرماید:

«حجابه النور لو كشفه لأحرقت سُبُحاتُ وجهه ما انتهی إليه بصره من خلقه»[[88]](#footnote-88).

«حجاب خداوند نور است اگر آن را بردارد، انوار وجه خداوند، تا آن‌جا که دیدگانش(که لائق جلال اوست) می‌بینند، مخلوقاتش را می‌سوزانند».

و می­فرماید:

**«يمين الله ملأی لا تغيضها نفقة سحاء الليل والنهار أرأيتم ما أنفق منذ خلق السموات والأرض فإنه لم يغض ما في يمينه وعرشه علی الماء وبيده الأخری الفيض أو القبض يرفع ويخفض**»**[[89]](#footnote-89).**

و «دست راست خداوند پُر است و هر آنچه که در شب و روز انفاق می‌کند از آن نمی‌کاهد و آنچه که از روزی که آسمان‌ها و زمین را خلق نموده بخشیده است از محتویات دست راستش نکاسته است و عرش خداوند بر آب قرار دارد و در دست دیگرش فیض یا قبض است که آن کس یا آنچه را که بخواهد برتری می‌دهد یا آن را پایین می‌آورد(ذلیل می­کند)».

و در حدیث دجال آمده است: «...إن الله ليس بأعور»[[90]](#footnote-90) وأشار بيده إلی عينه.. الحديث.

«... خداوند یک چشم نیست» و با دستش به چشمش اشاره کرد.. تا آخر حدیث.

و در حدیث استخاره می‌فرماید:

**«اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر وتعلم ولا أعلم وأنت علام ‌الغيوب**»**[[91]](#footnote-91)**.

«خداوندا از تو، به وسیله‌ی علمت طلب ازدیاد خیر دارم، ‌و از قدرت تو طلب قدرت می‌کنم و از تو فضل بی‌شمارت را مسألت دارم. همانا تو توانایی و من ناتوانم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو داننده‌ی غیب‌هایی».

و فرمود: «إنكم لا تدعون أصَمَّ ولا غائباً تدعون سميعاً بصيراً قريباً»[[92]](#footnote-92).

«شما ذاتی «کرّ» و یا «غائب» را فرا نمی‌خوانید. همانا شنونده­ی بینا و نزدیکی را می‌طلبید».

و فرمود: «إذا أراد الله أن يوحي بالأمر تكلم بالوحي...»[[93]](#footnote-93).

«هرگاه خداوند اراده کند که امری را القاء نماید، به وسیله‌ی وحی سخن می‌گوید».

و در حدیث رستاخیز:«يقول الله تعالی: يا آدم فيقول لبيك...»[[94]](#footnote-94).

«خداوند می‌فرماید: ای آدم، پس آدم، می‌گوید: لبیک».

احادیث سخن خداوند با بندگانش در موقف محشر و کلام او با اهل بهشت و... بسیار زیادند.

* نمونه صفات فعلی در قرآن چيست؟
* مانند سخن خداوند که می­فرماید:

﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ [البقرة: 29].

«آنگاه به آفرینش آسمان‌ها پرداخت».

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 210].

«آیا غیر آن را انتظار دارند که خدا به سوی ایشان بیاید».

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ﴾[[95]](#footnote-95) [الزمر: 67].

«آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته­اند (این است که تو را به شرک می­خوانند. خدا آن کسی است که) در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او درهم پیچیده می­شود».

﴿مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ﴾[[96]](#footnote-96) [ص: 75].

«چه چیز تو را بازداشت از از اینکه سجده ببری برای چیزی که من آن را با دست خود ساخته­ام».

﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا﴾ [الأعراف: 143].

«هنگامی که پروردگارش خویشتن را به کوه جلوه کرد، آن کوه را با زمین هموار نمود».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩ ١٨﴾ [الحج: 18].

«خدا است که هر چیزی را که بخواهد انجام می­دهد».

* نمونه صفات فعلی در سنت چيست؟
* پیامبر ج فرمودند:

«ينزل ربنا كل ليلة إلی السماء الدنيا حين يبقی ثلث الليل الآخر...»[[97]](#footnote-97) الحديث[[98]](#footnote-98).

«پروردگارمان هر شب هنگامی که تنها یک سوم آخر شب باقیست به آسمان دنیا نزول می‌کند».

و در حدیث شفاعت می‌فرماید:

«فيأتيهم الله في صورته التي يعرفون فيقول أنا ربكم فيقولون أنت ربنا»[[99]](#footnote-99).

«خداوند به صورت خود که (بندگان) او را می‌شناسند، می‌آید و می‌فرماید: من پروردگار شمایم، آنان نیز می‌گویند: تو پروردگار مایی».

توجه شود اینجا صفت فعلی «**آمدن**» منظور است نه «**صورت**».

و:«إن الله يقبض يوم القيامة الأرض وتكون السموات بيمينه ثم يقول أنا الملك..»[[100]](#footnote-100). الحديث؛

«خداوند روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمان‌ها در دست راست اویند و می‌فرماید: من پادشاهم».

و می‌فرماید:

«لما خلق الله الخلق كتب بيده علی نفسه أن رحمتي تغلب غضبي»[[101]](#footnote-101).

«آنگاه که خداوند مخلوقات را آفرید، با دست خود بَر نفس خویش واجب نمود که همانا رحمتم بر غضبم غلبه یابد».

و در حدیث اقامه حجتِ آدم و موسی می‌فرماید:

«فقال آدم يا موسی اصطفاك الله بكلامه وخط لك التوراة بيده»[[102]](#footnote-102).

«آدم فرمود: ای موسی خداوند تو را با کلام خود برگزید و با دست خود تورات را برای تو نوشت».

پس «**کلام**» خداوند و «**دست**» او صفات ذاتی و «**سخن گفتن**» صفت ذاتی و فعلی و نوشتن تورات صفت فعلی است.

«إن الله يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل...»[[103]](#footnote-103) الحديث[[104]](#footnote-104).

و «همانا خداوند شبانه دستش را می‌گستراند تا گناهکاری که در طول روز گناهی کرده است توبه کند و روزانه دستش را می‌گستراند تا گناهکار شب توبه نماید».

و...

* آيا از تمامی صفات فعلی خداوند اسامی او مشتق می‌شوند يا اسماء خداوند توقيفی‌اند؟
* خیر، بلکه اسماء خداوند تماماً توقیفی‌اند و خداوند جز به اسماء که خود را در قرآن به آن‌ها توصیف کرده است، یا آن‌ها را پیامبرش بر او اطلاق نموده­اند، نامیده نمی‌شود. و در همه افعالی که خداوند آن‌ها را بر نفس خود اطلاق کرده است، در اطلاق آن‌ها، مدح و کمال وجود دارد ولی همه‌ی آن‌ها را بصورت مطلق بر خود اطلاق نکرده است و از همه‌ی آن‌ها اسماء الهی مشتق نمی‌شوند. بلکه، با بعضی از آن‌ها خود را به صورت مطلق توصیف کرده است، مانند:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ﴾ [الروم: 40].

«خدا کسی است که شما را آفریده است، سپس به شما روزی رسانده است. بعد شما را می­میراند، سپس دوباره زنده­تان می­گرداند».

و همچنین خود را «**الخالق**»، «**الرازق**»، «**الحی**»، «**المیت**»، «**المدبر**» خوانده است و بعضی از آن‌ها افعالی هستند که خداوند آن‌ها را برای جزاء و مقابله بر سیاق مدح و کمال بر خود اطلاق نموده است.

﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾ [النساء: 142].

«(به خیال خام خود) خدا را گول می­زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می­نماید، و) ایشان را گول می­زند».

﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٥٤﴾ [آل عمران: 54].

«و[دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است».

﴿نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡۚ﴾ [التوبة: 67].

«خدا را فراموش کرده­اند(و از پرستش او روی­گردان شده­اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از ایشان دریغ داشته است)».

ولی اطلاق آن‌ها بر غیر از سیاقی که در آیات آمده است جایز نیست. پس نباید گفتکه: خداوند «**حیله می‌کند**» و «**خدعه می‌کند**» و «**استهزاء می‌نماید**» و مانند این‌ها و همچنین نباید گفت که: خداوند «**حیله‌گر**»، «**خدعه‌گر**» و «**استهزاکننده**» است. هیچ مسلمان و هیچ عاقلی این‌ها را نمی‌گوید. خداوند خود را با صفات «**مکر**» و «**کید**» و «**خداع**» جز برای مجازات کسی که این‌ها را به ناحق انجام داده باشد، توصیف نکرده است و محققاً دانسته شده است که اگر کسی در این حالت کسی دیگر را عادلانه مجازات کند، کار نیکویی انجام داده است چه این که این مجازات از طرف خداوند علیم عدلِ حکیم باشد.

صفت «علو» و آنچه را که اسم «أعلی» دربرمی­گیرد

* اسم جلاله‌ی «الاعلی» و آنچه كه در معنای آن مانند «الظاهر»، «القاهر» و «المتعالی» آمده است، چه چيزی را تضمين می‌كند؟
* اسم **«العلی الاعلی»** متضمن صفتی است که از آن مشتق می‌شود و آن نیز اثبات علو و بلندمرتبگی برای خداوند از تمام جنبه‌ها است.

**علو فوقیت خداوند بر عرش**؛ خداوند از تمامی مخلوقات خود بالاتر است متمایز از آن‌ها و مراقب و نگهبان آن‌هاست و به وسیله‌ی علمی که از مخلوقات دارد بر تمامی کائنات احاطه نموده و هیچ راز و رمزی از آن‌ها بر او پوشیده نیست.

**علو قهر الهی**؛ غلبه‌گر، منازع، متضاد و مانعی در برابر او نیست، بلکه تمامی اشیاء در برابر عظمت او خاضع و در برابر عزت او ذلیل و در مقابل کبریائش فروتن و تحت تصرف و قهر او هستند و از چنگ او خروج نمی‌نمایند.

**علو شأن خدا**؛ تمامی صفات کمال برای او ثابت و تمامی نقائص از او منتفی‌اند.

تمامی این معانی برای «**علو**» لازم‌اند و هیچ یک از دیگری تفکیک نمی‌شود.

* دليل «علو فوقيت خداوند» در قرآن كدام است؟
* دلائل صریح بسیار زیادند. قسمتی از آن‌ها همین اسامی و معانی آن‌ها هستند و قسمتی دیگر فرموده‌های الهی‌اند که:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5].

«الله بر روی عرش قرار گرفته است».

که در هفت جای قرآن آمده است[[105]](#footnote-105).

﴿ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ﴾[[106]](#footnote-106) [الملک: 16-17].

«آیا از کسی که در آسمان است خود را در امان می­دانید».

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ﴾ [النحل: 50].

«آنها از پروردگارشان که بر فرازشان است، می‌ترسند».

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾ [فاطر: 10].

«سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و (خداوند) عمل صالح را بالا می‌برد (و انجام‍دهنده­اش را والا می­گرداند)».

﴿تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ﴾ [المعارج: 4].

«فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می­روند».

﴿يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: 55].

«اى عیسى، من تو را برگرفته و به سوى خویش بالا مى‏برم».

* دليل اين امر در سنت نبوی ج چيست؟
* ادله در احادیث بی‌شمارند. مثلاً:

در حدیث اوعال:

«والعرش فوق ذلك والله فوق العرش وهو يعلم ما أنتم عليه»[[107]](#footnote-107).

«و عرش بالاتر از آن است و خداوند بر روی عرش است و آنچه شما برآنید را می‌داند».

و به سعد بن معاذ[[108]](#footnote-108) در داستان بنی قریظه[[109]](#footnote-109) فرمود:

«لقد حكمت فيهم بحكم الملك من فوق سبعة أرقعة»[[110]](#footnote-110).

«همانا به حکم خداوند در بالاتر از هفت آسمان حکم نمودی».

و خطاب به کنیزی فرمودند: «أين الله، قالت: في السماء قال: اعتقها فإنها مؤمنة»[[111]](#footnote-111).

«خداوند در کجا قرار دارد؟ کنیز گفت: در آسمان. [به صاحبش] فرمود: او را آزاد کنید چون که او مؤمن است».

و احادیث معراج[[112]](#footnote-112) و قول پیامبر ج در حدیث به دنبال آمدن ملائکه:

«ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو أعلم بهم»[[113]](#footnote-113) الحديث.

«سپس آن ملائکه‌هایی که شب در میان شما بوده‌اند، بالا می‌روند و خداوند در حالی که از آن‌ها آگاه‌تر است، از آنان سوال می‌کند».

و می­فرماید: «من تصدق بعدل تمرة من كسب طيب ولا يصعد إلی الله إلاّ الطيب...»[[114]](#footnote-114) الحديث.

«(هرکدام از شما اگر توانست) به اندازه‌ی دانه خرمایی از کسب حلال و پاک خود صدقه دهد چون که جز پاکی به سمت خداوند بالا نمی‌رود».

و در حدیث وحی می­فرماید:

«إذا قضی الله الأمر في‌ السماء ضربت الملائكة بأجنحتها خضعاناً لقوله كأنه سلسلة علی[[115]](#footnote-115) صفوان..». «چون خداوند در آسمان امری را فیصله می‌ دهد، پرهای فرشتگان در مقابل سخن خداوند از ترس به لرزه درمی‌آیند. وقوع سخن پروردگار چنان محکم است که گویی زنجیری بر سنگی سخت کوبیده می‌شود».

و دلائل بر این امر بسیارند و همه فرقه‌ها غیر از جهمیه[[116]](#footnote-116) بدان اقرار کرده‌اند.

* نظر ائمه دين و سلف صالح درباره‌ی استواء چگونه است؟
* اجماع سخن همه‌ی آنان در این باب این است که:

استواء معلوم و غیر مجهول است ولی کیفیت آن در عقل بشری نمی‌گنجد و ایمان بدان واجب و سوال کردن از آن بدعت استو خداوند است که پیام و خبر آن را به وسیله‌ی پیامبران به مردم می­رساند و بر پیامبر ج لازم است که آن را ابلاغ نماید و بر ما نیز واجب است که آن را تصدیق کنیم و بدان تسلیم شویم[[117]](#footnote-117). همچنین این مجموع کلام آنان درباره‌ی تمامی آیات و احادیث اسماء و صفات است.

﴿ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ﴾ [آل عمران: 7].

«ما به همه­ی آن ایمان داریم (و در پرتو دانش می­دانیم که محکمات و متشابهات) همه از سوی خدای ماست».

﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٥٢﴾ [آل­عمران: 52].

«به خدا ایمان آورده­ایم؛ و (تو نیز) گواه باش که ما مخلص و منقاد (اوامر او) هستیم».

* دلائل «علو قهری خداوند» در قرآن چيست؟
* آیات دال بر آن بسیار زیادند مثلاً: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ﴾ [الأنعام: 18].

«و اوست که بر بندگان خویش چیره است، و اوست حکیم آگاه».

که متضمن علو قهری و علو فوقیتی است.

﴿سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٤﴾ [الزمر: 4].

«خداوند پاک و منزّه (از همه عیب‌ها به ویژه از نیاز به فرزند) است. او خداوند یگانه­ی پیروزمند است».

﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ١٦﴾ [غافر: 16].

«امروز فرمانروایی از آنِ کیست؟ (آری؛) از آنِ الله یگانه و چیرهو توانا است».

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٦٥﴾ [ص: 65].

«بگو: من تنها بیم­دهنده­ی (مردمان از عذاب پروردگار) می­باشم و بس. و هیچ معبودی جز خداوند یگانه­ی غالب (بر هر چیز و هر کس) وجود ندارد».

﴿مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآۚ﴾ [هود: 56].

«هیچ جنبنده­ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست مگر اینکه خدا بر او تسلط دارد».

﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ ٣٣﴾ [الرحمن: 33].

«ای گروه جن و انس! اگر می‌توانید (برای فرار از عذاب) از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس چنین کنید. نمی‌توانید بگذرید مگر با توان و نیرویی (که ندارید)».

* دلائلی كه بر اين امر دلالت دارند و در سنت نبوی ج آمده‌اند، كدامند؟
* پیامبر ج فرمود: «أعوذ بك من شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها»[[118]](#footnote-118).

«(خداوندا) از پلیدی و شرارت هر جانداری که پیشانی او در در دست توست،به تو پناه می‌برم».

و فرمود: «اللهم إني عبدك وابن عبدك وابن أمتك ناصيتي بيدك ماض في حكمك عدل في قضائك..»[[119]](#footnote-119) الحديث.

«خداوندا همانا من بنده‌ی توام و پسر مرد و زنی از بندگان توام، سرنوشت من به دست توست که از (درگاه) حکم تو گذشته و از (مشیت) عدالت تو اقتضا شده است».

و فرمود: «إنك تقضي ولا يقضی عليك إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت..»[[120]](#footnote-120).

«همانا تو (بر بندگان)، قضاوت می‌کنی و کسی اقتضایی بر( افعال) تو ندارد، هر کسی که تو او را به دوستی بگیری، ذلیل نمی‌شود و کسی که تو او را دشمن بداری، عزیز نمی‌گردد».

* دلائل «علو شأن خداوند» (برتری و بلندی شأن و منزلت خداوند) كدامند و آنچه را كه بايد از خداوند نفی نمود، چيست؟
* علو (برتری) شأن همان است که اسامی **«القدوس»**، **«السلام»**، **«الکبیر»**، **«المتعال»** و آنچه که معانی آنهاست بصورت ضمنی و سایر صفات کمال وجلال الهی بصورت التزامی در پی دارند.

در زمینه‌ی احدیت و یگانگی، برتر از آن است که ملکیت و دادپروری برای غیر او باشد و برتر از آن است که یاور یا مشاور (پشتیبان) و شفیعی داشته باشند که بتواند بدون اذن او امری را انجام دهد و بالاتر از آن است که امری بر او تحمیل یا پیشنهاد گردد.

از جنبه‌ی عظمت و کبریا و ملکوت و قدرت والاتر آن است از اینکه به دلیل ذلت و یا برای نصرت منازع یا غلبه‌گر و یا دوست و یاوری بگیرد.

در عرصه‌ی بی‌نیازی برتر از آن است که همسر و فرزند یا پدر و همتا و نظیری داشته باشد و در کمال و زندگانی و قیومیت و قدرت والاست که او را مرگ و یا چرت و خواب و خستگی و دشواری فراگیرد.

از جنبه‌ی کمال علم بالاتر از آن است که دچار غفلت و فراموشی شود یا اینکه ذره‌ای از علم او در آسمان‌ها و زمین از او جدا گردد.

و در کمال حکمت و تحمید برتر است از این­که چیزی را بیهوده بیافریند و یا خلقتی را بی‌فایده و بدون امر و نهی و رستاخیز و پاداش رها کند.

و در کمالات عدالت والاترست از آنکه ذره‌ای در حق احدی ظلم نماید و یا اینکه چیزی را از حسنات کسی از بین ببرد.

در اوج و کمال بی‌نیازی و غنا از خوردن طعام و ارتزاق از غیر و یا احتیاج به دیگری قرار دارد.

در تمام صفاتی که خود را بدان وصف کرده است و یا رسولش او را به آن‌ها توصیف نموده است برتر از هر گونه تعطیل و یا تمثیل است و پاک و منزه و عزیز و والا و مبارک و برتر است از تمامی آنچه که الوهیت و یا ربوبیت و یا اسماء و صفاتش را نقض نماید.

﴿وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٧﴾ [الروم: 27].

«ودر آسمان‌ها و زمین نمونه والاى [هر صفت برتر] از آن اوست و اوست‏شکست‏ناپذیر سنجیده‏کار».

نصوص وحی چه آن‌هایی که در قرآن و چه آن‌هایی که در سنت در این باب آمده‌اند، مشخص و مشهور و فراوانند.

* معنی اين حديث كه پيامبر ج درباره‌ی اسماء الحسنی می‌فرمايد: «من أحصاها دخل الجنّة» «كسی كه آن‌ها را بر شمارد، وارد بهشت می‌شود»، چيست؟
* این حدیث به معانی مختلف تفسیر شده است:

یکی از معانی برشمردن، حفظ آن‌ها و دعا به درگاه خداوندی به وسیله‌ی آن‌ها و یا ستایش و سپاس خداوند با تمامی آن‌ها است و معنی دیگر این است که هر کدام از آن‌ها که در آن اجازه اقتدا به خداوند، به بنده داده شده است مانند: «**رحیم**»، «**کریم**»، بنده نفس خود را بگونه‌ای تصحیح کند که تا آنجا که شایسته آن اسم‌هاست بدان‌ها موصوف شود.

و نیز آن‌هایی که مختص باریتعالی است مانند: «**جبار**»، «**العظیم**»، «**المتکبر**» پس بر بنده واجب است که بدان‌ها اقرار نماید و در برابر آن‌ها کرنش کند و خود را به آن صفات نزدیک نکند (به گونه‌ای که این صفات را در خود بوجود نیاورد) و آن صفاتی که در آن معنی وعده‌های نیک الهی وجود دارد مانند: «**الغفور**»، «**الشکور**»، «**العفو**»، «**الرؤوف**»، «**الحلیم**»، «**الجواد**»، «**الکریم**» در هنگام طمع و اشتیاق و رغبت در دنیا، خود را به آن‌ها موصوف کند.

و آن‌هایی که صفتی از وعید خطرناک الهی در آن است مانند «**عزیز**»، «**ذی‌انتقام**»، «**شدیدالعقاب**»، «**سریع‌الحساب**» در هنگام ترس و ناراحتی خود آن‌ها را در نظر بگیرد.

معنی دیگر این است که آن‌ها را مشاهده نماید و حق معرفت و عبادت آن‌ها را ادا کند. مثلاً کسی که برتری و فوقیت خداوند بر مخلوقاتش و استقرار الهی بر عرش را در حالی که از مخلوقات جداست، ببیند، به گونه­ای که خداوند را در احاطه­ی کامل علم و قدرت بر بندگان بداند و او را به اقتضای این صفات عبادت کند، به نحوی که قلبی بی‌نیاز داشته باشد، که به سوی خدایش عروج نماید و با او مناجات کند و بر راه او برود و در برابر اوامر او مانند بنده‌ای ذلیل در برابر پادشاهی قوی باشد و بداند که سخنان و اعمال او بطرف خداوند بالا می‌رود و به او عرضه می‌شود، پس شرمگین شود از اینکه کلام و یا عملی که او را خوار و پست کند، به درگاه خداوند بفرستد.

و کسی که نزول امر خداوند واحکام الهی را با انواع تدبیر و تصرفات در تمام دنیا و همه وقت ببیند، مشاهده نماید که در مرگ و زندگی و عزت و ذلت و پایین آمدن و بالا رفتن و بخشش و ممانعت و رفع بلا یا ابتلا کردن و به دنبال آوردن روزها در بین مردم و... تدبیرات در ممالکی که غیر او در آن تصرفی ندارد، جاری است. پس نقشه‌های او آنگونه که خود می‌خواهد، تأثیر می‌کند.

﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ ٥﴾ [السجدة: 5].

«خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، (و جز او مدبّری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهایی است که شما می­شمارید، به سوی او بازمی­گردد».

پس هر کس که از دید شناخت و نیز از جنبه‌ی عبودیت به این بینش برسد، می‌داند که خدایش برای او کافیست و همچنین است کسی که علم فراگیر و شنوایی و بینایی و حیات و قیومیت الهی و غیره را می‌بیند و جز سبقت‍گیرندگان و مقربان درگاه الهی کسی به این بینش نمی‌رسد.

حکم الحاد در اسماء و صفات

* تضاد در برابر توحيد اسماء و صفات چيست؟
* تضاد آن را (الحاد)[[121]](#footnote-121) در اسماء و صفات، وآیات الهی می‌گویند که دارای سه بخش است[[122]](#footnote-122):

**اول:** انکار(الحاد) مشرکانی که خداوند را از آنچه که بدان متصف است، دور نمودند و بت‌هایشان را به آن صفات خواندند. پس بر آن‌ها می‌افزودند و از آن‌ها کم می‌نمودند.

اینگونه بود که آن‌ها کلمه­ی «**لات**»[[123]](#footnote-123) را از صفت «**الاله**» و کلمه­ی«**العزی**»[[124]](#footnote-124) را از صفت «**العزیز**»

و کلمه­ی«**منات**»[[125]](#footnote-125) از صفت «**المنان**» مشتق کردند.

**دوم:** کفر کسانی که برای صفات الهی کیفیت قائل شدند و صفات خداوند را به صفات مخلوقاتش تشبیه کردند و این دسته در نقطه مقابل کفر(الحاد) مشرکان قرار دارند. آن‌ها مخلوق را با پروردگار جهانیان مساوی دانستند و او را مانند جسم مخلوقات تصور نموده‌اند در حالی که از این معایب پاک و مبرا است.

**سوم:** کفر کسانی که صفات الهی را نفی و آن‌ها را تعطیل می‌نمایند و این بخش خود بر دو قسم است:

دسته‌ای لفظ اسماء خداوند را برای ذات الهی ثابت می‌دانند (دلالت انطباقی) و آنچه از کمال را که این اسماء در برمی‌گیرند (دلالت ضمنی را) از خداوند نفی می‌کنند. مثلاً خداوند را «رحمان» و «رحیم» بدون رحمت و «علیم» بی‌علم، «سمیع» بدون شنوایی، «بصیر» بدون دیدن و «قدیر» بی‌قدرت[[126]](#footnote-126) می‌دانند و بقیه مقتضیات ضمنی را نیز اینگونه از اسماءِ آن‌ها جدا ساخته‌اند.

دسته‌ای دیگر[[127]](#footnote-127) صراحتاً اسماء الهی و آنچه را که در بر می‌گیرند کاملاً از ذات اقدسی خداوندی نفی می‌کنند و او را با عدم محض که نه اسم و نه صفتی دارد، توصیف می‌کنند. خداوند پاک و منزه و برتر از آن است که ظالمین و منکرین و ملحدین می‌گویند ﴿رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥﴾ [مريم:65].

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو است. پس تنها او را پرستش کن، و بر عبادت او ماندگار و شکیبا باش. آیا شبیه و همانندی برای خدا پیدا خواهی کرد (تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟)»

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می­ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌مانند) و او شنوا و بینا است».

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110].

«خدا می­داند آنچه را که (مردمان) در پیش دارند و (در آخرت بدان گرفتار می­آیند، و می‌داند) آنچه را (در دنیا انجام داده­اند و) که پشت سر گذاشته­اند، ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

وجوه تلازم بین انواع توحید

* آيا انواع سه‌گانه توحيد متلازم همديگرند، به نحوی كه هرآنچه كه يكی از آن‌ها را نفی كند، ديگر انواع را نيز نفی می‌كند؟
* بله- انواع توحید متلازم یکدیگرند و کسی که در یکی از آن‌ها مرتکب شرک شود در دیگر انواع نیز مشرک گشته است.

نمونه این مسأله، دعاء از غیر خداوند است و نیز مسألت و خواستن چیزیاز غیر خداست که غیر از خدا کسی دیگر قادر به انجام آن نیست. دعا به درگاه خداوند عبادت و بلکه اصل عبادت است، صرف این عبادت برای غیر خداوند شرک در الوهیت خداوند است چون که مسألت از غیر خدا، متضمن این است که فرد محتاج جلب خیر یا دفع شری است که معتقد است غیر خدا بر آن قادر است همین مسأله موجبات شرک در ربوبیت نیز می‌شود. زیرا که دعاکننده معتقد است که کسی غیر از خداوند در ملکوت الهی شریک و متصرف است. همچنین این فرد از غیر خدا دعا نمی‌کند، مگر اینکه معتقد باشد که آن موجود غیر خدا، صدای آن بنده را در هر زمان و در هر مکان می‌شنود و به او نزدیک است و او بادعایش این موضوع را تصریح می‌کند و این نیز شرک در اسماء و صفات است چون که برای آن موجود شنوایی احاطه‌گر بر تمام شنیدنی‌ها که دوری یا نزدیکی در آن تأثیری ندارد، قائل شده است. پس شرک در الوهیت موجب شرک در ربوبیت و اسماء و صفات شده است.

رکن دوم: ایمان به ملائکه

* ادلّه وجوب ايمان به ملائكه در كتاب و سنت كدامند؟
* دلایلی که بر بودن ملائکه و وجوب ایمان به آن‌ها دلالت می­کند، در قرآن بسیار زیاد است، از آن جمله:

﴿وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾ [الشوری: 5].

«و فرشتگان (با همه قدرتی که دارند دائماً) به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می­کنند».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢٠٦﴾ [الأعراف: 206].

«به یقین کسانى که نزد پروردگار تو هستند از پرستش او تکبر نمى‏ورزند و او را به پاکى مى‏ستایند و براى او سجده مى‏کنند».

﴿مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ ٩٨﴾ [البقرة: 98].

«کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (خداوند دشمن اوست) چه خداوند دشمن کافران است».

و دلیل سنت آنچه است که در حدیث جبرئیل[[128]](#footnote-128) آورده شد و نیز در صحیح مسلم آمده است که خداوند آن‌ها را از نور خلق کرده است[[129]](#footnote-129). احادیث در شأن ملائکه زیادند.

* ايمان به ملائكه به چه معناست؟
* ایمان به ملائکه شامل اقرار قطعی است به وجود ملائکه و همچنین به اینکه مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند و مسخر و پرورده و تحت فرمان الهی‌اند.

﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦ لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧﴾

[الأنبياء: 26-27].

«بندگان گرامی و محترمی هستند (که به هیچ وجه از طاعت و عبادت و اجرا فرمان پروردگار سرپیچی نمی­کنند). آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردار خدایند که هرگز) در سخن گفتن بر او پیشی نمی­گیرند، وتنها به فرمان او کار می­کنند (نه به فرمان کس دیگری)».

﴿لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ٦﴾ [التحريم: 6].

«از خدا در آنچه بدیشان دستور دادهاست نافرمانی نمی­کنند و همان چیزی را انجام می­دهند که بدان مأمور شده­اند».

﴿لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠﴾ [الأنبياء: 19-20].

«از پرستش او سرباز نمی­زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی­دانند (و از بندگی شبانه­روزی خود هرگز) خسته نمی­گردند. شب و روز (دائماً به تعظیم و تمجید خدا مشغولند و پیوسته) سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی­دهند».

* بعضی از انواع ملائكه را به اعتبار اينكه خداوند آن‌ها را در چه هيأتی درآورده و به چه امری مشغول كرده است، نام ببريد.
* ملائکه به این اعتبار اقسام زیادی دارند.

- ملائکه‌ای به ابلاغ وحی به پیامبران گماشته شده است و این ملائکه همان «**روح‌الامین**» یا «**جبرئیل**»÷[[130]](#footnote-130) است.

- ملائکه‌ای مسئول باران است که «**میکائیل**» ÷[[131]](#footnote-131) نام دارد.

- ملائکه‌ای به دمیدن در صور موظف شده است که «**اسرافیل**» ÷[[132]](#footnote-132) نام دارد.

- دسته‌ای از ملائکه مشغول به قبض ارواح جانداران هستند که «**ملک‌الموت**»[[133]](#footnote-133) و همکاران اویند.

- دسته‌ای ملائکه‌ مسئول نوشتن اعمال بندگان‌اند که آن‌ها را «**کرام‌الکاتبین**»[[134]](#footnote-134) گویند.

- دسته‌ای مسئول حفاظت بندگان از پس و پیش آن‌ها می‌باشند که آن‌ها را «**معقّبات**»[[135]](#footnote-135) می‌گویند.

- دسته‌ای موظف به امر بهشت[[136]](#footnote-136) و نعمت‌های آن می‌باشند که «**رضوان**» و یاوران او نام برده می‌شوند.

- گروهی موکل برآتش جهنم و عذاب آن هستند که فرمانروای آن‌ها «**مالک**»[[137]](#footnote-137) است و «**زبانیه**» نیز همراه اویند که رؤسای آن‌ها نوزده ملائکه می‌باشند.

- دسته‌ای ملائکه مسئول سؤال و جواب در قبرند که «**منکر**» و «**نکیر**»[[138]](#footnote-138) می‌باشند.

- دسته‌ای از ملائکه هم عرش را حمل می‌کنند که «**حمله‌العرش**»[[139]](#footnote-139) گفته می‌شوند.

- دسته‌ای از ملائکه **«کروبیان»**[[140]](#footnote-140) می‌باشند.

- دسته‌ای مسئول تشکیل نطفه‌ها در رحم مادران و نیز مسئول نوشتن آنچه هستند که خداوند درباره‌ی (رزق و عمل و اَجَل و سرنوشت) آن فرد می‌خواهد[[141]](#footnote-141).

- گروهی از ملائکه نیز به بیت‌المعمور وارد می‌شوند. به نحوی که روزانه هفتادهزار ملائکه به آن خانه وارد می‌شوندو فرصتی دیگر نمی‌یابند که دوباره به آنجا برگردند[[142]](#footnote-142).

- گروهی از ملائکه که سیاحت می‌کنند و در مجالس ذکر انسان‌ها حاضر می‌شوند[[143]](#footnote-143).

- گروهی از ملائکه دسته‌جمعی در برابر پیشگاه الهی قیام نموده و به عبادت مشغولند و از آن فارغ نمی‌شوند.

- و گروهی دیگر همیشه در رکوع و سجود به سر می‌برند و هرگز برنمی‌خیزند.

و نیز گروه‌های دیگر غیر از این‌هایی که گفته شد:

﴿وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡبَشَرِ ٣١﴾ [المدثر: 31].

«لشگرهای پروردگارت را جز او کسی نمی­داند، و این جز اندرزی برای مردمان نیست».

نصوص بر وجود دسته‌های ملائکه‌ای که بر شمرده شدند، در کتاب و سنت بسیار زیاد است.

ایمان به کتاب‌های آسمانی

* به چه دليل ايمان به كتاب‌های آسمانی واجب است؟
* دلائل زیادی وجود دارند از آن جمله:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ﴾ [النساء: 136].

«اى کسانى که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابى که بر پیامبرش فرو فرستاد، و کتابهایى که قبلا نازل کرده بگروید»؛

﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦﴾ [البقرة: 136].

«بگوئید ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل گشته (قرآن)، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی­اندازیم (نه اینکه مانند یهودیان و مسیحیان، بعضی­ها را بپذیریم و بعضی­ها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می­دانیم و کتاب‌هایشان را به طور اجمال می­پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم».

و همین فرموده‌ی خداوند کافیست که: ﴿وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ﴾ [الشوری:15].

«و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم».

* آيا تمامی كتاب‌های الهی در قرآن نام برده شده‌اند؟
* خداوند در قرآن، خودِ قرآن، تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌های ابراهیم و موسی را ذکر کرده است و بقیه کتاب‌ها را فقط به صورت جملگی با عبارت کتب یا کتاب‌ها آورده است. از آن جمله:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢ نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٣ مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ [آل­عمران: 2-4].

«خداست که هیچ معبودِ [بحقى‌] جز او نیست و زنده [پاینده‌] است. این کتاب را در حالى که مؤید آنچه [از کتاب‌هاى آسمانى‌] پیش از خود مى‌باشد، به حق [و به تدریج‌] بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را... پیش از آن براى رهنمود مردم فرو فرستاد».

﴿وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣﴾ [النساء: 163].

«و به داوود زبور دادیم».

﴿أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ٣٦ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ٣٧﴾ [النجم: 36-37].

«یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده­اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و با خبرش نکرده­اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است».

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ﴾ [الحديد: 25].

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کردیم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده­ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

آن دسته از کتاب‌ها که در قرآن به صورت مفصل آورده شده‌اند، مفصلاً به آن‌ها ایمان می‌آوریم و آنچه که اجمالاً در قرآن آمده است، به صورت کلی بدان‌ها ایمان می‌آوریم و همان کلامی را درباره‌ی آن‌ها می‌گوییم که خداوند به پیامبرش دستور دادهاست که بگوید.

﴿وَقُلۡ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٖۖ﴾ [الشوری: 15].

«و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم».

* ايمان به كتاب‌های آسمانی چه مفهومی را در بر دارد؟
* معنی ایمان به آن‌ها، تصدیق قطعی همه‌ی آن‌هاست که همگی از طرف خداوند نازل شده‌اند و خداوند به صورت حقیقی به آن‌ها تکلم کرده است، چه بسا بخشی از آن‌ها مستقیماً و بدون واسطه‌ی ملائکه از خداوند شنیده شده‌اند.

بخشی از آیات توسط ملائکه مأمور به وحی، به فرستاده‌ی بشری (پیامبر) رسیده است و گروهی از آن‌ها را خداوند با دست مبارک خود نوشته است:

﴿۞وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ﴾ [الشوری: 51].

«هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید. مگر از طریق وحی (به قلب، به گونه­ی الهام در بیداری، و یا خواب در غیر بیداری) یا از پس پرده­ای و یا اینکه خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا می­خواهد (به پیغمبران) وحی کند».

و خداوند به موسی÷ می­فرماید:

﴿إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي﴾ [الأعراف: 144].

«فرمود: ای موسی! من، تو را با پیام‌ها و کلام خویش بر سایر مردم برگزیدم».

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: 164].

«خداوند حقیقتاً (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت».

خداوند در شأن تورات می‌فرماید:

﴿وَكَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَتَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الأعراف: 145].

«و برای او در الواح (تورات) از هر چیز (که مورد نیاز بنی­اسرائیل از نصائح و حکم و احکام حلال و حرام بود) نوشتیم، تا پند و اندرز (زندگی) و روشنگر همه چیز باشد».

و درباره‌ی عیسی÷ می­فرماید: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ﴾ [المائدة: 46].

«و برای او انجیل نازل کردیم».

و می‌فرماید: ﴿وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣﴾ [النساء: 163].

«و به داوود زبور دادیم».

و خداوند درباره‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ١٦٦﴾ [النساء: 166].

«(هر چند که کافران، نبوت تو را انکار می­کنند) لیکن خداوند بر آنچه (از قرآن) بر تو نازل شده است گواهی می­دهد. این خدا است که آن را به (مقتضای) دانش (خاص) خویش نازل کرده است. و فرشتگان (نیز بدان) گواهی می­دهند و (صحّت نبوّت تو را تصدیق می­کنند. گرچه) کافی است که خدا گواه باشد».

﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ [الإسراء: 106].

«قرآنی است که آن را (در مدّت بیست و سه سال به گونه­ی آیه­ها و بخش‌های) جداگانه فرستاده­ایم تا آن را آرام بر مردم بخوانی (و بدین وسیله جذب دلها و اندیشه­ها شود و در عمل پیاده گردد) و قطعاً ما آن را کم­کم و بهره بهره فرستاده­ایم (نه یکجا و سرِهم)».

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥﴾ [الشعراء: 192-195].

«این (قرآن) فروفرستاده­ی پروردگار جهانیان است (و همه­ی سرگذشت‌های مذکور در آن راست، و احکام آن تا روز قیامت برجا و واجب الاجرا است). جبرئیل آن را فرو آورده است. بر قلب تو، تا از زمره بیم­دهندگان باشی. با زبان عربی روشن و آشکاری است».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 41-42].

«کسانى که به این قرآن -چون بدیشان رسید- کفر ورزیدند [به کیفر خود مى‌رسند] و به راستى که آن کتابى ارجمند است. از پیش روى آن و از پشت سرش باطل به سویش نمى‌آید؛ وحى [نامه‌]اى است از حکیمى ستوده‌[صفات‌]».

و آیات دیگر...

* قرآن در بين كتاب‌های آسمانی پيشين چه منزلتی دارد؟
* خداوند در مورد آن فرمودند:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ﴾ [المائدة: 48].

«و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوى تو فرو فرستادیم در حالى که تصدیق‏کننده کتاب‌هاى پیشین و حاکم بر آنهاست».

﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ أَن يُفۡتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٧﴾ [يونس: 37].

«و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا [و] به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است مى‏باشد و توضیحى از آن کتاب است که در آن تردیدى نیست [و] از پروردگار جهانیان است».

﴿مَا كَانَ حَدِيثٗا يُفۡتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصۡدِيقَ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَتَفۡصِيلَ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١١١﴾ [يوسف: 111].

«‏سخنى نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه [از کتاب‌هایى] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و براى مردمى که ایمان مى‏آورند رهنمود و رحمتى است».

مفسّرین[[144]](#footnote-144) در تفسیر **«مهيمناً»** می‌فرمایند: «قرآن امین و شاهد و مراقب کتب آسمانی قبلی است و آن‌ها را تصدیق می‌کند، یعنی اینکه آنچه را که در آن‌هاست و صحیح و درست است، تصدیق و آنچه را که دچار تحریف[[145]](#footnote-145) و تغییر شده است، نفی می‌کند و آن‌ها را نسخ می‌نماید و با تقریر و بیان بر آن‌ها حکم می­کند. بنابراین همه‌ی آن‌هایی که به کتب آسمانی پیشین تمسک جسته‌اند و نه آن‌هایی که هیچ‌گونه ثباتی در دین ندارند، در برابر قرآن نیز سر کرنش فرود می‌آورند، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ٥٢ وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ٥٣﴾ [القصص: 52-53].

«کسانى که قبل از آن کتاب [آسمانى] به ایشان داده‏ایم آنان به [قرآن] مى‏گروند. و چون بر ایشان فرو خوانده مى‏شود مى‏گویند بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست ما پیش از آن [هم] از تسلیم‏شوندگان بودیم».

* آن چه كه بر تمامی امت‌ لازم است تا در حق قرآن رعايت كنند، چيست؟
* تبعیت ظاهری و باطنی از قرآن و چنگ زدن به آن و اقامه­ی حقایق آن (بر امت‌های دیگر) است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: 155].

«و این خجسته کتابى است که ما آن را نازل کردیم پس از آن پیروى کنید و پرهیزگارى نمایید باشد که مورد رحمت قرار گیرید».

﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٣﴾ [الأعراف: 3].

«آنچه را از جانب پروردگارتان به سوى شما فرو فرستاده شده است پیروى کنید و جز او از معبودان [دیگر] پیروى مکنید چه اندک پند مى‏گیرید».

﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٧٠﴾ [الأعراف:170].

«و کسانى که به کتاب [آسمانى] چنگ درمى‏زنند و نماز برپا داشته‏اند [بدانند که] ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد».

و این مسأله عمومی است و در تمامی کتب آمده است و آیاتی که بر این واقعیت دلالت می‌کنند، زیادند.

پیامبر ج هم به تمسک به قرآن وصیت نمودند: «فخذوا بكتاب الله وتمسكوا به»[[146]](#footnote-146).

«کتاب خداوند را بگیرید و بدان چنگ زنید»

و در حدیثی که به صورت مرفوع از علیس روایت شده است، پیامبر ج می‌فرماید:

«إنها ستكون فتن، قلت ما المخرج منها يا رسول ‌الله، قال: كتاب الله»[[147]](#footnote-147) وذكر الحديث.

«فتنه‌هایی برپا خواهد شدگفتم: که چگونه از آن‌ها خروج حاصل شود، فرمودند: به وسیله‌ی کتاب خداوند».

* چگونه می‌توان به قرآن چنگ زد و حق آن را ادا نمود؟

به وسیله‌ی حفظ و تلاوت آن و همچنین با خواندن آن در همه­ی اوقات شب و روز با تفکر در آیات آن و حلال دانستن حلال‌هایش و حرام دانستن حرام‌هایش و نیز با اطاعت از اوامر آن و بیزاری و دوری جستن از مناهی‌اش و با عبرت گرفتن از مثل‌ها و پند گرفتن از داستان‌هایش و نیز با عمل به آیات واضح و محکمش و تسلیم شدن در برابر آیات متشابه آن و دوری جستن از حدود آن و دفاع از آن در برابر تحریف غلوکنندگان و آراء باطل‌گرایان و همچنین نصیحت و پند دادن با بصیرت قرآنی و به وسیله‌ی معانی قرآن[[148]](#footnote-148) در هنگام دعوت به سوی آن.

صفت کلام، و اینکه قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست

* حكم كسی كه می‌گويد: قرآن مخلوق است[[149]](#footnote-149)، چيست؟
* قرآن با تمام حروف و معانی‌اش کلام حقیقی خداوند است و این گونه نیست که تنها حروف، کلام خداوند باشد و معانی جزء آن نباشد یا تنها معانی از خداوند باشد و حرف بشری باشند. بلکه خداوند بر آن تکلم کرده و آن را به صورت وحی بر پیامبر ج نازل نموده است و مؤمنان هم به حقانیت آن ایمان آورده‌اند.

هر چند که قرآن را با انگشتان بنویسند و با زبان تلاوت کنند و در قلوب حفظ نمایند و با گوش بشنوند و با چشم ببینند، آن را از اینکه کلام خداوند رحمان است، خارج نمی‌کند.

جوهر، مداد، قلم و کاغذ مخلوق خداوندند، ولی آن چه نوشته می‌شود، مخلوق نیست. زبان و صدا مخلوقند ولی آن چه تلاوت می‌شود و هرچند متفاوت از دیگران تلاوت شود، مخلوق نیست. سینه‌ها مخلوقند ولی آنچه در آن‌ها حفظ می‌شود، مخلوق نیست. گوش‌ها مخلوق می‌باشند ولی آن چه شنیده می‌شود، مخلوق نیست، خداوند سبحان می­فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨﴾ [الواقعة: 77-78].

«که این [پیام] قطعا قرآنى است ارجمند. در کتابى نهفته».

﴿بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِ‍َٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ٤٩﴾ [العنکبوت: 49].

«بلکه [قرآن] آیاتى روشن در سینه‏هاى کسانى است که علم [الهى] یافته‏اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمى‏شوند».

﴿وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ﴾ [الکهف: 27].

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحى شده است بخوان کلمات او را تغییردهنده‏اى نیست».

﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 6].

«و اگر یکى از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود».

ابن مسعود[[150]](#footnote-150)س می‌فرماید: «همواره به مصحف‌هایتان نظر بیاندازید»[[151]](#footnote-151).

هرکس بگوید که قرآن یا جزئی از آن مخلوق می‌باشد، با این کلام خود کافر و مرتد گشته است[[152]](#footnote-152) و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود، چون که قرآن کلام خداوند است از او شروع و صادر شده است و بدو باز می‌گردد و کلام خداوند صفت اوست و کسی که اعتقاد داشته باشد که یکی از صفات الهی مخلوقند، آن فرد کافر و مرتد شده است و از او خواسته می‌شود که به اسلام بازگردد (بازگشتن به اعتقاد به غیر مخلوق بودن قرآن) در این حال اگر به آغوش اسلام بازگشت، مسلمان شده است و در غیر این صورت به دلیل کفری که مرتکب شده است، کشته می‌شود و احکام مسلمین بر او جاری نمی‌شود.

* صفت كلام خداوند جزء صفات فعلی است يا ذاتی؟
* به اعتبار تعلق صفت کلام به ذات خداوند و اتصاف خداوند به کلامش، مانند صفت علم جزء صفات ذاتی است. بلکه این صفت جزء علم خداوند و نازل شده از طریق علم الهی است و همانا خداوند به آن چه نازل کرده است، آگاه‌تر است.

اما به اعتبار اینکه خداوند با مشیت و اراده‌ی خود بدان تکلم کرده است، پس صفت فعلی محسوب می‌شود. همانگونه که پیامبر ج می‌فرماید: «إذا أراد الله أن يوحي بالأمر تكلم بالوحي» الحديث. «هرگاه خداوند بخواهد امری را القاء نماید، آن را در قالب وحی تکلم می‌کند».

و به این دلیل سلف صالح درباره‌ی صفت کلام معتقدند که همانا این صفت، صفت ذاتی و فعلی است خداوند همواره از ازل به صفت کلام متصف بوده و تا ابد خواهد بود و تکلم او به مشیت و اراده‌ی او بستگی دارد، پس هرگاه و هرگونه و در هر جا که بخواهد تکلم می‌کند، به صورتی که هر آن کس که او می‌خواهد، آن را بشنود.کلام الهی صفت خداوند است و حد و نهایتی ندارد.

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ١٠٩﴾ [الکهف: 109].

«بگو اگر دریا براى کلمات پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا پایان مى‏یابد هرچند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم».

﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ﴾ [لقمان: 27].

«و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریاى دیگر به یارى آید سخنان خدا پایان نپذیرد».

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾ [الأنعام:115].

«و سخن پروردگارت به راستى و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده‏اى براى کلمات او نیست و او شنواى داناست».

* واقفه چه كسانd‌اند و حكم آن‌ها چيست؟
* واقفه[[153]](#footnote-153) کسانی هستند که درباره‌ی قرآن می‌گویند که ما معتقدیم که قرآن نه کلام خداست و نه مخلوق اوست.

امام احمد[[154]](#footnote-154) درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

«گروهی از آن‌ها که از بقیه بهتر سخن می‌رانند، اعتقادات جهمی دارند و هر کدام از آن‌ها که جاهل ساده‌ای باشد، حجت الهی بر او اقامه می‌شود، اگر توبه کند و ایمان بیاورد که قرآن کلام الهی است و مخلوق نیست- جزء مسلمین به حساب می‌آید- در غیر این صورت این فرد از جهمیه بدتر است»[[155]](#footnote-155).

* حكم آن كسی كه بگويد كه لفظ من به هنگام تلفظ قرآن مخلوق است، چيست؟
* ایراد و اطلاق این عبارت بر زبان چه به صورت نفی و چه از جنبه‌ی اثبات، جایز نیست، چون که لفظ شامل معنی مشترکی بین تلفظ -که فعل بندگان است- و آن چه بدان تلفظ می‌گردد- قرآن- است.

پس هرگاه فرد این کلام را بر زبان آورد به این منظور که قائل به خلق آن (لفظ قاری) باشد، شامل معنی دوم است که همان سخن جهمیه را در بر می‌گیرد و اگر آن را بگوید به این منظور که (لفظ قاری) را غیر مخلوق بداند، شامل معنی اول می‌شود که دربرگیرنده‌ی فعل بنده است و این نیز از بدعت‌های گروه «**اتحاد وجود**» می‌باشد.

به این دلیل سلف[[156]](#footnote-156) صالح معتقدند که:

«هرکس بگوید لفظ قاری قرآن مخلوق است جهمی و هر کس بگوید که غیر مخلوق است فردی بدعت‌گذار است».

رکن چهارم: ایمان به پیامبران†

* دليل ايمان به پيامبران چيست؟
* دلائل زیادی از قرآن و سنت وجود دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٥١ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٥٢﴾ [النساء: 150-152].

«کسانى که به خدا و پیامبرانش کفر مى‏ورزند و مى‏خواهند میان خدا و پیامبران او جدایى اندازند و مى‏گویند ما به بعضى ایمان داریم و بعضى را انکار مى‏کنیم و مى‏خواهند میان این [دو] راهى براى خود اختیار کنند. آنان در حقیقت کافرند و ما براى کافران عذابى خفت‏آور آماده کرده‏ایم. و کسانى که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ کدام از آنان فرق نمى‏گذارند به زودى [خدا] پاداش آنان را عطا مى‏کند».

و پیامبر ج فرمودند:

«آمنت بالله ورسله»[[157]](#footnote-157).

«به خداوند و پیامبرانش ایمان دارم».

* ايمان به پيامبران به چه معناست؟
* ایمان به پیامبران به معنی تصدیقی قطعی است به اینکه خداوند در هر امتی و برای هر قومی، پیامبری را از خود آن قوم فرستاده است، تا اینکه آن‌ها را به پرستش خداوند یگانه دعوت کنند و به بیزاری و کفر نسبت به آن چه غیر از خداوند، پرستیده می­شود، امر نمایند و اقرار است به این که همه‌ی آن‌ها راستگو و مقبول، نیکوکار و هدایت‌شده، بخشنده و نیک‌سیرت، پرهیزگار و مؤمن، و تأیید شده توسط برهان‌های ظاهری و آیات روشن الهی هستند و اینکه آن‌ها آنچه را که به ابلاغ آن مأمور بوده‌اند، انجام داده‌اند و چیزی از آن را کتمان ننموده و تغییر نداده‌اند و چیزی را از خود به آن اضافه نکرده‌اند و از آن نکاسته‌اند.

﴿فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٣٥﴾ [النحل: 35].

«آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‏اى] است».

همه‌ی آن‌ها بر راه راست بودند و خداوند، ابراهیم[[158]](#footnote-158)÷ و محمد ج را به دوستی خود برگزید[[159]](#footnote-159) و با موسی÷ صحبت نمود[[160]](#footnote-160) و ادریس÷ را به درجه‌ای عالی رساند[[161]](#footnote-161) و عیسی÷ بنده و فرستاده و روح و کلمه‌ی الهی بود که بر مریم (علیها السلام) القاء شد[[162]](#footnote-162) و خداوند بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده و درجات بعضی را ترفیع نموده است[[163]](#footnote-163).

* آيا دعوت پيامبران÷ در آن چه كه بدان امر نموده‌اند و يا از آن نهی كرده‌اند، يكسان است؟
* بله- دعوت پیامبران از اولین پیامبر (آدم)÷ تا پیامبر خاتم (محمد) ج به سوی اصل و اساس عبادت بوده است که همان توحید و یگانه دانستن خداوند در تمامی انواع عبادت است که شاملعبادات قولی، اعتقادی و عملی و انکار و دوری از آن چه غیر خداوند پرستش می‌شوند، می‌باشد.

اما فرائضی که به وسیله‌ی آن‌ها بنده‌ی خداوند را عبادت می‌کند، مانند نماز و روزه، بر بعضی از آن‌ها بر خلاف بعضی دیگر فرض بوده و بر بعضی از آن‌ها اموری تحریم شده است که برای برخی دیگر حلال بوده است تا این گونه خداوند بندگانش را امتحان کند.

﴿لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ [الملک: 2].

«تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید».

* دليل اينكه گفته شد پيامبران در اصل عبادت متفقند، چيست؟
* در قرآن دو نوع دلیل بر این امر وجود دارد:

**الف) دلایل مجمل:**

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾[النحل: 36].

«در حقیقت در میان هر امتى فرستاده‏اى برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25].

«و پیش از تو هیچ پیامبرى نفرستادیم مگر اینکه به او وحى کردیم که خدایى جز من نیست، پس مرا بپرستید».

﴿وَسۡ‍َٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ءَالِهَةٗ يُعۡبَدُونَ ٤٥﴾ [الزخرف: 45].

«و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر [خداى] رحمان خدایانى که مورد پرستش قرار گیرند، مقرر داشته‏ایم».

**ب) دلایل مفصل:**

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٣﴾ [المؤمنون: 23].

«و به یقین نوح را به سوى قومش فرستادیم پس [به آنان] گفت اى قوم من خدا را بپرستید شما را جز او خدایى نیست مگر پروا ندارید».

﴿۞وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥ﴾ [هود: 61].

«و به سوى [قوم] ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت اى قوم من خدا را بپرستید براى شما هیچ معبودى جز او نیست».

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۖ﴾ [هود: 50].

«و به سوى [قوم] عاد برادرشان هود را [فرستادیم هود] گفت اى قوم من خدا را بپرستید جز او هیچ معبودى براى شما نیست‏».

﴿۞وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥ﴾ [هود: 84].

«و به سوى [اهل] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: اى قوم من خدا را بپرستید براى شما جز او معبودى نیست».

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف:26- 27].

«و چون ابراهیم به [نا]پدرى خود و قومش گفت من واقعا از آنچه مى‏پرستید بیزارم. مگر [از] آن کس که مرا پدید آورد».

﴿إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا ٩٨﴾ [طه: 98].

«معبود شما تنها آن خدایى است که جز او معبودى نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است».

﴿وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۖ إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائدة: 72].

«کسانى که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است قطعا کافر شده‏اند و حال آنکه مسیح مى‏گفت اى فرزندان اسرائیل پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و براى ستمکاران یاورانى نیست».

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٦٥﴾ [ص: 65].

«بگو من فقط هشداردهنده‏اى هستم و جز خداى یگانه قهار معبودى دیگر نیست».

* دليل اختلاف شريعت‌ها در فروعات و حلال و حرام­ها، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَكُمۡ فِي مَآ ءَاتَىٰكُمۡۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ [المائدة: 48].

«براى هریک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنى قرار داده‏ایم و اگر خدا مى‏خواست شما را یک امت قرار مى‏داد ولى [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید پس در کارهاى نیک بر یکدیگر سبقت گیرید».

ابن عباس[[164]](#footnote-164) الهاشمیب درباره‌ی این که خداوند می‌فرماید: ﴿شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗاۚ﴾ می‌گوید:

«منظور راه و سنت است».

مجاهد[[165]](#footnote-165)، عکرمه[[166]](#footnote-166) و حـسن بصری[[167]](#footnote-167)، قتاده[[168]](#footnote-168)، ضحاک[[169]](#footnote-169)، سدی[[170]](#footnote-170) و ابواسحاق السبیعی[[171]](#footnote-171) نیز بر این اعتقادند.

و در صحيح بخاری آمده است كه پيامبر **ج** فرمودند:

**«نحن معشر الأنبياء أخوة لعلات ديننا واحد**»**[[172]](#footnote-172).**

«ما پیامبران مانند برادران پدری هستیم و دینمان واحد است».

یعنی خداوند تمام فرستادگان و کتاب‌هایش را با توحید فرستاده است، اما شرایع و اوامر و نواهی و حلال و حرام در آن‌ها مختلف‌اند.

﴿لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ [الملك: 2].

«تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید».

* آيا خداوند داستان همه‌ی پيامبران را در قرآن آورده است؟
* آن اندازه از داستان‌ آن‌ها را که مایه‌ی عبرت، موعظه و کفایت باشد، آورده است.

﴿وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ﴾ [النساء: 164].

«و پیامبرانى [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجراى] آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانى [را نیز برانگیخته‏ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‏ایم».

بنابراین به آن چه از داستان آنان که مفصلاً بیان شده است به صورت مفصل و آن چه که مجمل و خلاصه آمده است، به صورت مجمل ایمان می‌آوریم.

* اسم چند نفر از آن‌ها در قرآن آمده است؟
* اسامی 25 نفر در قرآن آمده‌اند که عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم،‌ اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، شعیب، ‌یونس، موسی، هارون، الیاس، زکریا، یحیی، الیسع، ذالکفل، داود، سلیمان، ایوب، عیسی، محمدو اسباط (که اسم مجموعه‌ای از پیامبران است) درود و سلام خدا بر محمد ج و همه­ی آن‌ها باد[[173]](#footnote-173).
* پيامبران اولوالعزم چه كسانی‌اند؟
* این پیامبران پنج نفر هستند که خداوند به صورت فرد فرد در دو جای قرآن اسم آن‌ها را آورده است.

1. در سوره‌ی احزاب که می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِيثَٰقَهُمۡ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٖ وَإِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۖ﴾ [الأحزاب: 7].

«و [یاد کن] هنگامى را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسى و عیسى پسر مریم و از [همه] آنان پیمانى استوار گرفتیم».

1. در سوره‌ی شوری که می‌فرماید:

﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ﴾ [الشوری: 13].

«از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد براى شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحى کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسى و عیسى سفارش نمودیم».

* اولين رسول چه كسی است؟
* اولین پیامبر بعد از به وجود آمدن اختلاف در میان بشر، نوح÷ بوده است.

آن گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ﴾ [النساء: 163].

«ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحى کردیم به تو [نیز] وحى کردیم».

﴿كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۖ﴾ [غافر: 5].

«پیش از اینان قوم نوح و بعد از آنان دسته‏هاى مخالف [دیگر] به تکذیب پرداختند».

* اختلاف چه زمانی به وجود آمد؟
* ابن عباسس می‌فرماید:

«فاصله‌زمانی بین آدم و نوح ده قرن بوده است در این ده قرن همه مردم بر یک شریعت و برنامه که همان دین صحیح الهی است، زیسته‌اند، بعد از آن مردم دچار اختلاف و انحراف از راه راست شدند[[174]](#footnote-174)».

﴿فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [البقرة: 213].

«پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‏دهنده برانگیخت».

* «خاتم‌النبيين» خاتم پيامبران چه كسی است؟
* محمد ج آخرین پیامبر است و بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.
* دليل اينكه محمد ج خاتم‌النبيين است، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ﴾ [الأحزاب: 40].

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولى فرستاده خدا و خاتم پیامبران است».

پیامبر ج نیز می‌فرماید:

«إنه سيكون بعدي كذابون ثلاثون كلهم يدعي أنه نبي وأنا خاتم‌النبيين ولا نبي بعدي»[[175]](#footnote-175).

«همانا بعد از من 30 نفر دورغگو خواهند آمد که ادعای پیامبری می‌کنند و (بدانید) من خاتم پیامبران هستم وپیامبر دیگری بعد از من نخواهد آمد».

و نیز به علی[[176]](#footnote-176)س می‌فرماید: «ألا ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی إلاّ أنه لا نبي بعدي»[[177]](#footnote-177) «آیا راضی نیستی بدان که منزلت تو در نزد من به مانند منزلت هارون نزد موسی باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبر دیگری نخواهد آمد».

و در حدیث دجال می­فرماید: «و أنا خاتم النبيين ولا نبي بعدي»[[178]](#footnote-178).

«من خاتم پیامبران هستم وپیامبر دیگری بعد از من نخواهد آمد».

ادله­ی غیر این‌ها بسیارند.

* پيامبر ما محمد ج با چه چيزی بر ديگر پيامبران برتری داده شده است؟
* پیامبر ج اختصاصات بسیاری دارد که به صورت جداگانه تألیف شده است[[179]](#footnote-179). از جمله: همانگونه که گفتیم، خاتم پیامبران است.نیز اینکه سید و سرور فرزندان آدم÷ است، آنگونه که خود در تفسیر آیه زیر می­فرمایند:

﴿۞تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖۚ﴾ [البقرة: 253].

«برخى از آن پیامبران را بر برخى دیگر برترى بخشیدیم از آنان کسى بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضى از آنان را بالا برد».

و می‌فرماید: «أنا سيد ولد آدم ولا فخر»[[180]](#footnote-180).

«من سرور اولاد آدم هستم و این امر نیز مایه فخر و کبر برای من نمی‌شود».

و از جمله این که خداوند او را برای عامه­ی جن و انس فرستاده است.

همانگونه که خود می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158].

«بگو اى مردم من پیامبر خدا به سوى همه شما هستم».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: 28].

«ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده براى تمام مردم نفرستادیم».

پیامبر ج نیز می‌فرماید: «أعطيت خمساً لم يعطهن أحد قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر وجعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، فأيما رجل من أمتي أدركته الصلاة فليصل، وأحلت لي الغنائم ولم تحل لأحد قبلي، وأعطيت الشفاعة، وكان النبي يبعث إلی قومه خاصة وبعثت إلی الناس عامة»[[181]](#footnote-181).

«پنج ویژگی به من داده شده است که به هیچ کدام از پیامبران قبل از من تعلق نگرفته است:

- در حالیکه به اندازه یک ماه با دشمنم فاصله داشته باشم، رعب و وحشت من در دل او می‌افتد.

- تمام سرزمین برای من پاک و مطهر و سجده‌گاه قرار داده شده است. پس هر کس از امت من هر زمان که وقت نماز شد، در هر جا که باشد، می‌تواند نمازش را بخواند.

- گرفتن غنیمت برای من جایز است در حالیکه برای احدی قبل از من، جایز نبوده است.

- می‌توانم روز قیامت به اذن خداوند شفاعت کنم.

- پیامبران قبل از من هر کدام به سوی قوم خود روانه شده‌اند، اما من برای همه­ی مردم مبعوث گشته‌ام».

و نیز می‌فرماید: «والذي نفسي بيده لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلاّ كان من أصحاب النار»[[182]](#footnote-182).

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر کسی از این امت یهودی باشد و یا نصرانی اسم من را بشنود و به آنچه آورده‌ام، ایمان نیاورد و سپس بمیرد، محققاً جایگاه او آتش جهنم خواهد بود».

در این زمینه پیامبر ج اختصاصات دیگری نیز دارد که می‌توان برای یافتن آن‌ها در نصوص شرعی تفحص نمود[[183]](#footnote-183).

معنی «معجزات پیامبران» چیست؟

* معجزه[[184]](#footnote-184) پيامبران بر چه امری اطلاق می‌شود؟

معجزه، امری است خارق‌العاده که همراه با تحدی[[185]](#footnote-185) از جانب رسول[[186]](#footnote-186) صورت می‌پذیرد و از معارضه دیگران در سلامت خواهد بود. معجزه دو گونه است:

**حسی:** که به وسیله احساس پنجگانه­ی انسان درک می‌شود، مانند خارج شدن شتر از صخره و یا تبدیل شدن عصا به مار، و یا سخن گفتن موجودات بی‌جان و امثال آن.

**معنوی:** که با بصیرت و قدرت درک و ذهن درک خواهد شد. مانند معجزه قرآن.

پیامبر ما ج دارای هر دو نوع معجزه بوده است. هیچ پیامبری معجزه‌ای نیاورده، مگر این که پیامبر ما ج در آن باب معجزه بزرگ‌تری داشته است. در زمینه محسوسات، دو نیم شدن ماه، نالیدن درخت خرما، فوران آب از میان انگشتان مبارکش، به سخن آمدن ران زهرآگین گوسفند درغذای ایشان، تسبیح گفتن غذای حضرت ج. و غیر این‌ها موارد دیگری که روایات صحیح درباره­ی آن‌ها به تواتر رسیده است[[187]](#footnote-187).

اما همانند معجزات دیگر پیامبران با گذشت زمان از بین رفته‌اند و جز نامی از آن‌ها باقی نمانده است و تنها معجزه‌ی همیشگی و پایدار رسول الله قرآن است که عجائب و معجزات آن از بین نمی‌رود.

﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت:42].

«از پیش روى آن و از پشت‏سرش باطل به سویش نمى‏آید وحى [نامه]اى است از حکیمى ستوده[صفات]».

* دليل معجزه بودن قرآن چيست؟
* دلیل اعجاز قرآن این است که این کلام در مدت بیشتر از 20 سال درحالی بر پیامبرج نازل شده است که از فصیح‌ترین مردمان و خوش‌کلام‌ترین آنان و در عین حال بلیغ‌ترین و سخندان‌ترین آن‌ها درخواست نموده که اگر در معجزه بودن آن شک دارند، همانند آن را بیاورند. آن گونه که می‌فرماید:

﴿فَلۡيَأۡتُواْ بِحَدِيثٖ مِّثۡلِهِۦٓ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ ٣٤﴾ [الطور: 34].

«پس اگر راست مى‏گویند سخنى مثل آن بیاورند».

﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ مُفۡتَرَيَٰتٖ﴾ [هود: 13].

«بگو اگر راست مى‏گویید ده سوره برساخته‏شده مانند آن بیاورید».

﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ﴾ [يونس: 38].

«بگو اگر راست مى‏گویید سوره‏اى مانند آن بیاورید».

اما هرچند که آن‌ها بیشترین توان و قدرت خود را در جهت رد آیات قرآنی و تخریب آثار آن بکار می‌گرفتند و نیز با اینکه این آیات در جنس همان حروفی است که آن‌ها بدان تکلم می‌کردند، و به وسیله‌ی آن‌ها بر همدیگر تفاخر می‌کردند و مسابقه می‌دادند، نتوانستند همانند آن را بیاورند.

سپس قرآن پرده از عجز و ناتوانی آن‌ها برداشت آنجا که فرمود:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء: 88].

«بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هرچند برخى از آن‌ها پشتیبان برخى [دیگر] باشند».

و پیامبر ج نیز می‌فرماید:

«ما من الأنبياء من نبي إلاّ وقد أعطي من الآيات ما مثله آمن عليه البشر وإنما كان الذي أوتيت وحياً أوحی الله إلیّ فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة»[[188]](#footnote-188).

«بر هرکدام از انبیاء که آیاتی نازل شده است، عده‌ای از انسان‌ها بدو ایمان آورده‌اند. امیدوارم در روز قیامت بیشترین افراد به دنبال آن آیاتی که خداوند آن‌ها را بر من فرو فرستاده است، بیفتند».

مردمان بسیاری در زمینه‌های مختلف اعجاز قرآنی از جمله الفاظ و معانی و اخبار غیبی از گذشتگان و آیندگان تحقیق کرده و کتاب نوشته‌اند[[189]](#footnote-189)، اما تنها به اندازه گنجشکی که با منقارش آب رودخانه را می‌تواند بردارد، موفق به کشف عظمت قرآن شده­اند.

رکن پنجم: ایمان به روز آخرت

* دليل اين كه بايد به روز آخرت ايمان بياوريم، چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ٧ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨﴾ [يونس: 7- 8].

«کسانى که امید به دیدار ما ندارند و به زندگى دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‏اند و کسانى که از آیات ما غافلند. آنان به [کیفر] آنچه به دست مى‏آوردند جایگاهشان آتش است».

﴿مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٖۚ﴾ [العنکبوت: 5].

«آنکه به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوى] خدا آمدنى است».

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٞ ٥ وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٞ ٦﴾ [الذاريات: 5- 6].

«که آنچه وعده داده شده‏اید راست است. و [روز] پاداش واقعیت دارد».

﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا﴾ [غافر: 59].

«در حقیقت رستاخیز قطعاً آمدنى است در آن تردیدى نیست».

* ايمان به رستاخيز به چه معناست و شامل چه مواردی است؟
* ایمان به رستاخیز به معنای تصدیقِ آمدن و واقع شدن آن روز و خود را آماده کردن و توشه­ی خود را برداشتن برای آن است. ایمان به معاد شامل تصدیق نشانه‌های قیامت که بی‌تردید قبل از آن می‌آیند و ایمان به حقانیت مرگ و اتفاقات بعد از آن از جمله سوال و جواب در قبر و عذاب­ها و نعمت‌های آن و ایمان به دمیدن در صور و برخاستن مردگان از قبر و آن چه از اهوال و جزع و فزع مردم در قیامت وجود دارد و روز محشر و انتشار نامه اعمال و توزین اعمال به وسیله‌ی ترازو و ایمان به صراط و حوض و شفاعت و غیره و نیز بهشت و نعمت‌های داخل آن که برترین آن‌ها دیدن خداوند است و همچنین جهنم و عذاب آن که شدیدترین آن محروم شدن از دیدار الهی است، می‌شود.
* آيا كسی می‌داند، واقعه قيامت چه وقت اتفاق می‌افتد؟
* زمان آمدن قیامت جزء علومغیبی است که خداوند آن را به خود اختصاص داده است و هیچکس از مخلوقاتش از آن آگاه نیست. همانگونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ﴾ [لقمان: 34].

«در حقیقتخداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو مى‏فرستد و آنچه را که در رحمهاست مى‏داند و کسى نمى‏داند فردا چه به دست مى‏آورد و کسى نمى‏داند در کدامین سرزمین مى‏میرد در حقیقتخداست [که] داناى آگاه است».

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَۚ ثَقُلَتۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا تَأۡتِيكُمۡ إِلَّا بَغۡتَةٗۗ﴾ [الأعراف: 187].

«از تو درباره­ی قیامت مى‏پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمى‏گرداند [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمى‏رسد».

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَا ٤٢ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكۡرَىٰهَآ ٤٣ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ٤٤﴾ [النازعات: 42- 44].

«درباره­ی رستاخیز از تو مى‏پرسند که فرارسیدنش چه وقت است. تو را چه به گفتگو در آن. علم آن با پروردگار تو است».

نیز پیامبر ج خدا در جواب این سئوال جبرئیل ÷ که قیامت چه وقت واقع خواهد شد؟ فرمود:

«ما المسئوول عنها بأعلم من السائل».

«سوال شونده[پیامبر] از سوال‌کننده [جبرئیل] نسبت به این مسأله آگاهی بیشتری ندارد [یعنی همه‌ی مخلوقات در این زمینه به صورت یکسان هیچ گونه اطلاعاتی ندارند]».

اما پیامبر ج در ادامه، نشانه‌هایی از قیامت را بازگو می‌کند. و در روایت دیگری می­فرماید:

«في خمس لايعلمهن إلّا الله تعالی» «پنج چیز راکسی جز خدا نمی­داند» و آیه­ی 34 لقمان را تلاوت می­فرماید.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ﴾ [لقمان: 34].

«در حقیقتخداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو مى‏فرستد و آنچه را که در رحمهاست مى‏داند و کسى نمى‏داند فردا چه به دست مى‏آورد و کسى نمى‏داند در کدامین سرزمین مى‏میرد در حقیقتخداست [که] داناى آگاه است».

نشانه­های قیامت

* نمونه نشانه‌های قيامت كه در قرآن آمده است، چيست؟
* مانند فرموده­ی خداوند:

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَۗ يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ﴾ [الأنعام:158].

«آیـا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره‏اى از نشانه‏هاى پروردگارت بیاید [اما] روزى که پـاره‏اى از نشانه‏هاى پروردگارت [پدید] آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیرى در ایمان‌آوردن خود به دست نیاورده ایمان‌آوردنش سود نمى‏بخشد».

﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل: 82].

«و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‏اى را از زمین براى آنان بیرون مى‏آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنانکه باید] به نشانه‏هاى ما یقین نداشتند».

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦ وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ﴾ [الأنبياء: 96-97].

«تا وقتى که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آن‌ها از هر پشته‏اى بتازند. و وعده حق نزدیک گردد».

﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ١٠﴾ [الدخان: 10].

«پس در انتظار روزى باش که آسمان دودى نمایان برمى‏آورد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١﴾ [الحج: 1].

«اى مردم از پروردگار خود پروا کنید چرا که زلزله­ی رستاخیز امرى هولناک است».

* چند نمونه از نشانه‌های قيامت را كه در احاديث از آن سخن رفته است، رابياوريد.
* طلوع خورشید از مغرب[[190]](#footnote-190)، خروج جانداری از زمین که سخن می‌گوید[[191]](#footnote-191)، احادیث دجال[[192]](#footnote-192)، جنگ‌های قبل از قیامت، نزول عیسی[[193]](#footnote-193)، خروج دو قوم یأجوجو مأجوج[[194]](#footnote-194)، انتشار دود در آسمان، باد نرمی که جان مؤمنان را قبض می‌کند[[195]](#footnote-195)، ظاهر شدن آتش[[196]](#footnote-196) و وقوع خسوف‌هایی در زمین و غیره.
* دليل ايمان به مرگ چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ١١﴾ [السجدة:11].

«بگو فرشته مرگى که بر شما گمارده شده جانتان را مى‏ستاند آنگاه به سوى پروردگارتان بازگردانیده مى‏شوید».

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ﴾ [آل­عمران: 185].

«هرجاندارى چشنده [طعم] مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان به طور کامل به شما داده مى‏شود».

و خداوند به پیامبرش ج می­فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: 30].

«قطعا تو خواهى مرد و آنان [نیز] خواهند مرد».

و همچنین خداوند می­فرماید:

﴿وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤﴾ [الأنبياء: 34].

«و پیش از تو براى هیچ بشرى جاودانگى [در دنیا] قرار ندادیم آیا اگر تو از دنیا بروى آنان جاویدانند؟».

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن:26- 27]. «هرچه بر [زمین] است فانی است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقى خواهد ماند».

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾ [القصص: 88].

«جز وجه او همه چیز نابودشونده است».

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: 58].

«و بر آن زنده­ای که نمى‏میرد توکل کن».

و....

احادیثی[[197]](#footnote-197) که در این زمینه وجود دارند، قابل شمارش نیستند. مسأله مرگ از امور شهودی است که هیچکس نسبت به آن جاهل نیست و شکی در آن ندارد، اما به سبب عناد و سرپیچی از اوامر الهی غیر از بندگان مخلص خداوند هیچکس به مقتضای ایمان به مرگ، عمل نمی‌کند.

در زمینه­ی ایمان به مرگ، معتقدیم که هر کس به هر دلیلی بمیرد یا کشته شود، مرگ او در زمان اجل مقرر خود بوده است و اجل او دچار هیچگونه نقصانی نشده است. چون خداوند می‌فرماید:

﴿كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ﴾ [الرعد: 2].

«هر کدام براى مدتى معین به سیر خود ادامه مى‏دهند».

﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٣٤﴾ [الأعراف: 34].

«و براى هر امتى اجلى است پس چون اجلشان فرا رسد نه [مى‏توانند] ساعتى آن را پس اندازند و نه پیش».

وجوب ایمان به فتنه­ی قبر، عذاب و نعمت‌های آن

* دليل قرآنی بر اينكه انسان در قبر دچار فتنه و امتحان و سوال و جواب ملائكه خداوند می‌شود و نيز دليل عذاب يا نعمت‌های قبر چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 100].

«نه چنین است این سخنى است که او گوینده­ی آن است و پشاپیش آنان برزخى است تا روزى که برانگیخته خواهند شد».

﴿وَحَاقَ بِ‍َٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: 45- 46].

«و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت. [اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه مى‏شوند و روزى که رستاخیز بر پا شود [فریاد مى‏رسد که] فرعونیان را در سخت‏ترین [انواع] عذاب درآورید».

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [إبراهيم: 27].

«خدا کسانى را که ایمان آورده‏اند در زندگى دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت مى‏گرداند».

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ﴾ [الأنعام: 93].

«وکاش ستمکاران را در گرداب‌هاى مرگ مى‏دیدى که فرشتگان [به سوى آنان] دست‌هایشان را گشوده‏اند [و نهیب مى‏زنند] جان‌هایتان را بیرون دهید امروز به [سزاى] آنچه به ناحق بر خدا دروغ مى‏بستید و در برابر آیات او تکبر مى‏کردید به عذاب خوارکننده کیفر مى‏یابید».

﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 101].

«به زودى آنان را دو بار عذاب مى‏کنیم سپس به عذابى بزرگ بازگردانیده مى‏شوند».

* دليل اين امور در سنت نبوی چيست؟
* احادیث صحیح در این زمینه آن قدر زیادند که به حد تواتر رسیده‌اند.

یکی از این احادیث حدیث انس[[198]](#footnote-198)س است که پیامبر خدا ج فرمود:

«إن العبد إذا وضع في قبره وتولی عنه أصحابه وإنه ليسمع قرع نعالهم أتاه ملكان فيقعدانه فيقولان: ما كنت تقول في هذا الرجل (محمد ج)؟ فأما المؤمن فيقول: أشهد أنه عبدالله ورسوله فيقال له: انظر إلی مقعدك من النار قد أبدلك الله به مقعداً من الجنة فيراهما جميعاً- قال قتادة وذكر لنا أنه يفسح في قبره ثم رجع إلی حديث أنس-: قال وأما المنافق والكافر فيقال له: ما كنت تقول في هذا الرجل؟ يقول: لا أدري كنت أقول ما يقول الناس، فيقال لا دريت ولا تليت ويضرب بمطارق من حديد ضربة فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين»[[199]](#footnote-199).

«هرگاه بنده‌ای از بندگان خداوند در قبرش گذاشته می‌شود و یاران او از او دور می‌شوند، همانا صدای پایشان را می‌شنود. در این هنگام دو ملائکه به طرف او می‌آیند و او را می‌نشانند و از او سؤال می‌کنند: درباره‌ی این شخص-پیامبر خدا ج- چه می‌گفتی؟ اگر این بنده مؤمن باشد، در جواب می‌گوید: شهادت می‌دهم که او بندهو فرستاده خداوند است. پس به او گفته می‌شود همینک به جایگاهت در آتش جهنم نگاه کن که خداوند آن را برای تو به باغی در بهشت تبدیل می‌کند. پس آن فرد هر دو منزلگاه خود- بهشت و جهنم- را می‌بیند».

قتاده می‌گوید: و انس به ما گفت که قبر او فراخی و گسترش می‌یابد سپس به حدیث انس برگشت- «و اما اگر بنده منافق و کافر باشد، به او گفته می‌شود: درباره‌ی این شخص چه گفته‌ای؟ او نیز در جواب می‌گوید: نمی‌دانم همان سخنی را که مردم درباره‌ی آن فرد می‌گفتند، من هم آن را گفته‌ام. پس به او گفته می‌شود: در دنیا نفهمیدی که آن شخص چه کسی بوده است و قرآن را هم نخوانده‌ای و در این هنگام با گرزی (چکشی) از آهن ضربه‌ای به او می‌زنند که در اثر درد آن ضربه فریادی سرمی‌دهد که غیر از جن و انس، تمام موجودات این صدای او را می‌شنوند».

و حدیثی که عبدالله بن عمر[[200]](#footnote-200)ب روایت می‌کند که رسول خدا ج فرمود:

«إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة، وإن كان من أهل النار فمن أهل النار فيقال هذا مقعدك حتی يبعثك الله يوم القيامة»[[201]](#footnote-201).

«هر کدام از شما که می‌میرد، صبحگاه و شامگاه جایگاه ابدیش، اگر بهشتی باشد در بهشت و اگر جهنمی باشد در آتش جهنم، به او نشان داده می‌شود و به او گفته می‌شود که این جایگاه ابدی تو تا روز قیامت است».

و حدیث آن دو قبری که پیامبر ج از کنار آنان عبور کرد و فرمود: «إنهما ليعذبان»[[202]](#footnote-202).

«این دو نفر عذاب داده می‌شوند».

و حدیث ابوایوب[[203]](#footnote-203)س که فرمود: پیامبر ج از خانه بیرون آمد در حالی که خورشید غروب کرده بود. در این حال صدایی شنید فرمود: «يهود تعذب في قبورها»[[204]](#footnote-204).

«یهودی است که در قبرش عذاب داده می‌شود».

و حدیث اسماء[[205]](#footnote-205)ل که روایت کرد: «قام رسول الله **ج** خطيباً فذكر فتنة القبر التي يفتتن فيها المرء فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة»[[206]](#footnote-206).

«پیامبر ج روزی بر سر منبر قرار گرفت و خطبه‌ای داد که در آن درباره‌ی فتنه‌ای که فرد در قبر دچار آن می‌شود، صحبت فرمودند. هنگامی که این مسایل را بیان می­نمودند، ناله و فریاد اصحاب به آسمان می‌رسید».

و عایشه[[207]](#footnote-207)لنیز فرمود:

«ما رأيت رسول الله **ج** بعد، صلی صلاة إلاّ تعوذ من عذاب القبر»[[208]](#footnote-208).

«پیامبر خدا ج را ندیده‌ام، مگر اینکه در هر نمازی که می‌خواند، از عذاب قبر به خداوند پناه می‌برد». و در داستان ماه گرفتگی[[209]](#footnote-209) که در مدینه رخ داد و پیامبر ج به اصحابش امر کرد که از عذاب قبر به خداوند پناه ببرند.

تمامی این احادیث صحیح[[210]](#footnote-210) هستند که نزدیک به 60 حدیث از آن‌ها را که از طرق ثابتی از اصحاب روایت شده‌اند در کتابمان که شرح (سُّلَّم) است، آورده‌ایم[[211]](#footnote-211).

وجوب ایمان به رستاخیز (بعث)

* دليل اين كه آدميان از قبرها برخاسته می‌شوند (رستاخيز)، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ **إلی قوله** ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٦ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ ٧﴾ [الحج: 5-7].

«اى مردم اگر درباره­ی برانگیخته‌شدن در شک هستید پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‏ایم سپس از نطفه سپس از علقه آنگاه از مضغه داراى خلقت کامل و [احیانا] خلقت ناقص تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم و آنچه را اراده مى‏کنیم تا مدتى معین در رحمها قرار مى‏دهیم». تا آنجا که می­فرماید: «این [قدرت­نمایی­ها] بدان سبب است که خدا خود حق است و اوست که مردگان را زنده مى‏کند و [هم] اوست که بر هر چیزى تواناست. و [هم] آنکه رستاخیز آمدنى است [و] شکى در آن نیست و در حقیقت خداست که کسانى را که در گورهایند برمى‏انگیزد».

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ﴾ [الروم: 27].

«اوست آن کس که آفرینش را آغاز مى‏کند و باز آن را تجدید مى‏نماید و این [کار] بر او آسان‌تر است و در آسمان‌ها و زمین نمونه والا[ى هر صفت برتر] از آن اوست و او ستشکست‏ناپذیر سنجیده‏کار».

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [الأنبياء: 104].

«همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمى‏گردانیم».

﴿وَيَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوۡفَ أُخۡرَجُ حَيًّا ٦٦ أَوَ لَا يَذۡكُرُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ يَكُ شَيۡ‍ٔٗا ٦٧﴾ [مريم: 66-67].

«و انسان مى‏گوید آیا وقتى بمیرم راستى زنده [از قبر] بیرون آورده مى‏شوم. آیا انسان به یاد نمى‏آورد که ما او را قبلاً آفریده‏ایم و حال آنکه چیزى نبوده است».

﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ٧٧ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ٧٨ قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ﴾ [يس: 77-79] تا آخر سوره.

«مگر آدمى ندانسته است که ما او را از نطفه‏اى آفریده‏ایم پس بناگاه وى ستیزه‏جویى آشکار شده است. و براى ما مثالى آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت چه کسى این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است زندگى مى‏بخشد. بگو همان کسى که نخستین‏بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشى داناست».

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَلَمۡ يَعۡيَ بِخَلۡقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٣٣﴾ [الأحقاف: 33].

«مگر ندانسته‏اند که آن خدایى که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آن‌ها درمانده نگردید مى‏تواند مردگان را [نیز] زنده کند آرى اوست که بر همه چیز تواناست».

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلۡأَرۡضَ خَٰشِعَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡۚ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٣٩﴾ [فصلت: 39].

«و از [دیگر] نشانه‏هاى او این است که تو زمین را افسرده مى‏بینى و چون باران بر آن فروریزیم به جنبش درآید و بردمد آرى همان کسى که آن را زندگى بخشید قطعاً زنده‏کننده مردگان است در حقیقت او بر هر چیزى تواناست».

و همچنین بسیاری از مثال‌هایی که خداوند در این باره آورده است، مثلاً اینکه با آب باران زمین را بعد از مرگ که با خشکی عارض آن شده است، سرسبز و پوشیده از گیاهان می‌کند پیامبر با این مثال در حدیث طولانی عقیلی مثال می­زند آنگاه که می­فرماید: «و لعمر الهک ما يدع علی ظهرها من مصرع قتيل ولا مدفن ميت إلا شقت عنه القبر حتی يخلقه من قبل رأسه فيستوی جالسا يقول ربک: مَهْيَمْ؟ (أي ما أمرک وما شأنک) لما کان منه يقول ربي أمس اليوم لعهده بالحياة يحسبه حديثا بأهله. قلت: يا رسول الله! کيف يجمعنا بعد ما تمزقنا الرياح والبلی والسباع؟ قال: انبئک بمثل ذلک في آلاء الله، الأرض أشرفت عليها وهي مدرة بالية فقلت: لا تحيا أبداً؟ فأرسل الله عليها السماء فلم تلبث عنها إلا أياماً حتی أشرفت عليها فإذا هي شربة واحدة ولعمر إلهک لهو أقدر علی أن يجمعکم من الماء علی أن يجمع نبات الأرض فتخرجون من الأصواء من مصارعکم... » الحديث.

«سوگند به بقای پروردگارت بر روی زمین هر جا کسی کشته شد و یا مرده ای دفن شد قبر وی شکافته شده (خداوند متعال) آن مرده یا مقتول را از طرف سر زنده نموده و می­آفریند تا اینکه بلند شده ومی­نشیند. پروردگارت می­فرماید: چطوری (در چه حالی یا چه مدت اینجایی)؟ می­گوید پروردگارا دیروز یا همین امروز بود (که اینجوری شدم) بسبب اینکه زندگی دنیا و قبل از مرگ را نزدیک می­بیند، چنین می­پندارد که همین دیروز یا امروز بود که خانواده و بستگانش را ترک نموده است. گفتم: ای رسول خدا ج، خداوند متعال چگونه ما را جمع می­نماید بعد از اینکه بادها و فنا و فرسودگی و درندگان ما را از هم پاشیده­اند؟ فرمود: در میان نعمت‌های خداوند نمونه و مثالی شبیه آن برایت ذکر می­کنم. (مثلا) زمینی را می­بینی که بصورت گلی خشک است می­گویی هرگز زنده نخواهد شد (و در آن گیاهی نمی‌روید) اما خداوند از آسمان بر آن زمین باران می­فرستد چند روزی نمی­گذرد که دوباره به دیدن آن می‌روی می­بینی که یکپارچه سرسبز و خرم شده­است و سوگند به بقای پروردگارت او بر اینکه شما را به وسیله آب دوباره زنده گرداند تواناتر است (این کار برای او آسانتر است) از اینکه گیاهان را بر روی زمین برویاند. بنابراین از قبرها و مزارهایتان بیرون می­آیید...».

* حكم آن كسی كه بعث (رستاخيز) را انكار می‌كند، چيست؟
* آن فرد با انکار رستاخیز به خداوند و پیامبران و کتاب‌های آسمانی کافر شده است.

خداوند می­فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبٗا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخۡرَجُونَ ٦٧﴾ [النمل: 67].

«و کسانى که کفر ورزیدند گفتند آیا وقتى ما و پدرانمان خاک شدیم آیا حتما [زنده از گور] بیرون آورده مى‏شویم».

﴿۞وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٥﴾ [الرعد:5].

«و اگر عجب دارى عجب از سخن آنان [=کافران] است که آیا وقتى خاک شدیم به راستى در آفرینش جدیدى خواهیم بود اینان همان کسانند که به پروردگارشان کفر ورزیده‏اند و در گردن‌هایشان زنجیرهاست و آنان همدم آتشند و در آن ماندگار خواهند بود».

﴿زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧﴾ [التغابن: 7].

«کسانى که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد بگو آرى سوگند به پروردگارم حتماً برانگیخته خواهید شد سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده‏اید قطعاً واقف خواهند ساخت و این بر خدا آسان است».

و در حدیثی که در صحیحین، ابوهریره[[212]](#footnote-212)س روایت می‌کند، آمده است که پیامبر ج فرمود: خداوند سبحان می‌فرماید:

«كذبني ابن آدم ولم يكن له ذلك وشتمني ولم يكن له ذلك، فأما تكذيبه إياي فقوله: لن يعيدني كما بدأني وليس أول الخلق بأهون عليّ من إعادته وأما شتمه إياي فقوله: اتخذ الله ولداً، وأنا الأحد الصمد لم ألد ولم أولد ولم يكن لي كفواً أحد»[[213]](#footnote-213).

«آدمیزاد مرا تکذیب می‌کند و در حالی که این حق او نیست که مرا تکذیب نماید و او مرا شتم و ناسزا می‌گوید در حالی که این اجازه را نداشت که مرا شتم نماید. اما تکذیبی که درباره‌ی من روا می‌دارد، این است که می‌گوید: خداوند مرا آن گونه که بار اول خلق کرده است، دوباره زنده نمی‌کند. در حالی که خلقت دوم (رستاخیز) از خلقت اول سخت‌تر نیست. اما ناسزایی که به من می‌دهد، این است که می‌گوید: خداوند فرزند دارد و این در حالی است که همانا من تنها و بی‌نیاز هستم و نزاده و زاییده نشده‌ام و کسی هم همتای من نیست».

صحنه­های روز قیامت

* دليل اين كه معتقديم در صور دميده می‌شود، چيست و اين دميدن چند بار صورت می‌گيرد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ ٦٨﴾ [الزمر: 68].

«و در صور دمیده مى‏شود پس هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است بیهوش درمى‏افتد مگر کسى که خدا بخواهد سپس بار دیگر در آن دمیده مى‏شود و بناگاه آنان بر پاى ایستاده مى‏نگرند».

در این دو آیه دوبار دمیدن ذکر شده است که بار اولِ دمیدن در صور برای گرفتن جان موجودات (صاعقه) و بار دومِ دمیدن، برای زنده‌گرداندن آن‌ها (رستاخیز) است.

نیز خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوۡهُ دَٰخِرِينَ ٨٧﴾ [النمل: 87].

«و روزى که در صور دمیده شود پس هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است به هراس افتد مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگى با زبونى رو به سوى او آورند».

اگر کسی «فزع» آورده شده در این آیه را به صاعقه معنی کند، منظور همان نفخه اولی است که در آیه فوق (سوره زمر) آورده شده است.

نیز حدیثی از امام مسلم هم آن را تأیید می‌کند، در آن حدیث آمده است که: «ثم ينفخ في‌الصور فلا يسمعه أحد إلاّ أصغی ليتاً ورفع ليتاً - قال - وأول من يسمعه رجل يلوط حوض إبله- قال- فيصعق ويصعق الناس، ثم يرسل الله أو قال: ينزل الله مطراً كأنه الطل أو قال الظل- شعبة الشاك- فتنبت منه أجساد الناس ثم ينفخ فيه أخری فإذا هم قيام ينظرون...»[[214]](#footnote-214) الحديث.

«... سپس در صور دمیده می‌شود هیچکس صدای آن را نمی‌شنود، مگر اینکه یکبار گردنش را پایین انداخته و سپس آن را بالا می‌برد و می‌میرد و فرمود: اولین کسی که آن صدا را می‌شنود، شخصی است که در حال حفر کانال آب برای شترانش است. با شنیدن این صدا آن فرد می‌میرد و بقیه مردم هم پس از او می‌میرند. سپس خداوند بارانی را می‌باراند، به مانند سایه یا مانند بارانِ در آفتاب که با آن بدن آدمیان دوباره و مانند گیاه سر از خاک بیرون می‌آورد. سپس صور دوم دمیده می‌شود که همه‌ی مردم از قبرهایشان برمی‌خیزند و در حالی که چشم‌هایشان از حدقه درآمده است، نگاه می‌کنند».

و کسانی که فزع را غیر از «صاعقه» تفسیر نموده‌اند، آن را نفخه دیگری غیر از دو نفخه قرار داده‌اند که قبل از آن دو واقع می‌شود و این تفسیر را حدیثی طولانی در مورد صور تایید می‌کند که در آن سخن از سه بار دمیدن در صور آمده است: نفخه‌ی **فزع** (ترس)، نفخه‌ی **صعق** (مردن یکبارگی) و نفخه‌ی **قیام** در برابر خداوند (رستاخیز)[[215]](#footnote-215).

* در «قرآن کریم» روز حشر چگونه توصيف شده است؟
* در توصیف آن آیات زیادی وجود دارد از جمله:

﴿وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ﴾ [الأنعام: 94].

«و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوى ما آمده‏اید».

﴿وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا ٤٧﴾ [الکهف: 47].

«وآنان را گرد مى‏آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمى‏کنیم».

﴿يَوۡمَ نَحۡشُرُ ٱلۡمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ وَفۡدٗا ٨٥ وَنَسُوقُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرۡدٗا ٨٦﴾ [مريم:85- 86].

«[یاد کن] روزى را که پرهیزگاران را به سوى [خداى] رحمان گروه گروه محشور مى‏کنیم. و مجرمان را با حال تشنگى به سوى دوزخ مى‏رانیم».

﴿وَكُنتُمۡ أَزۡوَٰجٗا ثَلَٰثَةٗ ٧ فَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ ٨ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ ٩ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ١٠﴾ [الواقعة: 7- 10].

«و شما سه دسته شوید. یاران دست راست کدامند یاران دست راست. و یاران چپ کدامند یاران چپ. و سبقت‏گیرندگان مقدمند».

﴿يَوۡمَئِذٖ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥۖ وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا ١٠٨﴾ [طه: 108].

«در آن روز [همه مردم] داعى [حق] را که هیچ انحرافى در او نیست پیروى مى‏کنند و صداها در مقابل [خداى] رحمان خاشع مى‏گردد و جز صدایى آهسته نمى‏شنوى».

و آن صدای نقل و انتقال به سوی محشر است، مانند صدای آهسته­ی شتر[[216]](#footnote-216).

﴿وَمَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُمۡ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِهِۦۖ وَنَحۡشُرُهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ﴾ [الإسراء: 97].

«و هرکه را خدا هدایت کند او رهیافته است و هرکه را گمراه سازد در برابر او براى آنان هرگز دوستانى نیابى و روز قیامت آن‌ها را کور و لال و کر به روى چهره‏شان درافتاده برخواهیم انگیخت».

* در سنت نبوی محشر به چه وصفی آمده است؟
* پیامبر ج فرمودند:

«يحشر الناس علی ثلاث راغبين راهبين، واثنان علی بعير، وثلاثة علی بعير، وأربعة علی بعير، وعشرة علی بعير، وتحشر بقيتهم النار، تقليل معهم حيث قالوا؛ وتصبح حيث أصبحوا؛ وتمسي معهم حيث أمسوا»[[217]](#footnote-217).

«مردم به سه گونه حشر می‌شوند: همراه با خوف و رجا، در حالی که دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر تا ده نفر بر شتری قرار دارند و بقیه به سوی آتش جهنم برده می‌شوند و هرجا که بخواهند استراحت کنند، یا اگر بخواهند شب را روز و یا روز را به شب برسانند، آتش همراه آنان است و از آنان جدا نمی‌شود».

و انس بن مالکس روایت می‌کند که فردی از رسول خدا ج پرسید: ای فرستاده خدا چگونه کافر بر سر و رویش حشر می‌شود؟ پیامبر ج فرمود:

«أليس الذي أمشاه علی الرجلين في الدنيا قادراً علی أن يمشيه علی وجهه يوم القيامة»[[218]](#footnote-218).

«آن کس که او را در دنیا بر سر پاهایش نگهداشته بود و او را به راه می‌بُرد، قادر است روز قیامت هم بر سر و رویش او را نگه دارد».

و فرمود: «إنكم محشورون حفاة عراة غرلاً ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ﴾ [الأنبياء: 104] إن أول الخلائق يكسی يوم القيامة إبراهيم...» الحديث[[219]](#footnote-219).

«همانا شما پابرهنه و لخت و ختنه نشده آورده می‌شوید، «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را بازمى‏گردانیم» همانا اولین کسی که روز قیامت خداوند بر تن او لباس می‌پوشاند، ابراهیم است....

عایشهل فرمود: یا رسول الله ج آیا مردان و زنان برخی برخی دیگر را نگاه می‌کنند (در حالی که لخت هستند؟) پیامبر ج فرمودند: «الأمر أشد من أن يهمهم ذلك»[[220]](#footnote-220).

«همانا احوال آن روز سخت‌تر است از آن که آنان به این کار بپردازند».

* موقف- مكان و زمان ايستادن در قيامت -در آيات قرآنی چگونه توصيف شده است؟
* خداوند می­فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ٤٢ مُهۡطِعِينَ مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡۖ وَأَفۡ‍ِٔدَتُهُمۡ هَوَآءٞ ٤٣﴾

[إبراهيم: 42- 43].

«و خدا را از آنچه ستمکاران مى‏کنند غافل مپندار جز این نیست که [کیفر] آنان را براى روزى به تاخیر مى‏اندازد که چشم‌ها در آن خیره مى‏شود. شتابان سر برداشته و چشم برهم نمى‏زنند و [از وحشت] دل‌هایشان تهى است».

﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ٣٨﴾ [النبأ: 38].

«روزى که روح و فرشتگان به صف مى‏ایستند و [مردم] سخن نگویند مگر کسى که [خداى] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید».

﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [غافر: 18].

«و آن‌ها را از آن روز قریب [الوقوع] بترسان آنگاه که جان‌ها به گلوگاه مى‏رسد در حالى که اندوه خود را فرو مى‏خورند براى ستمگران نه یارى است و نه شفاعتگرى که مورد اطاعت باشد».

﴿فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ ٤﴾ [المعارج: 4].

«فرشتگان و روح در روزى که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوى او بالا مى‏روند».

﴿سَنَفۡرُغُ لَكُمۡ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ٣١﴾ [الرحمن: 31].

«اى جن و انس زودا که به شما بپردازیم».

* موقف در سنت چگونه توصيف شده است؟
* در این زمینه احادیث فراوانی وارد شده است، از جمله:

حدیثی که ابن عمرب در تفسیر آیه­ی ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦﴾[[221]](#footnote-221) [المطففین: 6]. از پیامبر ج روایت می‌کند که فرمود: «يقوم أحدهم في رشحه إلی أنصاف أذنيه»[[222]](#footnote-222).

«هرکدام از آن‌ها در عرقش که تا نزدیک گوش‌هایش می‌رسد، غرق شده است».

و حدیث ابوهریرهس که نقل می‌کندکه پیامبر ج فرمود:

«يعرق الناس يوم القيامة حتی يذهب عرقهم في الأرض سبعين ذراعاً ويلجمهم حتی يبلغ آذانهم»[[223]](#footnote-223).

«مردم در روز قیامت آن قدر عرق می‌کنند، که عرق آنان هفتاد ذراع در زمین فرو رفته ولی همچنان تا گوش‌هایشان می‌رسد».

ایمان به عرض و حساب و نشر صُحُف و میزان

* صفت عرض- نشان دادن كارنامه اعمال- و حساب در قرآن چگونه است؟
* خداوند می­فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ ١٨﴾ [الحاقة: 18].

«در آن روز شما [به پیشگاه خدا] عرضه مى‏شوید [و] پوشیده‏اى از شما پوشیده نمى‏ماند».

﴿وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۢۚ﴾ [الکهف: 48].

«و ایشان به صف بر پروردگارت عرضه مى‏شوند [و به آن‌ها مى‏فرماید] به راستى همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم [باز] به سوى ما آمدید بلکه پنداشتید هرگز براى شما موعدى مقرر قرار نخواهیم داد».

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُمۡ يُوزَعُونَ ٨٣ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبۡتُم بِ‍َٔايَٰتِي وَلَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا أَمَّاذَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨٤ وَوَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمۡ لَا يَنطِقُونَ ٨٥﴾ [النمل: 83- 85].

«و آن روز که از هر امتى گروهى از کسانى را که آیات ما را تکذیب کرده‏اند محشور مى‏گردانیم پس آنان نگاه داشته مى‏شوند تا همه به هم بپیوندند. تا چون [همه کافران] بیایند [خدا] مى‏فرماید آیا نشانه‏هاى مرا به دروغ گرفتید و حال آنکه از نظر علم بدانها احاطه نداشتید آیا [در طول حیات] چه مى‏کردید. و به [کیفر] آنکه ستم کردند حکم [عذاب] بر آنان واجب گردد در نتیجه ایشان دم برنیارند».

﴿يَوۡمَئِذٖ يَصۡدُرُ ٱلنَّاسُ أَشۡتَاتٗا لِّيُرَوۡاْ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٦ فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: 6- 8].

«آن روز مردم پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هرکه هم­وزن ذره‏اى نیکى کند [نتیجه] آن را خواهد دید. و هرکه هم­وزن ذره‏اى بدى کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسۡ‍َٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٩٢ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٣﴾ [الحجر: 92- 93].

«پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید. از آنچه انجام مى‏دادند».

﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ ٢٤﴾ [الصافات: 24].

«و بازداشت‌شان نمایید که آنها مسؤولند».

* اين موارد در سنت چگونه آمده‌اند؟

پیامبر ج می‌فرماید: «من نوقش الحساب عذب» قالت عائشة: أليس يقول الله تعالی: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾ [الانشقاق: 8]. قال: «ذلك العرض»[[224]](#footnote-224).

«آن کس که در حساب مناقشه نماید عذاب داده می‌شود. عایشه فرمود: مگر خداوند نمی‌فرماید: ﴿فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾؟ فرمود: این که در آیه آمده است، منظور عرض است».

و پیامبر ج فرمود: «يجاء بالكافر يوم القيامة فيقال له: أرأيت لو كان لك ملء الأرض ذهباً كنت تفتدي به؟ فيقول: نعم فيقال: قد سئلت ما هو أيسر من ذلك. وفي رواية: فقد سألتك ما هو أهون من هذا وأنت في صلب آدم، أن لا تشرك بي فأبيت إلاّ الشرك»[[225]](#footnote-225).

«آن روزکافر را می‌آورند و به او می‌گویند آیا اگر هم اکنون پر از زمین طلا و جواهر داشتی آن‌ها را در راه آزادیت فدیه نمی‌دادی؟ می‌گوید: بله. به او گفته می‌شود: اما از تو در حالیکه در صلب آدم بودی بسیار کمتر از این خواسته شد و درخواست از تو این بود که برای خداوند شریک قرار ندهی. ولی همچنان تو مشرک شدی».

و فرمود:

«ما منكم من أحد إلاّ سيكلمه ربه ليس بينه وبينه ترجمان فينظر أيمن منه فلا يری إلاّ ما قدم من علمه، وينظر أشأم منه فلا يری إلاّ ما قدم، وينظر بين يديه فلا يری إلاّ النار تلقاء وجهه فاتقوا النار ولو بشق تمرة ولو بكلمة طيبة»[[226]](#footnote-226).

«هر کدام از شما در حالی با پروردگارش صحبت می‌کند که در بین او و خدایش هیچ حایل و مترجمی قرار ندارد. در این هنگام آن فرد به سمت راست و چپ خود نگاه می‌کند و جز اعمال خود چیز دیگری را نمی‌بیند و جلوی خود را نگاه می‌کند، آتش جهنم را می‌بیند. پس خود را از آتش دوزخ برهانید، حتی اگر با دادن دانه خرمایی در راه خدا و یا گفتن کلمه­ی طیبه باشد.

و فرمود:

«يدنو أحدكم -يعني المؤمنين- منه ربه حتی يضع كنفه عليه فيقول عملت كذا وكذا فيقول نعم ويقول عملت كذا وكذا فيقول نعم فيقرره ثم يقول: إني سترت عليك في‌الدنيا وأنا أغفرها لك اليوم»[[227]](#footnote-227).

«هر کدام از شما - مؤمنین - پروردگارش به او نزدیک می­شود، تا اینکه ستر و حجاب و حفاظ خداوند(سایه­ی رحمتش) بر وی قرار می­گیرد. سپس می­فرماید: آیا تو این کارها (منظور معاصی است، والله اعلم) را انجام دادی؟ می­گوید: بله. می­فرماید این کارها را انجام دادی می­گوید: بله. سپس می­فرماید: من آن‌ها را در دنیا برای تو پوشاندم و امروز آن‌ها را برای تو می­بخشم».

* انتشار نامه‌ها - كارنامه‌ها - در قرآن چگونه توصيف شده است؟

خداوند می­فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: 13- 14].

«وکارنامه هر انسان را به گردن او بسته‏ایم و روز قیامت براى او نامه‏اى که آن را گشاده مى‏بیند بیرون مى‏آوریم. نامه‏ات را بخوان کافى است که امروز خودت حسابرس خود باشى».

﴿وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ ١٠﴾ [التکوير: 10].

«و آنگاه که نامه‏ها زهم بگشایند».

﴿وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ [الکهف: 49].

«و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده مى‏شود آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک مى‏بینى و مى‏گویند اى واى بر ما این چه نامه‏اى است که هیچ [کار] کوچک و بزرگى را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است و آنچه را انجام داده‏اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچکس ستم روا نمى‏دارد».

﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ ١٩﴾ [الحاقة: 19] تا ﴿ٱلۡخَٰطِ‍ُٔونَ ٣٧﴾ [الحاقة: 37].

«اما کسى که کارنامه‏اش به دست راستش داده شود گوید بیایید و کتابم را بخوانید». تا جایی که می­فرماید: «که آن را جز خطاکاران نمى‏خورند».

و آیه­ی سورۀ انشقاق که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ٧﴾ و فرموده است: ﴿وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهۡرِهِۦ ١٠﴾ [الإنشقاق: 7- 10].

«اما کسى که کارنامه‏اش به دست راستش داده شود» و فرمود: «و اما کسى که کارنامه‏اش از پشتسرش به او داده شود».

بر این موضوع دلالت دارد که کسی که کتابش را با دست راستش بگیرد، آن را از سمت جلویش برایش می‌آورند و اما آن کسی که با دست چپ نامه‌اش را بگیرد، آن را از پشت سرش به او می‌دهند.

* دليل اين امر در سنت نبوی چيست؟

در این مورد احادیث زیادی هست، من جمله این فرموده­ی رسول خداست ج: «يدنو أحدكم «يعني المؤمنين» منه ربه حتی يضع كنفه عليه فيقول عملت كذا وكذا فيقول نعم ويقول عملت كذا وكذا فيقول نعم فيقرره ثم يقول اني سترت عليك في‌الدنيا وأنا أغفرها لك اليوم. ثم تطوي صحيفة حسناته وأما الآخرون أو الکفار فينادي عليهم علی رؤوس الأشهاد ﴿وَيَقُولُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ﴾ [هود: 18]»[[228]](#footnote-228).

«هر کدام از شما - مؤمنین - پروردگارش به او نزدیک می­شود، تا اینکه ستر و حجاب و حفاظ خداوند (سایه رحمتش) بر وی قرار می­گیرد. سپس می­فرماید: آیا تو این کارها (منظور معاصی است، والله اعلم) را انجام دادی؟ می­گوید: بله. می­فرماید این کارها را انجام دادی می­گوید: بله. سپس می‌فرماید: من آن‌ها را در دنیا برای تو پوشاندم و امروز آن‌ها را برای تو می­بخشم. سپس نامه نیکی­هایش پیچیده می­شود. اما دیگران یا همان کفار از سوی گواهان ندا زده می­شود که «و گواهان خواهند گفت اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند».

عایشهل فرمود: «یا رسول الله! آیا در روز قیامت، کسی در فکر محبوب یا دوست خود خواهد بود؟» پیامبر ج فرمود:

«يا عائشة! أما عند ثلاث فلا أما الميزان حتی يثقل أو يخف فلا، وأما عند تطاير الكتب إما يعطي بيمينه وإما يعطی بشماله فلا، وحين يخرج عنق من النار...»[[229]](#footnote-229).

«ای عایشه در سه حالت خیر! در هنگام وزن کردن اعمال و اینکه آیا سنگین باشد یا سبک و در هنگام گرفتن کتاب‌ها -کارنامه‌ها- و اینکه آیا با دست راست آن را بگیرد یا چپ و در هنگام بیرون آمدن گردنی از آتش دوزخ. در این حالت فرد تنها درگیر احوال خود است و دیگری را چه دوست و چه دشمن در یاد ندارد».

* ترازو و وزن كردن در قرآن چگونه توصيف شده است؟
* خداوند می­فرماید:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: 47].

«و ترازوهاى داد را در روز رستاخیز مى‏نهیم پس هیچکس [در] چیزى ستم نمى‏بیند و اگر [عمل] هم­وزن دانه خردلى باشد آن را مى‏آوریم و کافى است که ما حسابرس باشیم».

﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّۚ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨﴾ [الأعراف: 8].

«و در آن روز سنجش [اعمال] درست است پس هرکس میزان‌هاى [عمل] او گران باشد آنان خود رستگارانند».

﴿وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣﴾

[المؤمنون: 103].

«و کسانى که کفه میزان [اعمال]شان سبک باشد آنان به خویشتن زیان زده [و] همیشه در جهنم مى‏مانند».

و خداوند در مورد کافران می­فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥﴾ [الکهف:105].

«و روز قیامت براى آن‌ها [قدر و] ارزشى نخواهیم نهاد».

* در اين باره از سنت نبوی چه دليلی وجود دارد؟
* احادیث بسیاری در این باره روایت شده است مانند:

حدیث بطاقه که درباره کسی است که شهادتین گفته است و تنها عمل نیک او غیر از اصل ایمان فقط همان شهادتین می‌باشد. اما اعمال بد او در نود و نه پرونده حجیم آورده شده است[[230]](#footnote-230). پس در روز قیامت خداوند آن‌ها را در ترازو قرار می‌دهد و شهادتین از نود و نه پرونده سنگین‌تر است.

نیز حدیث پیامبر ج که در فضیلت ابن مسعودس می‌فرماید:

«أتعجبون من دقة ساقيه، والذي نفسي بيده لهما في الميزان أثقل من أحد»[[231]](#footnote-231).

«آیا از لاغری ساق پاهای ابن مسعود تعجب می‌کنید؟ قسم به آن کس که جان من در دست اوست، دو (ساق) پای او (منظوراعمال ابن مسعود)در ترازوی اعمال از کوه احد سنگین‌تر است».

و فرمود:

«إنه ليؤتی بالرجل العظيم السمين يوم القيامة لا يزن عندالله جناح بعوضة» -وقال[[232]](#footnote-232)- اقرؤا ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾».

«روز قیامت مرد سنگین و بزرگی را به پیشگاه الهی می‌آورند که در نزد خداوند به اندازه‌ی بال مگسی وزن ندارد» و فرمود: بخوانید: «و روز قیامت براى آن‌ها [قدر و] ارزشى نخواهیم نهاد».

ایمان به صراط و قصاص و حوض

* در قرآن صراط چگونه آمده است؟
* خداوند می­فرماید: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢﴾ [مريم: 71- 72].

«و هیچکس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد مى‏گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمى قطعى است. آنگاه کسانى را که پرهیزگار بوده‏اند مى‏رهانیم و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها مى‏کنیم».

﴿يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۖ﴾ [الحديد: 12].

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را مى‏بینى که نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است».

* توصيف آن در سنت چگونه آمده است؟
* در حدیث شفاعت آمده است که:

«يؤتی بالجسر فيجعل بين ظهري جهنم»[[233]](#footnote-233) قلنا: يا رسول الله! وما الجسر؟ قال: «مدحضة مزلة عليه خطاطيف وكلاليب وحسكة مفلطحة لها شوكة عقيفاً تكون بنجد يقال لها: السعدان، يمر المؤمن عليها كالبرق وكالريح وكأجاويد الخيل والركاب، فناج مسلم وناج مخدوش ومكدوس في نار جهنم حتی يمر آخرهم يسحب سحباً» الحديث فی الصحيح.

«پلی را می‌آورند و بر پشت جهنم قرار می‌دهند. گفتیم: یارسول الله! این پل چیست؟ فرمودند: پلی بسیار خطرناک و لغزنده است که از هر دو طرف دارای خارها و قلاب‌ها و گیره‌هاست. خاری پیچان بر آن قرار دارد که در منطقه نجدمی‌روید و به آن سعدان می‌گویند. بعضی از مؤمنان مانند آذرخش، برخی به سرعت باد، برخی دیگر مانند اسب تیزرو از روی آن می‌گذرند. برخی از مسلمانان به سلامت و گروهی زخمی از آن عبور می‌کنند. گروهی نیز در آتش دوزخ می­افتند، تا اینکه آخرین نفر از آنان از آتش جهنم خارج می‌شود».

ابوسعید خدری[[234]](#footnote-234)س می‌فرماید: «پل صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است».

* دليل اينكه خداوند قصاص افراد را از يكديگر می‌گيرد، در قرآن چيست؟
* خداوند می­فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةٗ يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٤٠﴾ [النساء: 40].

«در حقیقت خدا هم‏وزن ذره‏اى ستم نمى‏کند و اگر [آن ذره کار] نیکى باشد دو چندانش مى‏کند و از نزد خویش پاداشى بزرگ مى‏بخشد».

﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ﴾ إلی قوله ﴿وَٱللَّهُ يَقۡضِي بِٱلۡحَقِّۖ﴾

[المؤمن: 17- 20].

«امروز هر کسى به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر مى‏یابد امروز ستمى نیست» تا جایی که می­فرماید: «و خداست که به حق داورى مى‏کند».

﴿وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٦٩﴾ [الزمر: 69].

«میانشان به حق داورى گردد و مورد ستم قرار نگیرند».

* قصاص در سنت چگونه آورده شده است؟
* احادیث بسیاری در این زمینه روایت شده است مانند اینکه پیامبر ج می‌فرماید: «أول ما يقضی بين الناس في الدماء»[[235]](#footnote-235) «اولین گناه مردم که قضاوت درباره‌ی آن انجام می‌شود، گناه قتل است».

و می‌فرماید: «من كانت عنده مظلمة لأخيه فليتحلل منه اليوم فإنه ليس ثم دينار ولا درهم من قبل أن يؤخذ لأخيه من حسناته فإن لم يكن له حسنات أخذ من سيئات أخيه فطرحت عليه»[[236]](#footnote-236).

«اگر کسی به فرد دیگری ظلمی روا داشته است، از او حلالیت بطلبد. چون که در آخرت درهم و دیناری وجود ندارد و از حسنات آن فرد گرفته می‌شود و بر حسنات مظلوم اضافه می گردد و اگر حسنه‌ای نداشته باشد از سیئات مظلوم گرفته می‌شود و بر سیئات او می‌‌‌‌افزایند».

و می‌فرماید:

«يخلص المؤمنون من النار فيحبسون علی قنطرة بين الجنة والنار فيقص لبعضهم من بعض مظالم كانت بينهم في الدنيا حتی إذا هذبوا ونقُّوا أذن لهم في دخول الجنة»[[237]](#footnote-237).

«مؤمنانی که از آتش جهنم بیرون می‌آیند، بر روی پلی بین بهشت و جهنم قرار می‌گیرند و قصاص ظلم‌هایی را که در دنیا در برابر همدیگر انجام داده‌اند، پس می‌دهند تا اینکه پاک و تمیز شوند. سپس به آنان اجازه دخول به بهشت داده می‌شود».

* توصيف حوض در قرآن چگونه است؟
* خداوند به پیامبرش ج می­فرماید:

﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ١﴾ [الکوثر: 1].

«ما تو را [چشمه] کوثر دادیم».

* در سنت نبوی از حوض به چه صورت سخن گفته شده است؟
* احادیث بی­شماری در این زمینه وارد شده است تا آنجا که این احادیث به حد تواتر رسیده‌اند از جمله:

فرمودند: «‌من قبل از شما بر سر حوض حاضر می‌شوم»[[238]](#footnote-238).

و فرمودند: «إني فرط لكم وإني شهيد عليكم وإني والله لأنظر إلی حوضي الآن»[[239]](#footnote-239).

«من قبل از شما بر سر حوض حاضر می‌شوم و بر شما شهادت می‌ دهم و قسم به خدا هم‌اکنون حوضم را می‌بینم».

و فرمودند:

«حوضي مسيرة شهر ماؤهأبيض من اللبن وريحه أطيب من المسك وكيزانه كنجوم السماء من شرب منه فلا يظمأ أبدأ»[[240]](#footnote-240).

«بزرگی حوض من به اندازه یک ماه راه رفتن است. آب داخل آن از شیر سفیدتر و از مُشک خوشبوتر است و جام‌های درون آن به اندازه‌ی ستاره‌های آسمان است. هر کس از آن بخورد، هیچگاه تشنه نمی‌شود».

و فرمودند: «أتيت علی نهر، حافتاه قباب اللؤلؤ المجوف فقلت: ما هذا يا جبريل؟ قال: هذا الكوثر»[[241]](#footnote-241).

«بر سر نهری حاضر شدم که اطرافش را گنبدی از مرواریدهای توخالی پوشانده بود. گفتم: ای جبرئیل این نهر چیست؟ فرمود: کوثر است».

وجوب ایمان به وجود کنونی بهشت و جهنم و عدم فنای آن دو

* ايمان به بهشت و جهنم بر چه اساسی لازم است؟
* خداوند می­فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ٢٤ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ﴾ [البقرة: 24- 25].

«از آن آتشى که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند و براى کافران آماده شده بپرهیزید. و کسانى را که ایمان آورده‏اند و کارهاى شایسته انجام داده‏اند مژده ده که ایشان را باغ‌هایى خواهد بود که از زیر [درختان] آن‌ها جوی‌ها روان است».

و آیات در این زمینه بسیارند.

و در حدیث صحیحی از پیامبر ج روایت شده است: در دعایی که در نماز شب می‌خواند فرمود:

«ولك الحمد أنت الحق ووعدك الحق ولقاءك حق وقولك حق؛ والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد **ج** حق والساعة حق»[[242]](#footnote-242).

«سپاس فراوان‌ توراسزد که همانا تو بر حقی و وعده‌هایت و لقایت و سخنانت هم حقند و بهشت و جهنم حقند و پیامبران و محمد ج و روز قیامت برحقند».

و فرمود: «من شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له؛ وأن محمداً عبده ورسوله وأن عيسی عبدالله ورسوله وكلمته ألقاها إلی مريم وروح منه والجنة حق والنار حق أدخله الله الجنة علی ما كان من العمل»[[243]](#footnote-243). أخرجاه وفي رواية «من أبواب الجنة الثمانية أيها شاء»[[244]](#footnote-244).

«هر کس که شهادت بدهد که همانا هیچ خدایی غیر از الله حق نیست و تنها و بدون شریک و به تنهایی حق خدایی دارد و همانا محمد بنده و فرستاده اوست وعیسی نیز بنده و رسول و کلمه الهی است که بر مریم القاءشده است و بهشت و جهنم حقند، خداوند او را هرچند که اعمال شر فراوان داشته باشد، وارد بهشت می‌کند و در روایتی، از هرکدام از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد او را وارد بهشت می‌کند».

* ايمان به بهشت و جهنم به چه صورت است؟
* ایمان به بهشت و جهنم به معنای تصدیق قطعی و یقینی است بر بودن آن‌ها و تصدیق اینکه همینک این دو موجودند و خداوند آن‌ها را تا ابد باقی می‌گذارد. این تصدیق شامل تمام خوشی‌های بهشت و ناخوشی‌های جهنم می‌گردد.
* بر چه اساس و دليلی است كه می‌گوييم، بهشت و جهنم همينک نيز وجود دارند؟
* خداوند به آماده بودن آن‌ها خبر داده است.

درباره­ی بهشت می‌فرماید:

﴿ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ [آل­عمران: 133].

«براى پرهیزگاران آماده شده است».

و درباره آتش جهنم می‌فرماید:

﴿أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ١٣١﴾ [آل­عمران: 131].

«براى کافران آماده شده است».

و خداوند در کتابش به سکونت[[245]](#footnote-245) آدم و حوا در بهشت قبل از خوردن از درخت بهشتی و فروافتادن بر زمین اشاره کرده­است و نیز به این که کافرین صبحگاه و شامگاه بر آتش جهنم عرضه می‌شوند[[246]](#footnote-246)، خبر داده است.

پيامبر **ج** نيز می‌فرمايد:

**«أطلعت في الجنة فرأيت أكثر أهلها الفقراء واطلعت النار فرأيت أكثر أهلها النساء»**[[247]](#footnote-247). الحديث

«بر اهل بهشت اطلاع یافتم که بیشتر اهل آن را فقرا تشکیل می‌دادند و نیز بر اهل جهنم اطلاع یافتم که بیشتر اهل آن را زنان تشکیل می‌دادند».

و در صحبت از عذاب قبر آوردیم که پیامبر ج فرمودند:

«إذا مات أحدكم يعرض عليه مقعده...»[[248]](#footnote-248) الحديث.

«هر کدام از شما که بمیرد، جایگاهش را در بهشت یا دوزخ بر او عرضه می‌کنند».

و پیامبر ج می‌فرماید:

«أبردوا بالصلاة فإن شدة الحر من فيح جهنم»[[249]](#footnote-249).

«هنگامیکه هوا بسیار گرم باشد، نماز ظهر را به تأخیر بیندازید که گرمای شدید از نفس و گرمای جهنم است».

و فرمود:

«اشتكت النار إلی ربها عزّوجل فقالت: ربي أكل بعضي بعضاً فأذن لها بنفسين في الشتاء ونفس في الصيف فأشد ما تجدون من الحر وأشد ما تجدون من الزمهرير»[[250]](#footnote-250).

«جهنم به درگاه خداوند شکایت کرد که قسمتی از من قسمت دیگرم را می‌خورد پس خداوند به او اجازه داد که دوبار در زمستان و تابستان نفس بکشد که شدید‌ترین گرمای تابستانی و سرمای زمستانی هستند».

و فرمود: «الحمي من فيح جهنم فأبردوها بالماء»[[251]](#footnote-251).

«براستی که تب از(جنس) گرمای جهنم است، پس آن را با آب سرد کنید».

و فرمود: «لمّا خلق الله الجنة والنار أرسل جبريل إلی الجنة فقال أذهب فانظر إليها...»[[252]](#footnote-252) الحديث.

«آنگاه که خداوند بهشت و جهنم را آفرید، جبرئیل را به سمت بهشت فرستاد. به او فرمود: به آنجا برو و آن را نگاه کن» تا آخر حدیث.

این دو (بهشت و جهنم) در شب اسراء[[253]](#footnote-253) و همچنین روزی که خورشید کسوف کرد[[254]](#footnote-254)، به پیامبر ج عرضه شدند.

و در این زمینه احادیث صحیحی آمده است که به شمار نمی‌آید.

* دليل اينكه بهشت و جهنم باقی و فناناپذيرند، چيست؟
* خداوند در مورد بهشت می‌فرماید:

﴿خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«همیشه در آن جاودانه‏اند این است همان کامیابى بزرگ».

﴿وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ ٤٨﴾ [الحجر: 48].

«و نه از آنجا بیرون رانده مى‏شوند».

﴿عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ١٠٨﴾ [هود: 108].

«بخششى است که بریدنى نیست».

﴿إِنَّ هَٰذَا لَرِزۡقُنَا مَا لَهُۥ مِن نَّفَادٍ ٥٤﴾ [ص: 54].

«در حقیقت این روزى ماست و آن را پایانى نیست».

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٖ ٥١﴾ إلی قوله﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلۡمَوۡتَ إِلَّا ٱلۡمَوۡتَةَ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾[الدخان: 51- 56].

«به راستى پرهیزگاران در جایگاهى آسوده[اند]». تا جایی که می­فرماید: «در آنجا جز مرگ نخستین مرگ نخواهند چشید».

و سایر آیاتی که خداوند به ابدیت بهشت و ابدیت اهل آن و عدم قطع بهشت از آنان و عدم خروج آن‌ها از آن خبر داده است.

و درباره­ی آتش جهنم می‌فرماید:

﴿إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ﴾ [النساء: 169].

«مگر راه جهنم که همیشه در آن جاودانند و این [کار] براى خدا آسان است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمۡ سَعِيرًا ٦٤ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ٦٥﴾ [الأحزاب: 64- 65].

«خدا کافران را لعنت کرده و براى آن‌ها آتش فروزانى آماده کرده است. جاودانه در آن مى‏مانند نه یارى مى‏یابند و نه یاورى».

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ٢٣﴾ [الجن: 23].

«و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانى کند قطعاً آتش دوزخ براى اوست و جاودانه در آن خواهند ماند».

﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ [البقرة: 167].

«و از آتش بیرون‏آمدنى نیستند».

﴿لَا يُفَتَّرُ عَنۡهُمۡ وَهُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ ٧٥﴾ [الزخرف: 75].

«[عذاب] از آنان تخفیف نمى‏یابد و آن‌ها در آنجا نومیدند».

﴿لَا يُقۡضَىٰ عَلَيۡهِمۡ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُم مِّنۡ عَذَابِهَاۚ﴾ [فاطر: 36].

«حکم به مرگ بر ایشان [جارى] نمى‏شود تا بمیرند و نه عذاب آن از ایشان کاسته شود».

﴿إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ٧٤﴾ [طه: 74].

«در حقیقت هرکه به نزد پروردگارش گنهکار رود جهنم براى اوست در آن نه مى‏میرد و نه زندگى مى‏یابد».

و سایر آیاتی که، خداوند در آن‌ها و امثالشان به ما خبر می­دهد که اهل جهنم کسانی هستند که شایسته­ی آنند. جهنّم برای آن‌ها خلق شده و آن‌ها برای جهنّم خلق شده­اند و تا ابد در آن جاویدانند، خداوند در این آیه که می‌فرماید: ﴿لَا يُفَتَّرُ عَنۡهُمۡ﴾، قطع شدن عذاب و در آنجا که می‌فرماید: ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ٧٤﴾، فناپذیری آن‌ها را نفی می‌کند همچنین با ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ﴾ خروج از آن دو را نفی کرده است.

پیامبر ج نیز می‌فرماید:

«أما أهل النار الذين هم أهلها فإنهم لايموتون فيها ولا يحيون...»[[255]](#footnote-255) الحديث؛

«اما آن‌هایی که اهل جهنم هستند، در آنجا نه می‌میرند، نه زندگانی راحتی دارند».

و فرمودند:

«إذا صار أهل الجنة إلی الجنة وأهل النار إلی النار جيء بالموت حتی يجمل بين الجنة والنار ثم يذبح ثم ينادي منادٍ يا أهل الجنة لا موت، يا أهل النار لا موت فيزداد أهل الجنة فرحاً إلی فرحهم، ويزداد أهل النار حزناً إلی حزنهم»[[256]](#footnote-256)- وفي لفظ[[257]](#footnote-257)-: كل خالد فيما هو فيه، وفي رواية: ثم قرأ رسول الله ج: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٣٩﴾[[258]](#footnote-258) [مريم: 39].

«هر آنگاه که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم می‌روند، مرگ را می‌آورند و آن را ذبح می‌کنند. سپس ندا درمی‌دهند: ای اهل بهشت مرگی ندارید و می‌گویند ای اهل جهنم مرگی در کار نیست. بدینوسیله بهشتیان خوشحال و جهنمیان اندوهگین می‌‌گردند» و در روایت دیگری آمده است «هر کس در آنجا که هست جاوید (برای همیشه) می­ماند». و در لفظ دیگری: «هر کس در جایی که هست برای همیشه در آنجا می­ماند». در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ج این آیه را قرائت کردند: «و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داورى انجام گیرد و حال آنکه آن‌ها [اکنون] در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند».

مؤمنان در روز قیامت پروردگارشان را نظاره می­کنند

* به چه دليل معتقديم كه مؤمنان در بهشت پروردگار خود را با چشم سر رؤيت می‌كنند؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: 22- 23].

«آرى در آن روز صورت‌هایى شاداب و مسرور است. و به پروردگارش مى‏نگرد».

﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ [يونس: 26].

«براى کسانى که کار نیکو کرده‏اند نیکویى [بهشت] و زیاده [بر آن] است».

و خدای بزرگ درباره‌ی کفار می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: 15].

«زهى پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند».

از آنجا که دشمنان خدا از دیدن او محروم می‌شوند،‌ اولیاء و دوستان خداوند از آن برخوردار می‌گردند.

و در صحیحین از جریر بن عبدالله[[259]](#footnote-259)س روایت است که: به همراه پیامبر خدا ج در مجلسی نشسته بودیم که ایشان به ماه شب چهارده نگاه انداختند و فرمودند:

«إنكم سترون ربكم عيناً كما ترون هذا لا تضامون في رؤيته، فإن استطعتم أن لا تغلبوا علی صلاة قبل طلوع الشمس وصلاة قبل غروبها فافعلوا»[[260]](#footnote-260).

«همانا شما خدایتان را با چشم می‌بینید، همانگونه که این ماه را می‌بینید و در دیدن آن خسته نمی‌شوید. پس اگر توانستید، نماز قبل از طلوع خورشید و نماز قبل از غروب آن را به جا بیاورید».

اینکه پیامبر خدا ج فرمودند: «همانگونه که این ماه را می‌بینید» در واقع نحوه دیدن خداوند را به نحوه دیدن ماه تشبیه کرده است [خود دیدن را نه آنچه که دیده می­شود] و منظور تشبیه خداوند به ماه نبوده­ است. همانگونه که در حدیث «وحی به شیوه تکلم خداوند» فرمودند: «ضربت الملائكة بأجحتها خضعاناً لقوله كأنه سلسلة علی صفوان»[[261]](#footnote-261): «بال‌های ملائکه در اثر خضوع و ترس در برابر شنیدن وحی الهی به لرزه درمی‌آیند، همانگونه که زنجیری بر صخره‌ای اصابت می‌کند».

این تشبیه، مشابهت بین نحوه شنیدن را بیان می‌کند نه مشابهت آنچه شنیده می‌شود.

زیرا خداوند برتر از آن است که در ذات و صفات حسنه‌ی خود به یکی از مخلوقاتش تشبیه گردد و پیامبر خدا ج نیز بریست از اینکه کلام او بر تشبیه بین خالق و مخلوق تعبیر گردد، زیرا که او آگاه­ترین مردم نسبت به خدای عزوجل است.

در حدیث صهیب[[262]](#footnote-262)س که امام مسلم آن را روایت کرده است، می‌فرماید: «فيكشف الحجاب فما أعطوا شيئاً أحب إليهم من النظر إلی ربهم عزّوجل». ثم تلا هذه الآية: ﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾[[263]](#footnote-263) [يونس: 26].

«حجاب برداشته می‌شود و نزد مؤمنان در بهشت هیچ نعمتی محبوب‌تر از دیدن خدایشان نیست. سپس پیامبر ج آیه­ی «براى کسانى که کار نیکو کرده‏اند نیکویى [بهشت] و زیاده [بر آن] است» را تلاوت کردند.

در این زمینه احادیث صحیح و صریحی آمده است که در شرح (سلم‌الوصول) چهل و پنج حدیث از آن‌ها را که از بیشتر از سی صحابی[[264]](#footnote-264) روایت شده است، آورده­ایم و هر کس که این موضوع (دیدن پروردگار توسط مؤمنین) را انکارکند، همانا کتاب خداوند و پیام پیامبران را تکذیب کرده است و از آن کسانی خواهد بود که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: 15].

«زهى پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند».

از خداوند منان خواهانیم که ما را ببخشاید و نعمت دیدن خود را به ما نیز عطا نماید. آمین.

شفاعت، انواع و مراتب آن

* به چه دليل بايد به شفاعت ايمان بياوريم و چه كسانی می‌توانند شفاعت كنند و اين شفاعت شامل چه كسی می‌شود و شفاعت چه وقت روی می‌دهد؟
* خداوند بودن شفاعت را در قرآن چندین بار با شروطی سنگین ثابت کرده است و خبر داده است که شفاعت مُلک خداوند است و کسی دیگر حق دخالت در آن را ندارد. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ﴾ [الزمر: 44].

«بگو شفاعتیکسره از آن خداست».

اما اینکه شفاعت چه وقت واقع می‌شود، خداوند در قرآن آورده است که شفاعت تحت اراده و اذن او واقع می‌شود. یعنی هرگاه که خداوند اجازه شفاعت را به شافعی بدهد، آن شافع می‌تواند شفاعت کند.

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾ [البقرة: 255].

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند».

﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ﴾ [يونس: 3].

«شفاعتگرى جز پس از اذن او نیست».

﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26].

«و بسا فرشتگانى که در آسمان‌هایند [و] شفاعتشان به کارى نیاید مگر پس از آنکه خدا به هرکه خواهد و خشنود باشد اذن دهد».

﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: 23].

«و شفاعتگرى در پیشگاه او سود نمى‏بخشد مگر براى آن کس که به وى اجازه دهد».

و اما اینکه چه کسانی می‌توانند شفاعت کنند، همانگونه که شفاعت بدون اذن خداوند واقع نمی‌شود، توانایی شفاعت نمودن نیز خاص اولیای الهی است که خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ٣٨﴾ [النبأ: 38].

«سخن نگویند مگر کسى که [خداى] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید».

﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾ [مريم: 87].

«[آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خداى] رحمان پیمانى گرفته است».

و اینکه شفاعت درباره‌ی چه کسانی پذیرفته می‌شود، خداوند بیان فرموده‌اند که شفاعت شافعان فقط درباره کسانی واقع می‌شود که خداوند از آن‌ها راضی می‌باشد. همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: 28].

«و جز براى کسى که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمى‏کنند».

﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾ [طه: 109].

«در آن روز شفاعت [به کسى] سود نبخشد مگر کسى را که [خداى] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید».

نیز می‌دانیم که خداوند جز از اهل توحید و اخلاص راضی نمی‌شود. چونکه خود درباره‌ی دیگران می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [غافر: 18].

«براى ستمگران نه یارى است و نه شفاعتگرى که مورد اطاعت باشد».

﴿فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ ١٠١﴾ [الشعراء: 100- 101].

«در نتیجه شفاعتگرانى نداریم. و نه دوستى نزدیک».

﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ [المدثر: 48].

«از این رو شفاعت شفاعت‏کنندگان به حال آن‌ها سودى نمى‏بخشد».

در حدیث آمده است که پیامبر ج نیز شفاعت می‌کند و در روز قیامت در زیر عرش الهی به خداوند سجده می‌برد و ابتدا آنگونه که خدایش به او یاد می‌دهد، حمد الهی را به جای می‌آورد. و اول از مسأله‌ی شفاعت شروع نمی‌کند. سپس خداوند به او می‌فرماید که:

«ارفع رأسك وقُل يُسمع وسل تُعط واشفع تُشفع...»[[265]](#footnote-265) الحديث.

«از سجده‌ات برخیز و بگو که آنچه می‌گویی، شنیده می‌شود و بخواه که آنچه بخواهی، به تو داده می‌شود و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می‌گردد... الحدیث»

و سپس خبر می­دهد که به یکباره برای همه­ی موحدان گناهکار شفاعت نمی‌کند بلکه گروه گروه شفاعت صورت می­گیرد. می‌فرماید:«فيحد لي حداً فادخلهم[[266]](#footnote-266) الجنة».

«اندازه‌ی مشخص برای من تعیین می‌گردد که آن‌ها را وارد بهشت می‌کنم» سپس بر می‌گردد و سجده می‌برد به همین صورت گروه‌های دیگر... تا آخر حدیث شفاعت.

و أبوهریرهس از ایشان پرسیدند: «چه کسی به شفاعت شما نزدیکتر است. فرمودند:

«من قال لا إله إلا الله خالصاً من قلبه»[[267]](#footnote-267). «آن کس که از روی اخلاص و حسن نیت قلبی حقوق «لااله‌الاالله» را ادا نموده باشد».

* شفاعت چند نوع است وبزرگترين آن‌ها كدام است؟

بزرگترین شفاعت، شفاعت عُظمای پیامبر ج است که در هنگام برپایی قیامت روی می‌دهد. آن زمان که مردم همه در صحرای محشر ایستاده‌اند و خداوند برای قضاوت در میان بندگانش می‌آید، صورت می‌گیرد. این شفاعت خاص و ویژه پیامبر ج است و این فضیلت همان مقام محمود است که خداوند آن را وعده داده است.

همانگونه که خداوند می­فرماید: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الإسراء:79]. «امید است که پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند».

و این در حالیست که مردم از تنگی موقف و طولانی شدن زمان و شدت نگرانی به ستوه آمده‌اند و در عرق خود فرورفته‌اند، در این هنگام برای اینکه خداوند آن وضعیت را فیصله دهد، از شافعان درخواست شفاعت می‌نمایند.

ابتدا نزد آدم÷ سپس نوح÷ و ابراهیم÷ و موسی÷ و عیسی بن مریم÷ می‌آیند که هرکدام از آن‌ها می­گوید: خودم! خودم! در نهایت به نزد پیامبرمان محمد ج می‌آیند که ایشان این کار را انجام می­دهد و می­فرماید: «أنا لها» یعنی «من انجام دهنده­ی آن کارم».

تفصیلات آن در حدیث شفاعت در صحیحین[[268]](#footnote-268) و غیره آمده است.

**نوع دوم شفاعت:** شفاعت در گشودن دروازه­ی بهشت است که اولین کس که دروازه­ی بهشت را می‌گشاید، محمد ج است و اولین امت که وارد آن می‌شود، امت محمد ج است[[269]](#footnote-269).

**نوع سوم:** شفاعت در حق کسانی که خداوند امر کرده‌ است، وارد آتش جهنم شوند اما با این شفاعت وارد آن نمی­شوند[[270]](#footnote-270).

**نوع چهارم:** شفاعت برای موحدینی است که وارد آتش جهنم شده‌اند. این شفاعت برای این است که از آن بیرون بیایند. آنان در آتش جهنم سوخته‌اند و به مانند زغال درآمده‌اند، بعد از شفاعت، آن‌ها را در آب زندگانی شست و شو می‌دهند. پس همانگونه که دانه در زمین مرغوب و آبدار می‌روید، دوباره سربرمی‌آورند[[271]](#footnote-271).

**نوع پنجم:** شفاعت در بالا بردن درجات اقوامی از اهل بهشت[[272]](#footnote-272).

این سه نوع فقط مخصوص پیامبر ج نیست، بلکه ایشان در آن مقدم هستند و پس از ایشان انبیای دیگر الهی و ملائکه و اولیـاء و شهدا شفاعت می‌کنند. سپس خداوند کسانی را که در شماره نمی‌آیند، بدون شافع در سایه رحمت خاص خود از جهنم بیرون آورده و به بهشت می‌برد[[273]](#footnote-273).

**نوع ششم:** شفاعت در جهت تخفیف و کم کردن عذاب اهل دوزخ است که این شفاعت خاص پیامبر اسلام ج است و فقط در حق ابوطالب صورت می‌گیرد. همانگونه که در احادیث امام مسلم آمده است[[274]](#footnote-274).

و به صورت مداوم کفار و گناهکاران در جهنم انداخته می‌شوند. تا اینکه جهنم می‌گویند آیا هنوز از گناهکاران کسی مانده است که او را در من اندازید. در این هنگام خدای رب العزه قدم مبارک خود را در آن نهاده و بدینوسیله گوشه‌های آن به همدیگر نزدیک می‌شوند و عذاب خود را کم می‌کند و می‌گوید به عزتت قسم هرگز هرگز. و نعمت‌های بهشتی بر اهل آن فزونی و بیشی می‌یابد، پس خداوند اقوامی را برای آن خلق می­کند که از آن نعمت‌های در بهشت برخودار و وارد آن ­شوند[[275]](#footnote-275). و در این زمینه نصوص فراوانی آمده است که به حساب نمی‌آیند و در کتاب و سنت آمده‌اند.

* آيا ورود افراد به بهشت يا خروج آن‌ها از جهنم به وسيله‌ی اعمالشان است؟
* پیامبر ج فرمودند:

«قاربوا وسددوا واعلموا أنه لن ينجو أحد منكم بعمله» - قالوا: يا رسول ‌الله! ولا أنت- قال: «ولا أنا إلا أن يتغمدني الله برحمة منه وفضل» وفي رواية: «سددوا وقاربوا وأبشروا فإنه لن يدخل الجنة أحداً عمله» - قالوا: ولا أنت يا رسول الله! قال: «ولا أنا إلا أن يتغمدني الله منه برحمة واعلموا أن أحب العمل إلی الله أدومه وإن قَلَّ»[[276]](#footnote-276).

«به خداوند نزدیک شوید [با انجام مامورات و ترک منهیات] و بر انجام کارهای درست استقامت داشته باشید و بدانید که هیچکدام از شما با عمل خود وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب فرمودند: حتی شما هم یارسول‌الله؟ فرمودند: حتی من هم. اما خداوند مرا با رحمت خود پوشانیده است».

و در روایت دیگری آمده است: «بر انجام کارهای درست استقامت داشته باشید وبه خداوند نزدیک شوید[با انجام مامورات و ترک منهیات] و بشارت دهید - تا آنجا که می­فرماید: - بدانید محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند عملی است که پیوسته انجام گیرد، هرچند که کم باشد».

* چگونه می‌توان بين اين حديث [که ذکر شد] و آيه­ی ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٤٣﴾ [الأعراف: 43] «و به آنان ندا داده می‏شود كه اين همان بهشتی است كه آن را به [سبب] آنچه انجام مى‏داديد ميراث يافته‏ايد». تقريب معانی ايجاد كرد؟ يعنی چگونه می‌توان اين دو را با هم جمع كرد؟
* هیچ‌گونه منافاتی بین این دو نص وجود ندارد- الحمدلله- و حرف (باء) که در آیه فوق آمده است باء سبب است. بدان دلیل که اعمال صالح سبب ورود به بهشت می‌شود و اگر این سبب موجود نباشد، ورود به بهشت هم میسر نمی‌شود. چونکه وجود هر مسببی به دلیل بودن سبب آن است. (باء) قیمت (ثمن، بها) در این آیه وجود ندارد. یعنی اعمال قیمت (بهای) ورود به بهشت نیستند. زیراکه بنده هرچند به اندازه­ی عمر دنیا هم فرصت داشته باشد و در این مدت زمان طولانی هر روز روزه بگیرد و هر شب را شب‌زنده‌داری نماید و از معاصی خود را بدور دارد، با تمام این اعمال به اندازه یکصدم از کوچکترین نعمت‌های خداوند را ظاهری یا باطنی شکرگزاری نکرده است. پس مجموعه­ی عمل ناقصش چگونه می‌تواند بهای ورود به بهشت باشند.

﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ وَٱرۡحَمۡ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١١٨﴾ [المؤمنون: 118].

«پروردگارا ببخشاى و رحمت کن [که] تو بهترین بخشایندگانى».

رکن ششم: ایمان به قضا و قدر

* ايمان به انواع تقدير الهی عموماً به چه علت واجب است؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ [الأحزاب: 38].

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایى] است».

﴿وَلَٰكِن لِّيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗا﴾ [الأنفال: 42].

«تا خداوند کارى را که انجام‏شدنى بود به انجام رساند».

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولٗا ٣٧﴾ [الأحزاب: 37].

«و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد».

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ﴾ [التغابن: 11].

«هیچ مصیبتى جز به اذن خدا نرسد و کسى که به خدا بگرود دلش را به راه آورد و خدا[ست که] به هر چیزى داناست».

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [آل­عمران: 166].

«و روزى که [در احد] آن دو گروه با هم برخورد کردند آنچه به شما رسید به اذن خدا بود [تا شما را بیازماید] و مؤمنان را معلوم بدارد».

﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ١٥٧﴾ [البقرة: 156- 157].

«[همان] کسانى که چون مصیبتى به آنان برسد مى‏گویند ما از آن خدا هستیم و به سوى او باز مى‏گردیم. بر ایشان درودها و رحمتى از پروردگارشان [باد] و راه‏یافتگان [هم] خود ایشانند».

و آیات دیگر در این زمینه.

و همانگونه که در حدیث جبرئیل÷ آورده شد پیامبر ج درباره­ی ارکان ایمان فرمودند:

«و تؤمن بالقدر خيره وشره»[[277]](#footnote-277).

«و اینکه به قدر چه خیر و چه شر آن ایمان بیاوری».

پیامبر اسلام ج نیز می‌فرماید: «واعلم إن ما أصابك لم يكن ليخطئك وما أخطأك لم يكن ليصيبك»[[278]](#footnote-278). «و بدان آنچه (بر شما مقدر شده باشد) که به تو اصابت کند از تو تجاوز نخواهد کرد و آنچه بر تو مقدر نگردیده باشد به تو اصابت نخواهد کرد».

و فرمودند: «وإن أصابك شيء فلا تقل لو أني فعلت لكان كذا وكذا ولكن قل: قدر الله وما شاء فعل»[[279]](#footnote-279) «و اگر چیزی به تو رسید هرگز مگو که «اگر آن کار را می‌کردم، چنان و چنین می‌شد» بلکه بگو «تقدیر خداوندی بوده است و آنچه را او بخواهد انجام می‌دهد».

و فرمودند: «كل شيء بقدر حتی العجز والكيس»[[280]](#footnote-280).

«هر امر تقدیر مخصوصی دارد حتی ناتوانی و زیرکی هم»

و احادیث دیگری در این معنا.

مراتب ایمان به قدر و أدله­ی آن

* ايمان به قدر چند مرتبه است؟
* ایمان به قدر چهار مرتبه است:

**مرتبه­ی یکم:** ایمان به اینکه علم خداوندی فراگیرنده‌ و دربردارنده­ی هرچیزی است و ذره‌ای هم در آسمان‌ها و زمین از علم او مخفی نمی‌ماند. و خداوند قبل از خلقت به تمام مخلوقاتش و رزق و روزیشان و زمان مرگشان و سخنانشان و اعمالشان و تمام حرکات و سکنات‌شان و نهان و آشکارشان آگاه بوده است و می‌دانسته که کدام یک از آن‌ها اهل بهشت و کدامیک اهل دوزخ است.

**مرتبه‌ی دوم:** ایمان به اینکه خداوند تمام این‌ها را نوشته است و آنچه را که علمش بدان راه یافته است، (شامل تمام هستی و جزئیاتشان) به کتابت در آورده است و در ضمن این مرحله ایمان به لوح و قلم وجود دارد.

**مرتبه­ی سوم:** ایمان به مشیت نافذ الهی و قدرت کامل و جامع خداوندی. این دو (قدرت و مشیت) از جهت آنچه که بوده و خواهد بود، متلازم همدیگرند. اما از جهت آنچه که نبوده و نخواهد بود، تلازمی با یکدیگر ندارند. به این صورت که آنچه خداوند بخواهد، با قدرت عظیم خود آن را می‌آفریند و آن چیز خواهد بود و آنچه را نخواهد، آفریده نمی‌شود، به دلیل اینکه مشیت الهی بر آن قرار نگرفته است، نه به خاطر اینکه قدرت الهی بر آن چیره نشده باشد، خداوند بالاتر از آن است:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤﴾ [فاطر: 44].

«و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است چرا که او همواره داناى تواناست».

**مرتبه‌ی چهارم:** ایمان به اینکه خداوند خالق هر چیزی است و هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین و در بین آن‌ها وجود ندارد، مگـر اینکـه خداوند خالق آن و خالق حرکات و سکنات آن است و هیچ خالق و ربی غیر او وجود ندارد.

* دليل مرتبه اول يعنی ايمان به علم چيست؟
* خداوند فرمودند:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ﴾ [الحشر: 22].

«اوست خدایى که غیر از او معبودى نیست داننده­ی غیب و آشکار است».

﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾ [الطلاق: 12].

«و به راستى دانش وى هر چیزى را در بر گرفته است».

﴿عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ﴾ [سبأ: 3].

«[همان] داناى نهان[ها] که هموزن ذره‏اى نه در آسمان‌ها و نه در زمین از وى پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است».

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: 59].

«و کلیدهاى غیب تنها نزد اوست جز او [کسى] آن را نمى‏داند».

﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾ [الأنعام: 124].

«خدا بهتر مى‏داند رسالتش را کجا قرار دهد».

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٧﴾ [القلم: 7].

«پروردگارت خود بهتر مى‏داند چه کسى از راه او منحرف شده و [هم] او به راه­یافتگان داناتر است».

﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ٥٣﴾ [الأنعام: 53].

«آیا خدا به [حال] سپاسگزاران داناتر نیست».

﴿أَوَ لَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [العنکبوت: 10].

«آیا خدا به آنچه در دل‌هاى جهانیان است داناتر نیست».

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [البقرة:30].

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینى خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسى را مى‏گمارى که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه مى‏کنیم و به تقدیست مى‏پردازیم فرمود من چیزى مى‏دانم که شما نمى‏دانید».

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١﴾ [البقرة: 216].

«و بسا چیزى را خوش نمى‏دارید و آن براى شما خوب است و بسا چیزى را دوست مى‏دارید و آن براى شما بد است و خدا مى‏داند و شما نمى‏دانید».

در حدیث صحیحی آمده است که مردی از پیامبر ج پرسید: یا رسول الله! آیا اهل بهشت و جهنم همینک شناخته شده‌اند؟ پیامبر ج فرمودند: بله. آن مرد پرسید: پس عمل انسان‌ها چه جایگاهی دارد؟ فرمودند: «كل يعمل لما خلق له أو لما يسر له»[[281]](#footnote-281).

«هرکس در جهت بدست‌آوردن آنچه که برای او قرار داده شده و برای او آسان گشته است،‌ عمل می‌کند».

و نیز از رسول خدا ج درباره‌ی اولاد مشرکین سؤال شد. فرمود: «الله أعلم بما كانوا عاملين»[[282]](#footnote-282).

«خداوند عالم است بدانچه که آن‌ها بدان عمل می‌‌کردند».

و نیز می‌فرمایند:

«إن‌الله خلق للجنة أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاب أبائهم وخلق للنار أهلاً خلقهم لها وهم في أصلاب أبائهم»[[283]](#footnote-283).

«خداوند عده­ای را برای بهشت خلق کرد، درحالیکه آن‌ها هنوز در اصلاب (پشت) پدرانشان هستند و عده­ای را نیز برای جهنّم خلق کرد، درحالیکه آن‌ها هنوز در اصلاب (پشت) پدرانشان هستند».

و نیز می‌فرمایند:

«إن الرجل ليعمل عمل أهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من أهل النار، وإن الرجل ليعمل عمل أهل النار فيما يبدو للناس وهو من أهل الجنة»[[284]](#footnote-284).

«همانا کسانی هستند که اعمالی را انجام می‌دهند که در نظر مردم عمل اهل بهشت است اما آن فرد جزء کسانی است که در آتش دوزخ خواهد بود و کسانی نیز اعمالی را انجام می‌دهند که عمل جهنمیان است، اما آن فرد در بهشت خواهد بود».

و در این زمینه نیز می‌فرمایند:

«ما منكم من نفس إلا وقد علم الله منزلها من الجنة والنار»[[285]](#footnote-285) قالوا: يا رسول الله! فلم نعمل أفلا نتكل؟ قال: «لا، اعملوا فكل ميسر لما خلق له» ثم قرأ: **﴿**فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠**﴾** [اليل: 5- 10].

«هیچ نفسی در روی زمین وجود ندارد، مگر اینکه خداوند به مکان او در بهشت و جهنم آگاه است. به رسول الله گفتند: پس برای چه دیگر ما عمل انجام دهیم و آیا بهتر نیست که توکل نماییم، بر آنچه که خداوند می‌داند؟ فرمودند: خیر، عمل صالح انجام دهید که هر کس به سمت آنچه برای او خلق شده است، حرکت می‌کند. پس این آیه را تلاوت کردند: «اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت. و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد. بزودى راه آسانى پیش پاى او خواهیم گذاشت. و اما آنکه بخل ورزید و خود را بى‏نیاز دید. و [پاداش] نیکوتر را به دروغ گرفت. بزودى راه دشوارى به او خواهیم نمود».

* ايمان به كتابت مقادير يعنی مرتبه دوم به چه دليل واجب است؟
* خداوند می­فرماید:

﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢﴾ [يس: 12].

«و هر چیزى را در کارنامه‏اى روشن برشمرده‏ایم».

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ﴾ [الحج: 70].

«این‌ها [همه] در کتابى [مندرج] است».

و خداوند در جدال موسی و فرعون می‌فرماید:

﴿قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ٥١ قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ٥٢﴾ [طه: 51- 52].

«گفتحالِ نسل‌هاى گذشته چگونه است. گفت علم آن در کتابى نزد پروردگار من است پروردگارم نه خطا مى‏کند و نه فراموش مى‏نماید».

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ١١﴾ [فاطر: 11].

«و هیچ مادینه‏اى بار نمى‏گیرد و بار نمى‏نهد مگر به علم او و هیچ سالخورده‏اى عمر دراز نمى‏یابد و از عمرش کاسته نمى‏شود مگر آنکه در کتابى [مندرج] است در حقیقت این [کار] بر خدا آسان است».

و سایر آیات در این زمینه.

پیامبر ج نیز می‌فرماید:

«ما من نفس منفوسة إلا وقد كتب الله مكانها من الجنة والنار وإلا وقد كتبت شقية أو سعيدة»[[286]](#footnote-286). «هیچ نفسی وجود ندارد مگر اینکه خداوند مکان او را در بهشت یا جهنم و نیز سعادت و شقاوت او را نوشته است».

و مثال دیگر در این زمینه:

سراقه بن مالک بن جعشمس[[287]](#footnote-287) از رسول خدا ج پرسیدند: «يا رسول الله! بين لنا ديننا كأنا خلقنا الآن فيم العمل اليوم أفيها جفت به الأقلام وجرت به المقادير أم فيها نستقبل؟» قال: «لا بل فيها جفت به الأقلام وجرت به المقادير» قال: ففيم العمل؟ فقال: «اعملوا فكل ميسر- وفي رواية- كل عامل ميسر لعمله»[[288]](#footnote-288).

«یا رسول الله برایمان بیان کن اینک که ما خلق شده­ایم عملمان چه جایگاهی دارد؟ آیا عملی که ما انجام می‌دهیم قبلاً خداوند به آن علم داشته است یا بعد از آن به آن آگاهی می‌یابد؟ پیامبر ج فرمودند: خیر بلکه خداوند قبلاً آن را دانسته و در لوح آن را نوشته است. آن مرد پرسید: پس عمل ما چه جایگاهی دارد؟ پیامبر ج فرمود: عمل صالح انجام دهید که هر عاملی به سمت عملی که برای او قرار داده شده است، در حرکت است». و احادیث دیگر..

* چند دسته از تقادير در اين مرتبه داخل می‌شوند؟
* پنج دسته از تقدیرها وجود دارد که در این مرتبه وارد شده و همه­ی آن‌ها به علم الهی برمی‌گردند.

**تقدیر اول:** کتابتی که پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین و به هنگام خلقت قلم صورت گرفته است که همان تقدیر ازلی است.

**تقدیر دوم**: تقدیر عمری هنگامی که **«میثاق»** از آدمیان گرفته شد. روزی که خدا به آدمیان فرمود: ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ﴾ [الأعراف: 172] «آیا پروردگار شما نیستم» (یعنی همان روز الست).

**تقدیر سوم:** تقدیر عمری دیگری هنگام خلقت نطفه در رحم.

**تقدیر چهارم:** تقدیر سالیانه در شب قدر.

**تقدیر پنجم:** تقدیر روزانه.

این مورد شامل به وقوع پیوستن تقدیرهای پیشین است.

* دليل تقدير ازلی چيست؟
* خداوند می‌فرماید: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ﴾ [الحديد: 22].

«هیچ مصیبتى نه در زمین و نه در نفس‌هاى شما [= به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابى است».

و در حدیث صحیحی از پیامبر ج نقل شده است که:

«كتب الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والأرض بخمسين ألف سنة، قال: وعرشه علی الماء»[[289]](#footnote-289). «خداوند پنجاه هزار سال قبل از آنکه آسمان‌ها وزمین را خلق کند، مقادیر مخلوقات را نوشته است و فرمود که عرش الهی برآب قرار دارد».

و می‌فرماید:

**«إن أول ما خلق الله القلم فقال له: اكتب فقال رب وماذا أكتب؟ قال: اكتب مقادير كل شيء حتی تقوم الساعة**»**[[290]](#footnote-290). «اولین چیزی که خداوند خلق نمود، قلم بود. بدان فرمود: بنویس. گفت: خداوندا چه بنویسم؟ فرمود: تقدیر هر چیز را تا روز قیامت بنویس».**

و می‌فرماید:

«يا أبا هريرة! جف القلم بما هو كائن...» الحديث. «ای ابوهریره، [بدان که] قلم آنچه را صورت می­گیرد، نوشته ­است».

* دليل تقدير عمری در روز ميثاق چيست؟
* خداوند فرمودند:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ﴾ [الأعراف: 172].

«و هنگامى را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه­ی آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا، گواهى دادیم».

و اسحاق بن راهویه[[291]](#footnote-291) روایت می‌کند که مردی به پیامبر خدا ج گفت: يا رسول الله! أتُبتدأ الأعمال أم قد مضی القضاء فقال: «إن الله تعالی لما أخرج ذرية آدم من ظهره أشهدهم علی أنفسهم، ثم أفاض بهم في كفيه فقال: هؤلاء للجنة، وهؤلاء للنار، فأهل الجنة ميسرون لعمل أهل الجنة، وأهل النار ميسرون لعمل أهل النار»[[292]](#footnote-292).

«ای رسول خدا آیا اعمال به صورت ناگهانی صورت می‌گیرد یا اینکه قبلاً قضای الهی بر آن‌ها رانده شده است؟ فرمود: آنگاه که خداوند بنی‌آدم را از اصلابشان به دنیا آورد، آن‌ها را بر نفس خود شاهد گرفت سپس آن‌ها را در دو دستش بُرد و قرار داد و فرمود: این‌ها برای بهشت هستند و این‌ها برای دوزخ، پس برای اهل بهشت انجام عمل اهل بهشت ممکن می­شود و برای اهل دوزخ عمل اهل آن».

و در موطأ آمده است که از عمر بن خطاب[[293]](#footnote-293)س در مورد آیه­ی 172 سوره­ی اعراف سوال شد که فرمود:

سمعتُ رسول ‌الله **ج** يسأل عنها فقال رسول ‌الله ج: «إن الله تبارك وتعالی خلق آدم ثم مسح علی ظهره بيمينه حتی استخرج منه ذرية فقال: خلقتُ هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون، ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال: خلقتُ هؤلاء للنار وبعمل أهل النار يعملون...»[[294]](#footnote-294) الحديث بطوله.

شنیدم از رسول خدا ج که از او در این مورد سؤال شد، پس ایشان فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی آدم را خلق کرد، سپس با دست راستش بر پشت او کشید تا اینکه تعدادی از ذریه­ و فرزندان او خارج شدند و فرمود: این‌ها را برای بهشت آفریدم و آن‌ها به انجام عمل اهل بهشت می­پردازند. سپس بر پشت او کشید و از ذریه­ی او خارج شدند، سپس فرمود: این‌ها را برای دوزخ خلق کردم و آن‌ها به انجام عمل اهل دوزخ می­پردازند».

و ترمذی نیز از عبدالله بن عمرب آورده است که:

«خرج علينا رسول الله **ج** وفي يده كتابان فقال: «أتدرون ما هذان الكتابان؟» فقلنا: لا يا رسول الله! إلا أن تخبرنا، فقال للذي في يده اليمنی: «هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء أهل الجنة وأسماء آبائهم وقبائلهم. ثم أجمل علی آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبداً» ثم قال للذي في شماله: «هذا كتاب من رب العالمين فيه أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم، ثم أجمل علی آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم أبداً» فقال أصحابه: ففيم العمل يا رسول الله! إن كان أمر قد فرغ منه؟ فقال: «سددوا وقاربوا فإن صاحب الجنة يختم له بعمل أهل الجنة وإن عمل أي عمل وإن صاحب النار يختم له لعمل أهل النار وإن عمل أي عمل». ثم قال رسول الله **ج** بيديه فنبذهما ثم قال: «فرغ ربكم من العباد فريق في الجنة وفريق في السعير»[[295]](#footnote-295).

«پیامبرخدا ج در حالیکه دو کتاب در دستانش بود، بیرون آمد فرمود: آیا می‌دانید که این دو کتاب چیست؟ گفتیم: خیر، ای پیامبر خدا مگر اینکه شما از آن‌ها خبر دهید. درباره­ی آنی که در دست راستش بود، فرمود: این کتابی­ست از رب‌العالمین که اسامی اهل بهشت و اسامی پدران آن‌ها و قبائلشان در آن است و آن را تمام کرده است بگونه­ای کهنه چیزی به آن اضافه و نه چیزی از آن کم می‌شود. پس درباره­ی آنکه در دست چپش بود، فرمود: این کتابی­ست از رب‌العالمین که اسامی اهل دوزخ و اسامی پدران آن‌ها و قبائلشان در آن است و آن را تمام کرده است بگونه­ای که نه چیزی به آن اضافه می‌شود و نه چیزی از آن کم می‌گردد. اصحاب از رسول خدا ج پرسیدند که یا رسول الله! اگر این امور دانسته شده است، دیگر چرا ما اعمال صالح انجام می‌دهیم؟ پیامبر ج فرمود: بر انجام کارهای درست استقامت داشته باشید و قصد نزدیکی به خدا را کنید، که آن کس که باید به بهشت برود، سرانجام و خاتمه­ی او بوسیله­ی عمل اهل بهشت و آن کس که به جهنم باید برود، سرانجام و خاتمه­ی او بوسیله­ی عمل اهل جهنم زده می­شود. سپس پیامبر خدا ج آنچه را در دستانش بود، بر زمین گذاشت و فرمود: خدایتان از کار بندگانش فراغت یافته است و گروهی از آن‌ها به بهشت می‌روند و گروهی در جهنم خواهند بود».

* دليل تقدير عمری كه در هنگام خلقت نطفه صورت می‌گيرد، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم: 32].

«وى از آن دَم که شما را از زمین پدید آورد و از همان‏گاه که در شکم‌هاى مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حال] شما داناتر است پس خودتان را پاک مشمارید او به [حال] کسى که پرهیزگارى نموده داناتر است».

و در صحیحین از پیامبر ج روایت شده است که:

«إن أحدكم ليجمع خلقه في بطن أمه أربعين يوماً نطفة، ثم يكون علقة مثل ذلك، ثم يكون مضغةً مثل ذلك، ثم يرسل إليه الملك فينفخ فيه الروح، ويؤمر بأربع كلمات، يكتب رزقه، وأجله، وعمله، وشقي أو سعيد، فوالذي لا إله غيره، إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة حتی ما يكون بينه وبينها إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها. وإن أحدكم ليعمل بعمل أهل النار حتی ما يكون بينه وبينها إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل الجنة فيدخلها»[[296]](#footnote-296).

«همانا هرکدام از شما خلقتش ابتدا چهل روز بصورت نطفه سپس چهل روز بصورت علقه (خون بسته شده) سپس چهل روز به صورت مضغه (پاره گوشت) است. سپس ملائکه‌ای بر آن فرستاده می‌شود و روح در آن دمیده می‌گردد. ملائکه مأمور به انجام چهار امر است: نوشتن رزق، اجل (زمان مرگ)، عمل و خوشبخت یا بدبخت بودن او. قسم به آن کس که غیر او هیچ خدایی وجود ندارد، همانا بعضی از شما اعمالی انجام می‌دهد که از اعمال اهل بهشت است تا اینکه فاصله‌ی او تا بهشت به اندازه­ی یک ذراع است (کمی تا بهشت رفتن فاصله‌ی دارد)، اما کتاب از او سبقت می‌گیرد و عملی از اعمال اهل دوزخ را انجام می‌دهد و وارد دوزخ می‌گردد. و نیز بعضی از شما اعمالی انجام می‌دهد که از اعمال اهل جهنم است تا اینکه فاصله‌ی او تا جهنم به اندازه­ی یک ذراع است (فاصله‌ی کمی تا جهنم رفتن دارد)، اما کتاب از او سبقت می‌گیرد و عملی از اعمال اهل بهشت انجام را می‌دهد و وارد بهشت می‌شود».

روایات دیگری از جماعتی از اصحاب روایت شده است، اما معانی آن واحد است.

* تقدير ساليانه در شب قدر به چه دليل است؟

خداوند می‌فرماید: ﴿فِيهَا يُفۡرَقُ كُلُّ أَمۡرٍ حَكِيمٍ ٤ أَمۡرٗا مِّنۡ عِندِنَآۚ﴾ [الدخان: 4- 5].

«در آن [شب] هر [گونه] کارى [به نحوى] استوار فیصله مى‏یابد. [این] کارى است [که] از جانب ما [صورت مى‏گیرد]».

و ابن عباس[[297]](#footnote-297)س می‌فرماید:

«يکتب من ام الکتاب في ليلة القدر ما يکون في السنة من موت أو حياة ورزق ومطر، حتی الحجاج يقال: يحج الفلان ويحج الفلان».

«در شب قدر آنچه در آن سال از مردن و زندگی یا رزق و باران رخ می­دهد، در ام‌الکتاب نوشته می‌شود، حتی در مورد حاجیان. گفته می­شود: فلانی حج می­کند و فلانی حج می­کند».

و حسن، سعید بن جبیر[[298]](#footnote-298)، و مقاتل[[299]](#footnote-299) و ابوعبدالرحمن سلمی[[300]](#footnote-300) و دیگران نیز چنین نظری دارند.

* دليل تقدير روزانه چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩﴾ [الرحمن: 29].

«و او هر روز به شأن و کاری پردازد».

و در مستدرک امام حاکم از ابن عباسس روایت شده­است:

«إن مما خلق‌الله تعالی لوحاً محفوظاً من درة بيضاء دفتاه من ياقوتة حمراء قلمه نور وكتابه نور ينظر فيه كل يوم ثلاثمائة وستين نظرة أو مرة ففي كل نظرة منها يخلق ويرزق ويحيي ويميت ويعز ويذل؛ ويفعل ما يشاء فذلك قوله تعالی: **﴿**كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩**﴾** [الرحمن: 29]»[[301]](#footnote-301).

«یکی از مخلوقات الهی لوح محفوظ است که از گوهر سفید رنگ است. زمینه آن از یاقوت قرمز و قلمش نور و کتابش از نور است که خداوند روزانه 360 بار به آن نظر می‌افکند. در هر نظر افکندن خداوند فعلی از بابت خلق و رزق و زندگی و مرگ و عزت و ذلت انجام می­دهد و هر آنگونه که بخواهد می‌شود. این تفسیر این قول خداوند است که: ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩﴾ «هر روز او در کارى است».

و همه­ی این تقادیر تفصیل قدر اصلی مذکور یعنی همان تقدیر ازلی می‌باشند که شامل امر خداوند به قلم هنگام خلقتش است که در لوح محفوظ بنویسد. تفسیر ابن عباسب و ابن عمرب از این فرموده­ی الهی ﴿إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٢٩﴾ [الجاثية: 29]. «ما از آنچه مى‏کردید نسخه بر مى‏داشتیم»[[302]](#footnote-302) این است.

و همه‌ی این‌ها از علم الهی که صفت اوست، صادر می‌شود.

* اينكه مقادير خوشبخت يا بدبخت‌بودن قبلاً تعيين شده است، مقتضی چه چيزی است؟
* تمام کتاب‌های آسمانی و سنن پیامبران بر این مسأله متفقند که قدر الهی هیچ ممانعتی در انجام ندادن عمل ایجاد نمی‌کند و همچنین ایجاب اتکال نمی­نماید، بلکه بیشتر موجب تلاش و کوشش بر عمل صالح می‌گردد.

به همین دلیل هنگامی که پیامبر ج اصحابش را به تقدیر و خشک شدن قلم خبر می­داد، بعضی از آن‌ها می‌گفتند: آیا بر کتابمان [آنچه نوشته شده] توکل کنیم و از عمل دست بکشیم؟ می‌فرمود: «لا، اعملوا فکل ميسّر»[[303]](#footnote-303). «خیر، عمل صالح انجام دهید که هر کس به سمت آنچه برای او قرار داده شده است، در حرکت است». سپس این آیه را می­خواند: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥...﴾ [الليل: 5]. «اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت..»..

خداوند مقادیر را قرار داده و برای وقوع آن‌ها اسبابی را ترتیب نموده است و بدانچه بعنوان اسباب قرار داده است، حکیم و آگاه می‌باشد و تمام مخلوقاتش را برای آنچه که می‌خواهد، از امور دنیوی و اجور اخروی قرار داده و آماده نموده است. پس هرگاه بنده‌ای بداند که مصالح اخروی او مرتبط با اسبابی است و تنها بوسیله‌ی آن اسباب بدان می‌رسد، بیشترین سعی و کوشش حتی بالاتر از آنچه برای کسب معیشت در دنیا انجام می‌دهد، در به دست آوردن آن‌ها خواهد نمود. و قطعاً درک کرده است آن صحابی­ای که هنگامیکه احادیث قدر را شنید، گفت: تاکنون مانند الآن جهد و کوشش خود را مبذول نداشته­ام.

و پیامبر ج فرمود:

«احرص علی ما ينفعك واستعن بالله ولا تعجز»[[304]](#footnote-304).

«بر آنچه که به تو نفع می‌رساند، حریص باش و از خداوند طلب یاری کن و از انجام آن عاجز نباش».

و در جواب آن کس که به او عرض کرد:

أرأيت دواءً نتداوی به ورقی نسترقيها هل ترد من قدر الله شيئاً؟ قال: «هي من قدرالله»[[305]](#footnote-305).

«آیا دوایی که ما بدان مداوا می‌نمایم یا رقیه‌ای که آن را می‌خوانیم، قدر خداوند را رد می‌کند؟ فرمود: آن‌ها [دوا و رقیه] هم جز قدر هستند».

یعنی اینکه خداوند خیر و شر و اسباب را جزء قدر قرار داده است.

* دليل مرتبه سوم يعني ايمان به مشيت خداوند چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الإنسان: 30].

«و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست قطعا خدا داناى حکیم است».

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الکهف: 23- 24].

«و زنهار در مورد چیزى مگوى که من آن را فردا انجام خواهم داد \*مگر آنکه خدا بخواهد».

﴿مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٣٩﴾ [الأنعام: 39].

«هرکه را خدا بخواهد گمراهش مى‏گذارد و هرکه را بخواهد بر راه راست قرارش مى‏دهد».

﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ [النحل: 93].

«و اگر خدا مى‏خواست قطعا شما را امتى واحد قرار مى‏داد».

﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ﴾ [البقرة: 253].

«و اگر خدا مى‏خواست با یکدیگر جنگ نمى‏کردند».

﴿وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ﴾[محمد: 4].

«اگر خدا مى‏خواست از ایشان انتقام مى‏کشید».

﴿فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٦﴾ [البروج: 16].

«هرچه را بخواهد انجام مى‏دهد».

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [يس: 82].

«چون به چیزى اراده فرماید کارش این بس که مى‏گوید باش پس [بى‏درنگ] موجود مى‏شود».

﴿إِنَّمَا قَوۡلُنَا لِشَيۡءٍ إِذَآ أَرَدۡنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٤٠﴾ [النحل: 40].

«ما وقتى چیزى را اراده کنیم همین قدر به آن مى‏گوییم باش بى‏درنگ موجود مى‏شود».

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا﴾ [الأنعام: 125].

«پس کسى را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام مى‏گشاید و هرکه را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ مى‏گرداند».

و پیامبر ج فرمودند:

«قلوب العباد بين أصبعين من أصابع الرحمن كقلب واحد يصرفها كيف يشاء»[[306]](#footnote-306).

«قلب بندگان در بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان قرار دارد و به مثابه قلب واحدیست، هرگونه که خود بخواهد، آن را تغییر خواهد داد».

و آنگاه که در دشتی خواب بر آنان چیره شد، فرمودند: «إن الله تعالی قبض أرواحكم حين شاء وردها حين شاء»[[307]](#footnote-307). «خداوند هرگاه که بخواهد، ارواحتان را از شما می‌گیرد و هرگاه بخواهد، آن‌ها را به شما برمی‌گرداند».

و فرمودند: «اشفعوا تؤجروا ويقضي الله علی لسان رسوله ما شاء»[[308]](#footnote-308).

«همدیگر را یاری دهید تا مأجور شوید و خداوند آنچه را در مشیئت خود داشت بر زبان پیامبرش جاری ساخت».

و فرمودند: «لا تقولوا ما شاء الله وشاء فلان، ولكن قولوا: ما شاءالله وحده»[[309]](#footnote-309).

«نگویید اگر خدا و فلانی خواهند، بلکه بگویید اگر خداوند یگانه بخواهد».

و فرمودند: «من يرد الله تعالی به خيراً يفقهه في الدين»[[310]](#footnote-310).

«هر کس که خداوند بخواهد خیری به او برساند، او را در علوم دینی آگاهی می‌بخشد».

و فرمودند:«اذا أراد الله تعالی رحمة أمة قبض نبيها قبلها وإذا أراد الله هلكة أمة عذّبها ونبيها حي»[[311]](#footnote-311).

«هرگاه خداوند متعال بخواهد رحمتی بر امتی کند، قبل از آن پیامبر آن امت را می­میراندو هرگاه بخواهد امتی را هلاک کند، آن امت را عذاب می­دهد، درحالیکه پیامبرش زنده است».

* خداوند در كتابش و همچنين در سنت نبيش ج در زمينه‌ی صفات الهی آورده است كه همانا او محسنين[[312]](#footnote-312) (نيكوكاران) و متقين[[313]](#footnote-313) و صابران[[314]](#footnote-314) را دوست دارد و از کسانی که ايمان بياورند و عمل صالح انجام بدهند[[315]](#footnote-315) راضی می­شود و کافران[[316]](#footnote-316) و ظالمان[[317]](#footnote-317) را دوست ندارد و از آن دسته از بندگانش كه كفر نمايند، راضی نيست[[318]](#footnote-318) و فساد را نمی‌پذيرد[[319]](#footnote-319). اين درحالی است كه همه‌ی اين موارد تحت مشيت و اراده‌ی او صورت می‌گيرد و اگر او نخواهد، رخ نمی­دهد. و آنچه كه او اراده نكرده باشد، در ملک او صورت نمی‌پذيرد. پس چگونه است كه خداوند بدانچه كه خود دوست ندارد و از ‌آن راضی نيست، مشيئت‌اش تعلق می‌گيرد؟

بدانید که منظور از اراده که در نصوص آمده است، می­تواند دو چیز باشد:

* **اراده‌ی کونی قدری:** که همان مشیت است و ضرورتاً با محبت و رضایت همراه نیست. بلکه کفر و ایمان و طاعت و عصیان و مکروه و محبوب در آن وارد می‌شود و هیچکس نمی‌تواند از این اراده خارج ‌شود و نمی‌تواند از آن فرار کند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا﴾ [الأنعام: 125].

«پس کسى را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام مى‏گشاید و هرکه را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ مى‏گرداند».

﴿وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ﴾ [المائدة: 41].

«هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا براى او از دست تو چیزى برنمى‏آید اینانند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک گرداند».

* **اراده‌ی دینی شرعی:** اراده‌ایست مخصوص آنچه که خداوند بدان رضایت دارد و آن را دوست می‌دارد و بندگانش را بر مقتضیات آن امر و نهی نموده است که در این باره خود می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185].

«الله براى شما آسانى مى‏خواهد و براى شما دشوارى نمى‏خواهد».

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦﴾ [النساء: 26].

«الله، می‌خواهد (احکامش را) را برایتان بیان کند و شما را به سوی آداب ستوده‌ی پیشینیانتان (یعنی پیامبران) هدایت نماید و توبه‌ی شما را بپذیرد. و الله دانای حکیم است».

هیچ امری تحت این اراده صورت نمی‌گیرد، مگر اینکه ابتدا اراده کونی برآن قرار گیرد. پس اراده کونی و شرعی در حق مؤمنی که اطاعت الهی را انجام می‌دهد با همدیگرجمع می‌شوند، ولی در حق آن کس که فجور و معصیت می‌نماید، تنها اراده کونی صورت می‌گیرد.

خداوند بندگانش را عموماً به سمت رضایت و محبت خود دعوت نموده و هرکس از آن‌ها را که خود بخواهد، بر اجابت این دعوت هدایت می‌دهد.

﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥﴾ [يونس: 25].

«و الله [شما را] به سراى سلامت فرا مى‏خواند و هرکه را بخواهد به راه راست هدایت مى‏کند».

پس خداوند بلند مرتبه دعوت را عموم بخشیده اما هدایت را مختص به عده­ای که خود خواسته کرده است.

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ٣٠﴾ [النجم: 30].

«پروردگار تو خود به [حال] کسى که از راه او منحرف شده داناتر و او به کسى که راه یافته [نیز] آگاه‏تر است».

* دليل مرتبه چهارم از مراتب ايمان به قدر كه مرتبه خلق است، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢﴾ [الزمر: 62].

«خدا آفریدگار هر چیزى است و اوست که بر هر چیز نگهبان است».

﴿هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [فاطر: 3].

«آیا غیر از خدا آفریدگارى است که شما را از آسمان و زمین روزى دهد».

﴿هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ﴾ [لقمان: 11].

«این خلق خداست [اینک] به من نشان دهید کسانى که غیر از اویند چه آفریده‏اند».

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ﴾ [الروم: 40].

«خدا همان کسى است که شما را آفرید سپس به شما روزى بخشید آنگاه شما را مى‏میراند و پس از آن زنده مى‏گرداند آیا در میان شریکان شما کسى هست که کارى از این [قبیل] کند».

﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: 96].

«با اینکه خدا شما و آنچه را که برمى‏سازید آفریده است».

﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨﴾ [الشمس: 7- 8].

«سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکارى و پرهیزگارى‏اش را به آن الهام کرد».

﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِيۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ١٧٨﴾ [الأعراف: 178].

«هر که را خدا هدایت کند او راه‏یافته است و کسانى را که گمراه نماید آنان خود زیانکارانند».

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ﴾ [الحجرات: 7].

«لیکن خدا ایمان را براى شما دوست‏داشتنى گردانید و آن را در دل‌هاى شما بیاراست و کفر و پلیدکارى و سرکشى را در نظرتان ناخوشایند ساخت».

و حذیفهس از پیامبر ج روایت نموده است که فرمود: «إن الله يصنع كل صانع وصنعته»[[320]](#footnote-320).

«همانا خداوند هم انجام دهنده­ی کاری­ و هم خود آن کار را آفریده است».

و فرمود:

«اللهم آت نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها إنك أنت وليها ومولاها»[[321]](#footnote-321).

«خداوندا نفس من را تقوا و تزکیه ببخش که همانا تو بهترین تزکیه کنندگانی و تو بهترین ولی و مولای آن هستی».

* معنی اينكه پيامبر ج خطاب به خداوند می‌فرمايد: «تمام انواع خير در دستان تو قرار دارد و شر به سوی تو راه ندارد»[[322]](#footnote-322) چيست؟ درحالی كه خداوند خالق تمام اشياء است؟
* این سخن به این معنی است که افعال الهی از جنبه اتصاف بر خداوند همه خیر محض است و در صدور افعال الهی شری وجود ندارد. یعنی شری از خداوند صادر نمی‌شود زیرا که همانا خداوند حاکم عادل است و تمام افعالش دارای حکمت و عدل است. عدل نیز مقتضی قرار دادن هر چیز در سر جای شایسته آن است که خداوند به آن آگاه است و شری که در اعمال وجود دارد، از جنبه‌ی اضافه به عبد است که آنچه باعث به هلاکت رفتن او می‌شود، به خود او تعلق دارد و نیز نتیجه­ا‌ی برابر و موافق با آن است که خود کسب کرده است.

همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠﴾ [الشوری: 30].

«و هر[گونه] مصیبتى به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیارى درمى‏گذرد».

﴿وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُواْ هُمُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٧٦﴾ [الزخرف: 76].

«و ما بر ایشان ستم نکردیم بلکه خود ستمکار بودند».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ ٱلنَّاسَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٤٤﴾ [يونس: 44].

«خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمى‏کند لیکن مردم خود بر خویشتن ستم مى‏کنند».

* آيا بندگان در اعمالی كه بدان‌ها می‌رسد، قدرت و مشيتی دارند؟
* بله بندگان بر انجام اعمالشان دارای قدرت کافی و مشیت و اراده می­باشند و این افعال حقیقتاً به آن‌ها اضافه می‌شود و بر حسب اعمالشان مکلف می‌شوند و بر آن اعمال، ثواب یا عقاب مترتب می‌گردد.

خداوند جز در حد توان بندگان، آن‌ها را مکلف نمی‌کند و این مسئله را در کتاب و سنت برای بندگانش ثابت کرده است و آن‌ها را بدان وصف کرده است. لیکن جز بر آنچه که خداوند آن‌ را مقدور نماید، قدرت و توانایی انجام آن را نمی‌یابند و تا خداوند چیزی را نخواهد، بندگانش آن را نخواهند توانست و تا خداوند آن‌ها را فاعل و انجام دهنده­ی کاری قرار ندهد، نمی‌توانندآنفعل را انجام دهند. همانگونه که در نصوص مربوط به مشیئت و اراده­ی خلق کردن آورده شد. پس همانطور که اگر خداوند نخواهد خودشان بوجود نمی­آیند، اگر خداوند نخواهد افعالشان هم بوجود نمی­آیند. پس قدرت و مشیت و اراده و افعال آن‌ها تابع قدرت، مشیت و اراده و فعل الهی است. چونکه همو خالق آن‌ها و خالق قدرت و مشیت و اراده و فعل ‌آن‌هاست. اما مشیت و اراده و قدرت و فعل آن‌ها عین مشیت و اراده و قدرت و فعل او نیست، همانگونه که آن‌ها همانند او نیستند و خداوند از این امر بری و برتر است. پس افعال بندگان مخلوق خداوند هستند و قائم و لائق (چسبیده) و مضاف حقیقی به بندگان می‌باشد و این امور از آثار افعال الهی است که قائم و لائق و اضافه حقیقی به خداوند است. پس خداوند فاعل حقیقی است. و بندگان منفعل (تأثیرپذیر) حقیقی‌اند و خداوند هدایت‌دهنده‌ی حقیقی و بندگان هدایت شدگان حقیقی‌اند. به همین دلیل است که این افعال به بندگان و خداوند اضافه می‌شوند. همانگونه که خود می‌فرماید:

﴿وَمَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ﴾ [الإسراء: 97].

«و هرکه را خدا هدایت کند او رهیافته است».

پس اضافه­ی «**هدایت دادن**» برای خداوند اضافه‌ای حقیقی است و اضافه «**هدایت یافتن**» و راهنمایی برای بنده حقیقی است و همانگونه که هادی همان مهتدی نیست پس «**هدایت**» نیز همان «**اهتداء**» نمی‌باشد. همینگونه است که خداوند هر کس را که بخواهد، حقیقتاً گمراه می‌کند و بنده نیز حقیقتاً گمراه می‌گردد. تمام تصرفات خداوند در بندگانش اینگونه است. پس هر کس که فعل و انفعال (تأثیر گذاشتن و تأثیرپذیری) را به خداوند نسبت دهد، کفر نموده است و هر کس که آن‌ها را به بنده نسبت دهد، نیز کافر است. اما هر کس فعل را به خالق و انفعال را به مخلوق به صورت حقیقی نسبت دهد، مؤمن است.

* جواب كسی كه می‌گويد: آيا در قدرت خدا ممکن نيست که همه­ی بندگانش را مؤمنِ هدايت ‌يافته و مطيع قرار دهد؟ باتوجه به اينکه خداوند شرعاً (طبق اراده­ی شرعی) اين کار را دوست دارد.
* بله او قادر بر آن است.

همانگونه که خود می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ [المائدة: 48].

«و اگر خدا مى‏خواستشما را یک امت قرار مى‏داد».

﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ جَمِيعًاۚ﴾ [يونس: 99].

«و اگر پروردگار تو مى‏خواست قطعا هرکه در زمین است همه­ی آن‌ها یکسر ایمان مى‏آوردند».

اما افعالی را که خداوند در حق آنان انجام می‌دهد، مقتضی حکمت و مقتضی ربوبیت و الوهیت و اسماء وصفات اوست.

کسی که بگوید چرا عده­ای از بندگان خداوند مطیع و عده­ای دیگر عاصی هستند، مانند سخن کسی است که بگوید:

چرا «الضارالنافع» «ضرررساننده و نفع‌رساننده» و «المعطي المانع» «دهنده و مانع آن» و «الخافض الرافع» «پایین‌آورنده و بالابرنده» و «المنعم المنتقم» «نعمت‌دهنده و انتقام‌گیرنده» جزء اسماء الهی هستند؟

از آنجا که افعال خداوند مقتضی اسماء و آثار صفات او می­باشند، اعتراض بر افعال او اعتراض بر اسماء و صفات و بلکه بر ربوبیت و الوهیت اوست.

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢ لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبياء: 22- 23].

«اگر در آن‌ها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانى [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباه مى‏شد پس منزه است‏خداوند پروردگار عرش از آنچه وصف مى‏کنند. خداوند برای کارهایی که می­کند مورد بازخواست قرار نمی­گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می­گیرند».

* ايمان به قدر در دين چه منزلتی دارد؟
* همانگونه که ایمان به مسبب بودن اسباب برای رسیدن به خیر و دفع شر، نظام و اساس شرع است، ایمان به قدر هم نظام توحید است و دین جز برای آن کس که ایمان به قدر دارد و امر شرع را انجام می‌دهد، سامان نمی‌یابد و مستقیم نمی‌گردد. همانگونه که پیامبر ج به ایمان به قدر اقرار نمود و به کسی که به او گفت: «آیا به کتاب توکل نکنیم و عمل را رها کنیم» فرمود: «اعملوا فكل ميسر لما خلق له»[[323]](#footnote-323) «عمل کنید که هر کس به سمت آنچه برای آن خلق شده است، حرکت می­کند».

هرکس به بهانه­ی اینکه قدر الهی با شرع منافات دارد، آن را نفی کند، علم و قدرت الهی را تعطیل نموده و بنده را خالق مستقل افعالش قرار داده است و خالق دیگری را همراه خداوند قرار داده است و بلکه ثابت نموده است که تمام مخلوقات خود خالقند[[324]](#footnote-324) و هر کس با احتجاج به شرع برای محاربه با قدر آن را اثبات کرد و قدرت و اختیار بندگان را که خداوند بر آن‌ها قرار داده و برحسب آن، بر آن‌ها تکلیف نموده است، انکار نمود، به گمان اینکه خداوند بندگانش را بیش از توان مکلف نموده و این تکلیف مانند مکلف کردن فرد نابینا به علامت گذاری مصحف[[325]](#footnote-325) است، همانا به خداوند ظلم نسبت داده است و امام و پیشوای او در این زمینه ابلیس ملعون است که گفت: ﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١٦﴾ [الأعراف: 16].

«گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندى من هم براى [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست».

اما مؤمنان حقیقی به قدر چه خیر و چه شر و به اینکه خداوند خالق آن است، ایمان می‌آورند. و امر و نهی شرع را فرمانبرداری می‌کنند و مخفیانه یا آشکار آن را تنفیذ می‌نمایند و معتقدند که ضلالت و هدایت بدست خداوند است که هر کس را بخواهد، با فضل خود، هدایت و هر کس را بخواهد، به خاطر عدل خود او را گمراه می­کند و او به اینکه فضل و عدل خود را کجا قرار دهد، آگاهتر است.

﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ٣٠﴾ [النجم: 30].

«پروردگار تو خود به [حال] کسى که از راه او منحرف شده داناتر و او به کسى که راه یافته [نیز] آگاه‏تر است».

این فعل خداوند حکمت فوق‌ العاده و ادله­ی روشنی دارد و ثواب و عقاب او بر فعل یا ترک عملی شرعی صورت می‌گیرد نه بر قدر. اما بندگانمؤمن به هنگام دچار شدن به مصیبتی، با قدر بر آن صبر می‌گیرند و هرگاه که بر حسنه‌ای توفیق یافتند، حق را به صاحبش می‌دهند، می‌گویند:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ﴾ [الأعراف: 43].

«ستایش خدایى را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبرى نمى‏کرد ما خود هدایت نمى‏یافتیم».

و نه مانند فاجری[[326]](#footnote-326) که می‌گوید:

﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ﴾ [القصص: 78].

«[قارون] گفت من این‌ها را در نتیجه دانش خود یافته‏ام».

و هرگاه که دچار سیئه‌ای می‌شوند، مانند پدر و مادر اول خود می‌گویند:

﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [الأعراف: 23].

«پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایى و به ما رحم نکنى مسلما از زیانکاران خواهیم بود».

و مانند شیطان نمی‌گویند:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي﴾ [الحجر: 39].

«پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختى».

و هرگاه مصیبتی بر آن‌ها وارد شد، می‌گویند:

﴿قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ [البقرة: 156].

«می­گویند ما از آن خدا هستیم و به سوى او باز مى‏گردیم».

و مانند کافران نمی‌گویند:

﴿وَقَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ إِذَا ضَرَبُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ كَانُواْ غُزّٗى لَّوۡ كَانُواْ عِندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِيَجۡعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسۡرَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ١٥٦﴾ [آل عمران: 156].

«و به برادرانشان هنگامى که به سفر رفته [و در سفر مردند] و یا جهادگر شدند [و کشته شدند] گفتند اگر نزد ما [مانده] بودند نمى‏مردند و کشته نمى‏شدند [شما چنین سخنانى مگویید] تا خدا آن را در دلهایشان حسرتى قرار دهد و خدا[ست که] زنده مى‏کند و مى‏میراند و خدا[ست که] به آنچه مى‏کنید بیناست».

* ايمان چند شعبه دارد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ [البقرة: 177].

«نیکوکارى آن نیست که روى خود را به سوى مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکى آن است که کسى به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانى] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‏ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپاى دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختى و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانى که راست گفته‏اند و آنان همان پرهیزگارانند».

و پیامبر ج فرمود: «الإيمان بضع وستون» وفي رواية: «بضع وسبعون شعبة فأعلاها قول لا إله إلا الله وأدناها إماطة الأذی عن الطريق والحياء شعبة من الإيمان»[[327]](#footnote-327).

«ایمان شست و چند شعبه دارد و در روایتی هفتاد و چند شعبه دارد که برترین آن‌ها گفتن لااله‌الاالله است و کمترین آن‌ها برداشتن مانعی از سر راه است و حیاء نیز شعبه‌ای از شعب ایمان می‌باشد».

* علما اين شعبه‌ها را چگونه تفسير می‌كنند؟
* عده‌ای از شارحان احادیث این شعبه‌ها را برشمرده‌اند و تصانیفی در این زمینه نگاشته‌اند و آن‌ها را کامل و شامل آورده‌اند. اما دانستن تعداد آن‌ها شرط صحت ایمان نیست، بلکه ایمان مجمل به آن‌ها کافی است و این امر در کتاب و سنت نیامده است و بر بنده اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی و تصدیق اخبار آورده شده در این دو واجب است. و در اینصورت شعبه‌های ایمان کامل را کامل کرده است و آنچه در شعبه‌ها آورده شده است، حقاً جزء ایمان است. ولی گفتن اینکه آیا منظور پیامبر ج از این حدیث قطعاً این موارد بوده است، احتیاج به وقوف دارد.
* خلاصه آنچه را كه علما برشمرده‌اند، بياور.
* ابن حجر[[328]](#footnote-328) در فتح‌الباری[[329]](#footnote-329) آنچه را که ابن حبان[[330]](#footnote-330) آورده است، به صورت خلاصه ذکر نموده: این شعبه‌ها شامل **اعمال قلب، اعمال زبان** و **اعمال بدن** است.

**اعمال قلب:** به معنی اعمال اعتقادی و نیتی است که شامل 24 خصلت است:

ایمان به خداوند که ایمان بذات الله و صفات و توحید او.

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«چیزى همانند او نیست و اوست‏شنواى بینا».

و اعتقاد به اینکه غیر او حادث و مخلوق است و ایمان به ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران و خیر و شرِ قدر و ایمان به رستاخیز.

در این باب مسایل دیگری وارد می‌شود، از جمله:

مسأله قبر، بعث، حشر، حساب، میزان، صراط، بهشت، دوزخ، محبت الهی و محبت و کینه در راه خداوند، و محبت پیامبر ج و بزرگ داشتن او.

نیز صلوات بر پیامبر ج و تبعیت از سنت او و اخلاص و ترک ریا و نفاق، توبه و خوف و رجا و شکر و وفا و صبر و رضا به قضای الهی و توکل و رحمت و تواضع، احترام به بزرگتر و شفقت بر کوچکتر و ترک کبر و غرور، ترک حسد و کینه و غضب.

**اعمال زبان:** که شامل هفت خصلت است:

تلفظ به شهادتین و توحید، تلاوت قرآن، یادگیری و یاددادن علوم، دعا، ذکر، استغفار و پرهیز از لغو و سخنان بی‌ارزش.

**اعمال بدن:** که شامل 38 خصلت می‌شود:

بعضی از آن‌ها متعلق به خود شخص است که 15 خصلت می‌باشند:

طهارت ظاهری و حکمی، اطعام مساکین، اکرام مهمان، روزه فرض و سنت، اعتکاف، راز و نیاز شب قدر، حج، عمره، طواف، هجرت و خروج بخاطر دین که در آن هجرت از دار کفر نیز وارد می‌شود. وفای به نذر، ترجیح ایمان بر دیگر خواسته­ها، اداء کفارات.

برخی از آن‌ها متعلق به اتباع فرد است که 6 خصلت می‌باشند:

پاکدامنی با ازدواج، اداء حقوق خانواده، نیکی به پدر و مادر، پرهیز از قطع حقوق والدین، تربیت فرزندان، صله رحم، اطاعت سید و ارباب، نرمی با غلام.

برخی از آنان متعلق به عام مردم است که 17 خصلت است:

امارت عادلانه، پیروی از جماعت مسلمانان، طاعت اولی‌الامر، صلح انداختن بین مردم، جنگ با خوارج و اهل بغی، همکاری بر کار نیک، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود، جهاد، رباط (مرزبانی) و اداء امانت، اداء خمس، قرض و وفاء به آن، احترام به همسایه، حسن معامله، به دست آوردن مال از طریق حلال، انفاق مال در حق مستضعفان، پرهیز از اسراف و تبذیر، جواب سلام، جواب عطسه‌کننده، پرهیز از ضرررسانی به مردم، اجتناب از لهو، برداشتن اسباب اذیت از سر راه مردم.

مجموع این خصائص 69 خصلت است که می‌توان تعداد آن‌ها را با تفکیک خصلت‌های دوگانه به 77 رسانید. والله اعلم.

فصل چهارم: احسان

مرتبه­ی سوم: احسان

* دليل احسان در كتاب و سنت چيست؟
* ادله‌ی آن فراوانند، از جمله:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٩٥﴾ [البقرة: 195].

«و نیکى کنید که خدا نیکوکاران را دوست مى‏دارد».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: 128].

«در حقیقت خدا با کسانى است که پروا داشته‏اند و [با] کسانى [است] که آن‌ها نیکوکارند».

﴿۞وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾

[لقمان: 22].

«و هرکس خود را در حالى که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعا در ریسمان استوارترى چنگ درزده».

﴿۞لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ﴾ [يونس: 26].

«براى کسانى که کار نیکو کرده‏اند نیکویى [بهشت] از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند».

﴿هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ ٦٠﴾ [الرحمن: 60].

«مگر پاداش احسان جز احسان است».

و پیامبر ج می‌فرماید: «إن الله كتب الإحسان علی كل شيء»[[331]](#footnote-331).

«همانا خداوند احسان را در هر چیز واجب گردانیده است».

و فرمود ج: «نِعِمَّا للمَمْلُوكِ أنُ يُتَوفَّى؛ يُحسِنُ عِبادَة الله وصحَابَةَ سيِّدِِهِ، نِعِمَّا له»[[332]](#footnote-332).

«بهترین امر برای بنده و غلام این است که عبادت خداوند را به نحو احسن ادا نموده و صحبت سیدش را کامل گردانیده باشد».

* احسان در عبادت به چه معناست؟
* پیامبر ج در حدیث جبرئیل آن را تفسیر نموده است آنگاه که جبرئیل از او پرسید:

فأخبرني عن الإحسان؟ قال: «أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك»[[333]](#footnote-333).

«مرا از احسان آگاهی ده، فرمود: به این معنی است که آنگونه خداوند را عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر اینکه تو او را نمی‌بینی همانا او تو را می‌بیند».

پیامبر ج روشن ساخته است که احسان دارای دو مرتبه متفاوت است:

**مرتبه­ی اول و مرتبه­ی عالی­تر:** عبادت خداوند به نحوی که آنگونه بدانی که او را می‌بینی. این همان مقام مشاهده است که عبارت است از عمل بنده به مقتضای مشاهده­ی قلبی پروردگار، به این معنی که قلب انسان به نور ایمان روشن و بصیرت او در شناخت و عرفان پروردگار، نافذ گردد تا اینکه غیبیات را مانند آنچه عیان است، قبول کند. این حقیقت مقام احسان است.

**مرتبه دوم:** مقام مراقبت به این صورت که بنده بر مبنای استحضار رؤیت الهی در نفس و قلب خود و آگاهی از خداوند و نزدیک بودن او، عبادت خدای را به جای آورد. پس هرگاه این را در اعمالش حاضر کرد و برمقتضای آن عمل نمود، برای خداوند اخلاص یافته است. به این دلیل که استحضار این مقام در عبادت مانع از التفات به غیر او می‌شود.

بر حسب بصیرت شخص این دو مقام تفاوت می‌یابند.

* ضد ايمان چيست؟
* ضد ایمان، کفر است و همانند ایمان، کفر نیز اصل و شعبه‌هایی دارد، و قبلاً گفته شد که اصل ایمان تصدیق اقرارگونه‌ایست که مستلزم اطاعت و انقیاد بدنی می­باشد.

اصل کفر نیز جحود و انکار و سرپیچی نشأت­گرفته از استکبار و معصیت است. طاعات و عبادات جملگی شعب ایمان هستند، به همین دلیل است که آن‌ها را ایمان می‌نامند و معاصی جملگی شعب کفر هستند، به همین علت است که آن‌ها را کفر می‌گویند.

کفر بر دو نوع است:

**کفر اکبر**: که فرد را به کلی از ایمان خارج می‌کند و عبارت ازکفری اعتقادی است که منافی قول قلب و عمل قلب یا یکی از آن‌هاست.

**کفر اصغر**: که کمال ایمان را نفی می‌کند و آن را به طور کلی زایل نمی‌گرداند. اصطلاح کفر عملی نیز بر آن اطلاق می‌شود. چونکه تناقضی با قول یا عمل قلب ندارد و مستلزم آن نیست.

* چگونگی منافات كلی كفر اعتقادی با ايمان را توضيح دهيد و آنچه را كه به صورت مجمل بيان شد، به صورت مفصل شرح دهيد.
* گفته شد که ایمان شامل قول و عمل است. یعنی قول قلب و قول زبان و عمل قلب و عمل جوارح. قول قلب که تصدیق است و قول زبان که تلفظ به حکم اسلام و شهادتین می‌باشد. عمل قلب، نیز نیت و اخلاص و عمل جوارح، فرمانبرداری در انجام اطاعت می‌باشد.

هرگاه که این چهار مرتبه زایل شد، ایمان از بین می‌رود و اگر تصدیق قلبی از بین رود، بقیه­ی مراتب نیز فایده‌ای ندارد و تصدیق قلبی شرط انعقاد و نافع بودن ایمان است. نمونه شخصی که قول قلب خود را از دست داده­باشد، کسی است که اسماء و صفات خداوند و پیام پیامبران و کتب آسمانی را تکذیب کند و اگر عمل قلب از بین برود، ولی هنوز تصدیق وجود داشته باشد، اهل سنت بر این امر اجماع دارند که ایمان در این حالت کاملاً از بین می‌رود. چون که تصدیق[[334]](#footnote-334) بدون وجود عمل قلب که شامل محبت و فرمانبرداریست، بی‌فایده است. همانگونه که به ابلیس، فرعون و قوم او و یهود و مشرکین فایده‌ای نرساند در حالی که آن‌ها به صدق پیامبران معتقد بودند و مخفیانه و آشکارا آن را اعلان می‌کردند و می‌گفتند که او دروغگو نیست و لیکن ما به دنبال او نمی‌رویم و به او ایمان نمی‌آوریم.

باب دوم

فصل اول: کفر

کفر و اقسام آن

* كفر اكبر چند قسم است؟
* از آنچه گفته شد، می‌فهمیم که کفر اکبر چهار[[335]](#footnote-335) قسم است:
* **کفر جهل و تکذیب**
* **کفر جحود و انکار**
* **کفر سرکشی و استکبار**
* **کفر دورویی و نفاق.**
* كفر جهل و تكذيب چيست؟
* تکذیبی که در فرد، هم بصورت ظاهری و هم باطنی دیده شود و این تکذیب از جهل او به دین نشأت گرفته باشد، کفر تکذیب است. همانند کفر اکثر مشرکان قریش و امت‌های قبلی که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلۡكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرۡسَلۡنَا بِهِۦ رُسُلَنَاۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٧٠﴾ [غافر: 70].

«کسانى که کتاب [خدا] و آنچه را که فرستادگان خود را بدان گسیل داشته‏ایم تکذیب کرده‏اند به زودى خواهند دانست».

﴿وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: 199].

«و از نادانان رخ برتاب».

﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُمۡ يُوزَعُونَ ٨٣ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبۡتُم بِ‍َٔايَٰتِي وَلَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا أَمَّاذَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨٤﴾ [النمل: 83- 84].

«و آن روز که از هر امتى گروهى از کسانى را که آیات ما را تکذیب کرده‏اند محشور مى‏گردانیم پس آنان نگاه داشته مى‏شوند تا همه به هم بپیوندند. تا چون [همه­ی کافران] بیایند [خدا] مى‏فرماید آیا نشانه‏هاى مرا به دروغ گرفتید و حال آنکه از نظر علم بدانها احاطه نداشتید آیا [در طول حیات] چه مى‏کردید».

﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥۚ﴾ [يونس: 39].

«بلکه چیزى را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است».

* كفر جحود و انكار چيست؟
* اگر فرد باطناً حق را شناخته و بدان علم داشته باشد، اما آن را کتمان کند و در ظاهر از آن پیروی ننماید، کفر او کفر جحود و انکار است. مانند کفر فرعون و قوم او به موسی÷ و کفر یهود به محمد ج.

خداوند درباره‌ی فرعون و قومش می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ﴾ [النمل: 14].

«و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت از روى ظلم و تکبر آن را انکار کردند».

و خداوند درباره­ی یهود می­فرماید:

﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ﴾ [البقرة: 89].

«ولى همین که آنچه [که اوصافش] را مى‏شناختند برایشان آمد انکارش کردند».

﴿وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٤٦﴾ [البقرة: 146].

«و مسلما گروهى از ایشان حقیقت را نهفته مى‏دارند و خودشان [هم] مى‏دانند».

* كفر عناد و استكبار چيست؟
* عدم اطاعت و فرمانبرداری برای حق در صورتی که ظاهراً بدان اقرار نموده و علناً حق بودن آن را اعلام می‌کند همانند کفر ابلیس که خداوند درباره­ی او می‌فرماید:

﴿إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ [البقرة: 34].

«پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند».

و ابلیس امر خداوند را مبتنی بر سجده رفتن برای آدم جحد و انکار نمی‌کرد بلکه آن را حق می‌پنداشت ولی بر آن اعتراض می‌نمود و در حکیمانه و عادلانه بودن آن طعن می‌زد و می‌گفت:

﴿ءَأَسۡجُدُ لِمَنۡ خَلَقۡتَ طِينٗا ٦١﴾ [الإسراء: 61].

«آیا براى کسى که از گل آفریدى سجده کنم».

﴿لَمۡ أَكُن لِّأَسۡجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقۡتَهُۥ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٣٣﴾ [الحجر: 33].

«من آن نیستم که براى بشرى که او را از گلى خشک از گلى سیاه و بدبو آفریده‏اى سجده کنم».

﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ١٢﴾ [الأعراف: 12].

«من از او بهترم مرا از آتشى آفریدى و او را از گل آفریدى».

* كفر نفاق چيست؟
* عمل وانقیاد و پیروی ظاهری اما بدون تصدیق قلبی که به صورت ریاء برای مردم صورت می‌گیرد، کفر نفاق است. مانند کفر عبدالله بن اُبَی[[336]](#footnote-336) و طرفداران او که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠﴾ إلی قوله: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٠﴾ [البقرة: 8-20].

«و برخى از مردم مى‏گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‏ایم ولى گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ مى‏بازند ولى جز بر خویشتن نیرنگ نمى‏زنند و نمى‏فهمند. در دل‌هایشان مرضى است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزاى] آنچه به دروغ می­گفتند عذابى دردناک [در پیش] خواهند داشت». تا آنجا که می­فرماید: «خدا بر همه چیز تواناست».

و آیاتی دیگر.

* كفر اصغر يا كفر عملی كه خروج از اسلام را در پی ندارد، چيست؟
* تمام معصیت‌هایی که شارع برآن‌ها اسم کفر را آورده، در حالی که اسم ایمان را از فاعل آن‌ها نفی ننموده است، کفر اصغر می­باشد.

مانند اینکه پیامبر ج می‌فرماید:

«لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»[[337]](#footnote-337).

«بعد از من با کشتن و گردن زدن همدیگر کافر نشوید».

و می‌فرماید:

«سباب المسلم فسوق وقتاله كفر»[[338]](#footnote-338).

«فحش و ناسزا گفتن به مؤمن فسق و کشتن او کفر است».

پیامبر ج بر کشتن مسلمان توسط دیگر مسلمانان لفظ کفر و بر قاتل مسلمانان لفظ کفار را آورده است. در حالیکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ﴾ [الحجرات: 9].

«و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید».

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 10].

«در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید».

خداوند در بین مسلمانانی که با همدیگر قتال می­کنند، قائل به «برادری ایمانی» می­باشد. پس بدیهی است که اصل ایمان را از آن‌ها نفی ننموده است.

در آیه‌ی قصاص نیز خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ﴾ [البقرة: 178].

«هر کس که از جانب برادر [دینى]اش [یعنى ولى مقتول] چیزى [از حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولى مقتول] به طور پسندیده پیروى کند و با [رعایت] احسان [خونبها را] به او بپردازد».

در این آیه نیز اخوت اسلامی برای قاتل و خانواده مقتول ثابت شده­است.

همچنین پیامبر **ج** می‌فرماید:

«لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن، ولا يسرق حين يسرق وهو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشربها وهو مؤمن»[[339]](#footnote-339). «زناکار در حین ارتکاب زنا و سارق در حین سرقت و شراب‌خوار در حین شرب خمر مؤمن نیستند».

و در حدیث ابوذر[[340]](#footnote-340) آمده که پیامبر ج فرمود:

«ما من عبد قال لا إله إلا الله ثم مات علی ذلك إلا دخل الجنة». قلت: وإن زني وإن سرق؟ قال: «وإن زني وإن سرق ثلاثاً، ثم قال في الرابعة: علی رغم أنف أبي‌ذر»[[341]](#footnote-341).

و در صحیحین نیز از ابوذر غفاریس روایت شده­است که پیغمبر فرمود: «هر بنده‌ای که لااله‌الاالله را گفته و بر آن بمیرد، وارد بهشت می‌شود. [ابوذر می‌گوید] گفتم: هرچند که زنا و سرقت هم کرده باشد؟ [پیامبر در جواب] فرمود: بله هرچند که زنا وسرقت هم نموده باشد. سه بار این مطلب را تکرار فرمودند. و مرتبه­ی چهارم فرمودند: اینچنین خواهد بود علی رغم خاک آلود بودن بینی اباذر[کنایه بر خلاف میل اباذر]».

این احادیث دلالت می‌کند بر اینکه ایمان به صورت کلی از زناکار وسارق و شرابخوار زایل نگشته است. زیرا که فرموده­ی پیامبر­ ج مبنی بر اینکه این افراد وارد بهشت می­شوند، نشان می­دهد که با ارتکاب این گناهان اصلایمان از آن‌ها زایل نمی‌گردد. برداشت فوق نیز برگرفته از این مطلب است که غیر از مؤمنان کس دیگری وارد بهشت نمی‌شود. منظور پیامبر ج از این احادیث اشاره به نقصان ایمان و از دست رفتن کمال آن است. و تنها هنگامی بنده با انجام این معاصی کافر می‌شود که انجام آن‌ها را حلال و جایز بداند. چون که در این حال عمل و اعتقاد فرد مستلزم تکذیب قرآن و پیامبر در مسأله­ی تحریم و تحلیل است تا جائیکه حتی اگر آن‌ها را هم انجام ندهد و فقط معتقد به حلال بودن آن‌ها باشد، باز هم دچار کفر اکبر گشته است. والله أعلم.

* چطور می‌توان گفته كه سجده بر بت، توهين به قرآن، ناسزاگويی به پيامبر ج و استهزا به دين و اينگونه موارد جزء كفر ظاهری و عملی هستند و باعث خروج فرد از دين اسلام می‌گردند درصورتی كه گفته شد كه كفر عملی شخصی را از اسلام خارج نمی‌كند، جواب چيست؟
* باید بدانیم که این اعمال و آنچه در این سیاق انجام شود، فقط به این دلیل به آن‌ها لفظ «کفر عملی» اطلاق می‌شود که ظاهراً و عملاً انجام می‌گیرد. اما این اعمال تا هنگامیکه عمل قلب از جمله نیت و اخلاص و محبت و انقیاد از بین نرفته باشد، صورت نمی‌پذیرند. پس این گونه اعمال هرچند که ظاهراً و عملاً صورت می‌گیرند، اما مستلزم کفر اعتقادی هستند و جز از منافقی که از دین خارج شده است یا معاندی که تمرد و سرکشی نموده است، سرنمی‌زنند و آیا چیزی غیر از این باعث شد که کفار در غزوه تبوک آن کلمات کفرآمیز را بر زبان جاری کنند.

خداوند می­فرماید: ﴿قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُواْۚ﴾ [التوبة: 74].

«در حالى که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‏اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند».

در حالیکه هرگاه از آن‌ها می‌پرسیدی می‌گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ﴾ [التوبة: 65].

«می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم».

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ﴾ [التوبة: 65- 66].

«بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می­گیرید؟. عذر و بهانه نیاورید؛ به راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده­اید».

و نام بردن کفر اصغر به کفر عملی به صورت مطلق جایز نیست بلکه حمل آن بر کفر عملی محض جایز است که مستلزم اعتقاد به کفر و مناقض قول و عمل قلب نیست.

* ظلم و فسق و نفاق بر چند دسته تقسيم می‌شوند؟
* هرکدام از این‌ها بر دو دسته تقسیم می‌شوند:
* **اکبر**: که این دسته همان کفر اکبر است.
* **اصغر**: که کمتر از کفر است.
* مثال هر كدام از انواع ظلم (اصغر و اكبر) چيست؟
* نمونه­ی«ظلم اکبر» آن است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [يونس: 106].

«و به جاى خدا چیزى را که سود و زیانى به تو نمى‏رساند مخوان که اگر چنین کنى در آن صورت قطعا از جمله ستمکارانى».

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13].

«به راستى شرک، ستمى بزرگ است».

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائدة: 72].

«هرکس به خدا شرک آورد قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و براى ستمکاران یاورانى نیست».

و نمونه­ی «ظلم اصغر» آن که خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥ﴾ [الطلاق: 1].

«و از الله، پروردگارتان بترسید آنان را از خانه‏هایشان بیرون مکنید و بیرون نروند مگر آنکه مرتکب کار زشت آشکارى شده باشند این است احکام الهى و هر کس از مقررات خدا [پاى] فراتر نهد قطعا به خودش ستم کرده است».

﴿وَلَا تُمۡسِكُوهُنَّ ضِرَارٗا لِّتَعۡتَدُواْۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥ﴾ [البقرة: 231].

«و[لى] آنان را براى [آزار و] زیان رساندن [به ایشان] نگاه مدارید تا [به حقوقشان] تعدى کنید و هرکس چنین کند قطعا بر خود ستم نموده است».

* نمونه‌ی فسق اكبر و اصغر چيست؟
* **«فسق اکبر»** مانند آنچه که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٦٧﴾ [التوبة: 67].

«در حقیقت این منافقانند که فاسقند».

﴿إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓ﴾ [الکهف: 50].

«پس [همه] جز ابلیس سجده کردند؛ که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید».

﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعۡمَلُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَٰسِقِينَ ٧٤﴾

[الأنبياء: 74].

«و او را از آن شهرى که [مردمش] کارهاى پلید [جنسى] مى‏کردند نجات دادیم به راستى آن‌ها گروه بد و منحرفى بودند».

و «**فسق اصغر**» مانند آیاتی که خداوند درباره­ی کسی که زنی را قذف نموده باشد، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [النور: 4].

«و هیچگاه شهادتى از آن‌ها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند».

ومی­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَٰدِمِينَ ٦﴾ [الحجرات: 6].

«اى کسانی که ایمان آورده‏اید اگر فاسقى برایتان خبرى آورد نیک وارسى کنید مبادا به نادانى گروهى را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‏اید پشیمان شوید».

روایت است که در مورد ولید بن عقبه[[342]](#footnote-342) نازل شده است.

* نمونه‌ی نفاق اكبر و نفاق اصغر چيست؟
* آنچه که در آیات اول سوره‌ی بقره آمده است نمونه‌ی «نفاق اکبر» است و اینکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾ [النساء: 142].

«منافقان با خدا نیرنگ مى‏کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد».

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ١٤٥﴾ [النساء: 145].

«آرى منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز براى آنان یاورى نخواهى یافت».

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: 1].

«چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهى مى‏دهیم که تو واقعا پیامبر خدایى و خدا [هم] مى‏داند که تو واقعا پیامبر او هستى و خدا گواهى مى‏دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند».

و نمونه‌ی نفاق اصغر حدیث نبوی است که می‌فرماید:

**«آية المنافق ثلاث إذا حدّث كذب وإذا وعد أخلف وإذا ائتمن خان**»**[[343]](#footnote-343).**

«نشانه‌های منافق سه دسته‌اند: هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، هر وقت که وعده دهد، خلف وعدهمی‌کند و آنگاه که امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‌کند».

و یا حدیث «أربع من كن فيه كان منافقًا..»[[344]](#footnote-344). الحديث.

«اگر چهار صفت در فردی باشند، منافق است..».

مباحثی پیرامون احکام سحر و ساحر

* سحر و ساحری در اسلام چه حكمی دارد؟

سحر حقیقت دارد و تحقق می‌پذیرد و تأثیر آن بر اساس اراده­ی کونی خداوند است. همانگونه که خود می‌فرماید: ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: 102].

«[ولى] آن‌ها از آن دو [فرشته] چیزهایى مى‏آموختند که به وسیله­ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هرچند بدون فرمان خدا نمى‏توانستند به وسیله آن به احدى زیان برسانند».

و نیز تأثیر گذاری آن در احادیث صحیحی[[345]](#footnote-345) ثابت شده است.

اگر سحری که ساحر اعمال نموده است، از القائات شیاطین باشد، مانند آنچه نص آیه­ی فوق بر آن اشاره دارد، آن فرد کافر می‌شود.

زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

«با اینکه آن دو [فرشته] هیچکس را تعلیم [سحر] نمى‏کردند مگر آنکه [قبلا به او] مى‏گفتند ما [وسیله] آزمایشى [براى شما] هستیم پس زنهار کافر نشوى».

﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

«و مسلّماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته (و آن را پیشه‌ی خویشتن ساخته‌اند) اگر می‌دانستند (و علم و دانشی می‌داشتند)».

* حد ساحر چيست؟

ترمذی از جندب[[346]](#footnote-346)**س** روایت می‌کند که رسول الله **ج** فرمود:

«حد الساحر ضربه بالسيف».

«حد ساحر کشتن و گردن زدن او با شمشیر است»[[347]](#footnote-347).

عمل بر این مبنا به خاطر آنچه از اصحاب و اهل علم دیده شده است، صورت می‌گیرد. این سخن، گفته مالک‌بن انس[[348]](#footnote-348) است.

امام شافعی[[349]](#footnote-349) نیز در این باره می‌فرماید:

«إنما يقتل الساحر إذا كان يعمل من سحره ما يبلغ الكفر فأما إذا عمل دون الكفر فلم ير عليه قتلاً». «اگر عملی که ساحر انجام دهد، به حد کفر برسد، آن ساحر کافر است و باید کشته شود. اما اگر عمل او کمتر از کفر باشد، کشتن او جایز نیست».

و در احادیث و روایات ثابت است که عمر و عبدالله پسر او و حفصه دخترش[[350]](#footnote-350) و عثمان ‌بن عفان[[351]](#footnote-351) و جندب ‌بن عبدالله و جندب ‌بن کعب[[352]](#footnote-352) و قیس بن سعد[[353]](#footnote-353) و←

→ عمر بن عبدالعزیز[[354]](#footnote-354) و احمد و ابوحنیفه[[355]](#footnote-355) و غیره حکم به قتل ساحر داده‌اند و یا ساحرانی را کشته‌اند.

* نُشره[[356]](#footnote-356) چيست و حكم آن در اسلام چگونه است؟
* نُشره شامل از بین بردن تأثیر سحر از مسحور است. اگر این عمل (از بین بردن تأثیر سحر) بوسیله­ی سحر دیگری از جنس همان سحر یا غیر آن باشد، جزء اعمال شیطان[[357]](#footnote-357) است و همان حکم سحر را دارد. اما اگر به وسیله‌ی رقیه و دستاویزهای شرعی باشد[[358]](#footnote-358)، اشکالی ندارد.
* رقيه­ی مشروع چيست؟
* رقیه­‌ایست که برآمده از کتاب مبارک الهی و سنت مطهر نبوی و به زبان عربی باشد و آن فردی که رقیه را انجام می‌دهد و آنکه در حق او رقیه خوانده می‌شود، معتقد باشد که تأثیر تنها به اذن الهی[[359]](#footnote-359) است. جبرئیل[[360]](#footnote-360) برای پیامبر ج رقیه خوانده است و در بین اصحاب[[361]](#footnote-361) رقیه بسیار زیاد بوده است و پیامبر ج بر رقیه برای اصحاب تقریر نموده و بلکه آن‌ها را به رقیه­­خوانی در بعضی از امراض امر کرده[[362]](#footnote-362) و اجرت گرفتن بر رقیه را جایز دانسته است. همه­ی این موارد در صحیحین آمده است.
* رقيه­ی منع شده و ناجايز چيست؟
* رقیه­‌ایست که در کتاب و سنت نبوده و به زبان عربی نباشد، بلکه جزء اعمال شیطان و ابزار او باشد. این رقیه وسیله‌ای است برای نزدیکی به شیطان، بدانچه که او دوست دارد. همانند کارهایی که بسیاری از دجالان و شعبده‌بازان و خرافه‌پردازان در این زمینه انجام می‌دهند. در این زمینه کسانی هستند که از کتب هیکل و طلسم مانند شمس‌المعارف و شموس‌ الانوار و... استفاده می‌کنند و این‌ها از جمله اعمالیست که دشمنان اسلام آن را در دین وارد ساخته‌اند و نه جزء دین است و نه جزء علوم[[363]](#footnote-363) آن، همچنان که در شرح کتاب «سلم‌الوصول» آورده‌ایم.
* حكم انواع آويزه مانند مهره چشم زخم و بازوبند، و پارچه‌هايی كه به عنوان تبرک بسته می‌شود چيست؟
* پیامبر ج فرمودند: «من علق شيئاً وكل إليه»[[364]](#footnote-364).

«هرکس آویزه­ی ببندد، (از توکل بر خداوند بازمانده) بدان آویزه موکول می­گردد».

پیامبر ج در بعضی از سفرهایش کسانی را می‌فرستاد تا آنچه از انواع این آویزها را که به گردن حیوانات انداخته‌اند، از بین برند[[365]](#footnote-365). همچنین فرموده است که:«إن الرقی والتمائم والتولة شرك»[[366]](#footnote-366).

«همانا رقیه و مهره­های چشم زخم و تِوْلَه جزء شرک است».

و في رواية: «من تعلق تميمة فقد أشرك»[[367]](#footnote-367).

و می‌فرماید: «هرکس مهره‌ای را به خود بیاویزد مرتکب شرک شده است».

و به کسی که در دست او حلقه‌ای دیده بود، فرمود: «این چیست؟ جواب داد از طرف واهنه است. فرمود: «انزعها فإنها لا تزيدك إلا وهناً فإنك لو مت وهي عليك ما أفلحت أبداً»[[368]](#footnote-368).

«آن را دور بیانداز که جز از وهن و سستی و ذلت چیز دیگری برای تو به دنبال نمی‌آورد و اگر بر آن بمیری، هیچگاه فلاح و رستگاری نمی‌یابی».

و حذیفه[[369]](#footnote-369)س، پارچه­ی تبرکی را از دست شخصی درآورد در حالیکه آیه‌ی زیر را می‌خواند.

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [يوسف: 106].

«و بیشترشان به خدا ایمان نمى‏آورند جز اینکه [با او چیزى را] شریک مى‏گیرند»[[370]](#footnote-370).

همچنین سعید بن جیبرس می‌فرماید: «من قطع تميمة من إنسان كان كعدل رقبة»[[371]](#footnote-371).

«هرکس مهره‌ای را از دست کسی قطع کند، ثواب آن مانند آزاد کردن برده‌ایست».

* اگر آويزه از قرآن باشد، حكم آن چيست؟
* عده‌ای از سلف[[372]](#footnote-372) به آن اجازه داده‌اند. ولی بیشتر آن‌ها از این گونه آویزها نیزمنع نموده‌اند. مانند عبدالله بن عُکیم[[373]](#footnote-373)س، عبدالله بن عمروب[[374]](#footnote-374) و عبدالله بن مسعودس و یاران او.

رعایت این رأی اولی‌تر است. چون که نهی از آویز عمومی است و هیچ حدیث مرفوعی در این زمینه نیامده است که آن را تخصیص دهد. همچنین برای اینکه قرآن از اهانت بدور باشد، بهتر است این کار انجام نگیرد. زیرا که غالباً در حال غیر طهارت این وسایل حمل می‌شود. نیز تا بهانه­ای برای آویزان نمودن غیر قرآن نشود. همچنین برای اینکه سد ذریعه‌ای شود، بر اعتقاد به آنچه که از آن تحذیر گشته است و قلوب را به غیر خداوند وابسته نگرداند. مخصوصاً در این زمان این تحذیر شدیدتر است. والله اعلم.

از جمله­ی شرک: کهانت و تنجیم و طلب باران از ستارگان و بدشگونی

* حكم كهانت در اسلام چيست؟
* کاهن[[375]](#footnote-375) از جمله­ی طواغیت است و جزء اولیاء شیطان به حساب می‌آید. که برخی از آن‌ها بر برخی دیگر وحی و الهام می­نمایند. همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢﴾ [الأنعام: 121].

«و در خفا ‏شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه مى‏کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعا شما هم مشرکید».

شیاطین بر کاهنان نازل می‌گردند و کلمه‌ای را که از آسمان‌ها دزدیده‌اند و خود صدها کلمه دیگر را به دروغ بر آن بسته‌اند، به آن‌ها القاء می‌کنند.

همانگونه که خدا می­فرماید: ﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ٢٢٢ يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ ٢٢٣﴾ [الشعراء: 221-223].

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسى فرود مى‏آیند. بر هر دروغزن گناهکارى فرود مى‏آیند. که [دزدانه] گوش فرا مى‏دارند و بیشترشان دروغگویند».

پیامبر ج در حدیث وحی می‌فرماید: «فيسمعها ومسترق السمع هكذا بعضه فوق بعض فيلقيها إلی من تحته ثم يلقيها الآخر إلی من تحته حتی يلقيها علی لسان‌الساحر أو الكاهن فربما أدركه الشهاب قبل أن يلقيها وربما ألقاها قبل أن يدركه فيكذب معها مائة كذبة...»[[376]](#footnote-376) الحديث.

«شیطانی که استراق سمع می‌کند، کلمه­ای را می‌شنود و به دیگری که پایین‌تر از او قرار دارد، القا می‌کند. او هم همین‌ کار را ادامه می­دهد، تا به ساحر و کاهن می‌رسد. گاهی شهابی از آسمان بر آن فرد نازل می‌شود و قبل از اینکه مطلب او به زمین برسد، شهاب به او برخورد می‌کند. گاهی نیز قبل از برخورد شهاب، کلمه را به شیطان زمینی می‌رساند و صدها دروغ دیگر را برآن می‌افزاید..». حدیث در صحیح بخاری به صورت کامل آمده است.

از این جمله می‌توان به فال ماسه و فال ریگ اشاره کرد.

* حكم كسی كه كاهنی را تصديق كند، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65].

«بگو هرکه در آسمان‌ها و زمین است جز الله غیب را نمى‏دانند».

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: 59].

«کلیدهاى غیب تنها نزد اوست جز او [کسى] آن را نمى‏داند».

﴿أَمۡ عِندَهُمُ ٱلۡغَيۡبُ فَهُمۡ يَكۡتُبُونَ ٤٧﴾ [القلم: 47].

«یا [علم] غیب پیش آنهاست و آن‌ها مى‏نویسند».

﴿أَعِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡغَيۡبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ ٣٥﴾ [النجم: 35].

«آیا علم غیب پیش اوست و او مى‏بیند».

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾ [البقرة: 216].

«و خدا مى‏داند و شما نمى‏دانید».

و نیز پیامبر ج فرمودند: «من أتی عرافاً أو كاهناً فصدقه بما يقول فقد كفر بما أنزل علی محمد ج».[[377]](#footnote-377) «کسی که عرّافی یا کاهنی را در آنچه که می‌گوید، تصدیق کند، بر آن امری که بر محمد نازل شده است، کافر می‌گردد».

و فرمودند:

«من أتی عرافاً فسأله عن شيء فصدقه لم تقبل له صلاة أربعين يوماً»[[378]](#footnote-378).

«کسی که نزد عرّافی رود و از او چیزی بپرسد و جواب او را تصدیق نماید، نماز چهل روز او قبول واقع نمی‌گردد».

* حكم جادوگری و تنجيم چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ﴾ [الأنعام: 97].

«و اوست کسى که ستارگان را براى شما قرار داده تا به وسیله آن‌ها در تاریکی‌هاى خشکى و دریا راه یابید».

﴿وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ﴾ [الملک: 5].

«و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایى زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [= قواى مزاحم] گردانیدیم».

﴿وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ﴾ [النحل: 12].

«و ستارگان به فرمان او مسخر شده‏اند».

و پیامبر ج می‌فرماید: «من اقتبس شعبة من‌النجوم فقد اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد»[[379]](#footnote-379).

«کسی که به شعبه‌ای از نجوم بپردازد، همانا به شعبه‌ای از سحر پرداخته است و هر قدر به جادوی خود اضافه نماید، بر سحرش افزوده است».

و پیامبر ج می‌فرماید:

«إنما أخاف علی أمتي التصديق بالنجوم والتكذيب بالقدر وحيف الأئمة»[[380]](#footnote-380).

«همانا بر امتم از صحیح دانستن ستاره­خوانی کاهنان و دروغ شمردن قدر و بی­عدالتی امامان و پیشوایان می­ترسم».

ابن‌عباسب درباره‌ی قومی که حروف ابجد را می‌نوشتند و به وسیله­ی آن‌ها به تنجیم می‌پرداختند، فرمود: «ما أری من فعل ذلك له عند الله من خلاق»[[381]](#footnote-381).

«در آنچه این قوم انجام می‌دهند، خیری در نزد خداوند نمی‌بینم».

قتاده نیز می‌فرماید: «خلق الله هذه النجوم لثلاث؛ زينة للسماء ورجوماً للشياطين وعلامات يهتدی بها فمن تأول فيها غير ذلك فقد أخطأ حظه وضاع نصيبه وتكلف ما لا علم له به»[[382]](#footnote-382).

«خداوند ستارگان را برای سه منظور آفرید:

* تا زینتی برای آسمان باشند.
* وسیله‌ای برای رجم و طرد شیاطین باشند.
* و علاماتی باشند که مایه‌ی هدایت انسان‌ها می‌گردند. هرکس برای غیر از این سه منظور از آن‌ها استفاده کند و آن‌ها را بر غیر این سه هدف، تأویلاتی دیگر نماید، همانا به خطا رفته و سهمش را از دست داده و بر آنچه بدان علم ندارد، تکلیف نموده است».
* طلب باران به وسيله‌ی ستارگان و برج‌های فلكی (استسقاء بأنواء) در اسلام چه حكمی دارد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [الواقعة: 82].

«و تنها نصیب خود را در تکذیب [آن] قرار مى‏دهید».

و پیامبر ج فرمود: «أربع في أمتي من أمر الجاهلية لا يتركونهن: الفخر بالإحساب والطعن في الأنساب والإستسقاء بالأنواء والنياحة»[[383]](#footnote-383).

«چهار چیز در امت من وجود دارد که جزء امور جاهلیت هستند، ولی آن‌ها را ترک نمی‌کنند: افتخار به نژاد و تبار، طعن و بدگویی از آباء و اجداد دیگران، طلب باران از ستارگان و نوحه‌خوانی بر اموات».

و پیامبر ج فرمودند:

«قال الله تعالی: أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر فأما من قال: مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بی كافر بالكوكب، وأما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا فذلك كافر بی مؤمن بالكوكب»[[384]](#footnote-384). «خداوند می‌فرماید: برخی از بندگانم به من مؤمن و برخی نیز کافر شده‌اند. اما کسی که بگوید خداوند با فضل و رحمت خویش بر ما باران، بارانید، او به من ایمان دارد و به ستارگان کافر شده است و اگر بگوید، فلان ستاره باعث بارش بر ما شد، به آن ستاره ایمان آورده و به من کافر گشته است».

* حكم طيره (بدفالی، بدشگونی و بديُمنی) و آنچه باعث از بين رفتن آن می‌شود، چيست؟

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الأعراف: 131].

«آگاه باشید که [سرچشمه] بدشگونى آنان تنها نزد خداست».

و پیامبر **ج** نیز فرمود: «لا عدوی ولا طيرة ولا هامة ولا صفر»[[385]](#footnote-385).

**«نه واگیری بیماری (بدون توجیه علمی و پزشکی و براساس خرافات) و نه بدشگونی و نه هامه(پرنده­ای که شبانه می­گردد و حاوی روحی است که در دنیا قصاص خویش را از دشمنش نگرفته، همینک می‌خواهد قصاص کند) و نه شوم ماه صفر هیچکدام در اسلام صحیح نیست»**.

«الطيرة شرك، الطيرة شرك»[[386]](#footnote-386).

«بدشگونی جزء شرک است». دوبار آن را فرمودند.

ابن­مسعودس فرمود: «هریک از ما دارای افکار و خیالاتی است، اما با توکل بر خداوند این افکار از ذهن او خارج می‌شوند»[[387]](#footnote-387).

پیامبر **ج** فرمود: «إنما الطيرة ما أمضاك أو ردك»[[388]](#footnote-388).

**«همانا بدشگونی نه تو را به پیش ­برد و نه تو را باز­گرداند»**.

و امام احمد از عبدالله بن عمرو**ب** روایت می‌کند که پیامبر **ج** فرمود:

«من ردته الطیرة عن حاجته فقد أشرك» قالوا فما كفارة ذلك؟ قال: «أن تقول اللهم لاخير إلا خيرك ولاطير إلا طيرك ولا إله غيرك»[[389]](#footnote-389).

«هرکس که بدشگونی او را از انجام امری دور کند، مرتکب شرک شده است. گفتند کفاره‌ی آن چیست؟ فرمود اینکه بگویی: خداوندا غیر از آنچه تو آن را خیر و درست می‌دانی، خیر دیگری وجود ندارد و غیر از آنچه تو آن را دارای یمن می‌دانی، یمن و شگون دیگری نیست و هیچ خدایی غیر از تو وجود ندارد».

حکم زخم چشم زدن

* حكم زخم‌چشم زدن (چشم‌زخم) چيست؟
* پیامبر ج فرمود: «العين حق»[[390]](#footnote-390).

«چشم‌زخم حقیقت، و وجود دارد».

و نیز هنگامی که کنیزی را دید که ناراحتی در چهره‌اش هویدا بود، فرمود:

«استرقوا لها فإن بها النظرة»[[391]](#footnote-391).

«بر این کنیز رقیه‌ای بخوانید، چون که چشم‌زخمی در او به کار رفته است».

عایشهل می‌فرماید: «أمرني النبي **ج** أو أمر النبي **ج** أن يسترقي من العين»[[392]](#footnote-392).

«پیامبر ج مرا امر کرد که برای دفع بلای چشم، رقیه بخوانم».

احادیث دیگری در این زمینه وجود دارد که زخم چشم جز بإذن خداوند اثر نمی‌کند.

بسیاری از علمای سلف[[393]](#footnote-393) آیه زیر را به چشم زخم معنی نموده‌اند:

﴿وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ﴾ [القلم: 51].

«آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزى نمانده بود که تو را چشم بزنند».

فصل دوم: گناه

اقسام گناه و کفاره­ی آنها

* معاصی به چند دسته تقسيم می‌شوند؟
* به دو دسته تقسیم می‌شوند:

**صغایر** که همان سیئات هستند و **کبائر** که همان موبقات (هلاک­کنندگان) می­باشند.

* كفاره سيئات چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ٣١﴾ [النساء: 31].

«اگر از گناهان بزرگى که از آن[ها] نهى شده‏اید دورى گزینید بدی‌هاى شما را از شما مى‌زداییم و شما را در جایگاهى ارجمند درمى‏آوریم».

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: 114].

«همانا خوبی‌ها بدی‌ها را از میان مى‏برد».

خداوند ما را آگاه نموده است که با اجتناب از کبائر و نیز با انجام حسنات، سیئات را از بین می‌برد. همچنان که در حدیث آمده است:

«واتبع السيئة الحسنة تمحها»[[394]](#footnote-394).

«به دنبال هر سیئه‌ای حسنه‌ای انجام بده که آن را از بین می‌برد».

همچنین در احادیث صحیحی آمده است که ریختن آب وضو از اعضای بدن، گام برداشتن به سمت مسجد[[395]](#footnote-395)، نمازهای پنجگانه‌، نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر، رمضان تا رمضان[[396]](#footnote-396) سال دیگر، شب زنده­داری در رمضان[[397]](#footnote-397) و در شب قدر[[398]](#footnote-398)، روزه­ی روز عاشورا[[399]](#footnote-399)، و عبادات دیگری موجب کفاره­ی خطا و سیئات می‌گردند. اما در اکثر این احادیث پرهیز از انجام کبائر آورده شده است، که حمل بر این می‌شود که اجتناب از کبائر شرط پاک شدن صغائر است.

* كبائر چيستند؟
* در اقوال صحابهش و تابعین معیارهایی برای شناخت کبائر وجود دارد.

گفته شده است که: «کبیره شامل گناهی است که حدی بر آن مترتب می‌گردد».

و نیز:

«هر گناهی که به دنبال آن در نصوص **لعنت**، **غضب**، **آتش دوزخ**، یا هر عقوبه­ی دیگری آورده شده باشد، کبیره است».

و گفته شده که: «هر گناهی که فاعل آن با انجام آن گناه به دین بی‌توجهی کند و باعث بی‌مبالاتی او به دین گردد و خشیت او را از خداوند بکاهد، کبیره است».

در این زمینه اقوال دیگری نیز آمده است.

در احادیث بسیاری، از گناهان به عنوان کبیره نام برده شده‌اند. هرچند که دارای درجات و مراتب متفاوتی است. بعضی از آن‌ها «کفراکبر» است. مانند شرک و سحر.

برخی از اکبرکبائر هستند، مانند قتل نفس، فرار از میدان جهاد و صحنه­ی قتال، رباخواری، خوردن مال یتیم به ناحق، شهادت و سخن دروغ، تهمت زنا به زن شوهردار که پاک و بی­گناه است، شرابخواری، عقوق والدین[[400]](#footnote-400) و...

ابن‌عباسب می‌فرماید: «هي إلی السبعين أقرب منها إلی السبع»[[401]](#footnote-401).

«شماره این گناهان به هفتاد عدد می­رسد».

فقط با شمارش گناهانی که لفظ کبیره بر آن‌ها اطلاق شده است، به هفتاد کبیره می‌رسیم، پس در صورتی که تمام آنچه را که وعید شدیدی در کتاب یا سنت بر آن وارد شده است، دنبال کنیم، حقیقتاً به عدد بیشتری خواهیم رسید[[402]](#footnote-402).

* كفاره‌ی همه‌ی گناهان چه صغيره و چه كبيره چيست؟
* با توبه نصوح می‌توان از این گناهان پاک شد، خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [التحريم: 8].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید به درگاه خدا توبه‏اى راستین کنید امید است که پروردگارتان بدی‌هایتان را از شما بزداید و شما را به باغ‌هایى که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است درآورد».

و لفظ «**عسی**» یعنی «**امید است**». همانا این فعل ازطرف خداوند محقق گشته است (یعنی یقینا خداوند باتوبه­ی نصوح ما را می­بخشد) آنجا که خداوند می­فرماید:

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾ [الفرقان: 70].

«مگر کسى که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل مى‏کند».

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: 135-136].

«و آنان که چون کار زشتى کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد مى‏آورند و براى گناهان‌شان آمرزش مى‏خواهند و چه کسى جز خدا گناهان را مى‏آمرزد و بر آنچه مرتکب شده‏اند با آنکه مى‏دانند [که گناه است] پافشارى نمى‏کنند. آنان پاداششان آمرزشى از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایى است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست».

و پیامبر ج می‌فرماید: «التوبة تجب ما قبلها»[[403]](#footnote-403).

«توبه ماقبلش را از بین می­برد».

**همچنین می­فرماید:** «لله أفرح بتوبة عبده من رجل نزل منزلاً وبه مهلكة ومعه راحلته عليها طعامه وشرابه فوضع رأسه فنام نومة فاستيقظ وقد ذهبت راحلته حتی اشتد عليه الحر والعطش أو ما شاء الله قال: أرجع إلی مكاني فرجع فنام نومة ثم رفع رأسه فإذا راحلته عنده»[[404]](#footnote-404).

«خوشحالی خداوند از توبه بنده‌اش به درگاه او بیشتر است از خوشحالی کسی که به منطقه­ی سخت و صعبی برود و شتری با توشه به همراه داشته باشد، اما در حالیکه خوابیده است، شترش گم شود. بعد از مدتی جستجو، تشنگی و گرما، با ناامیدی در همان جای اول بخوابد. اما در حالی بیدار شود، که شترش بر بالین او حاضر شده باشد».

* توبه­ی نصوح چيست؟
* توبه‌ایست صادقانه که سه امر مهم در آن وجود داشته باشد:

1. **دست کشیدن از گناه و ترک کلی آن.**
2. **پشیمانی از اینکه مرتکب گناه شده است.**
3. **عزم و تصمیم بر اینکه هیچگاه آن گناه را انجام ندهد.**

و اگر در حین ارتکاب گناه به مسلمانی ظلم نموده است بر حسب امکان از او حلالیت بطلبد. چون که اگر در دنیا از او حلالیت نطلبد، در روز آخرت آن فرد حق خود را از او طلب می‌کند و بلاشک بر او قصاص صورت می‌گیرد و جزء ظلمی است که خداوند هیچ ذره‌ای از آن را ترک نمی‌کند.

پیامبر ج می‌فرماید:

«من کان عنده لأخيه مظلمة فليتحلل منه اليوم قبل ألا يکون دينار ولا درهم، إن کان له حسنات أخذ من حسناته وإلا أخذ من سيئات أخيه فطرحت عليه»[[405]](#footnote-405).

«اگر از کسی بر گردن یکی از شما حقی است، از او حلالیت بجویید، قبل از اینکه روزی برسد که دینار و درهمی نداشته باشد، در ازای حلالیت به او بدهد. در آن روز اگر حسنه‌ای داشته باشد، به طلبکار داده می‌شود و در غیر اینصورت از سیئات طلبکار گرفته و به سیئات او اضافه می‌شود».

* آدميزاد تا چه وقت فرصت توبه كردن دارد؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ١٧﴾ [النساء: 17].

«توبه نزد خداوند تنها براى کسانى است که از روى نادانى مرتکب گناه مى‏شوند سپس به زودى توبه مى‏کنند اینانند که خدا توبه‏شان را مى‏پذیرد و خداوند داناى حکیم است».

اصحاب رسول الله ج بر این معنی که هر امری چه عمد و چه غیر عمد که موجب معصیت الهی شوداز روی جهالت است، اجماع دارند.

و پیامبر ج می‌فرماید: «إن الله يقبل توبة العبد ما لم يُغَرغِر»[[406]](#footnote-406).

«خداوند توبه بنده‌اش را تا قبل از غرغره (حالت احتضار مرگ) قبول می‌کند».

این معنی در احادیث فراوانی آورده شده است.

اما هر آینه که ملائکه­ی مرگ را مشاهده کرد و روح او از سینه‌اش خارج و به حلق او رسید و نفس او به غرغره و خرخر افتاد، توبه او قبول نمی‌شود و دیگر نجات و خلاصی وجود ندارد:

﴿وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٖ ٣﴾ [ص: 3].

«و[لى] دیگر مجال گریز نبود».

و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء: 18].

«و توبه کسانى که گناه مى‏کنند تا وقتى که مرگ یکى از ایشان دررسد مى‏گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست».

* با توجه به عمر زمين، توبه، چه وقت پذيرفته نمی‌گردد؟

خداوند می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ١٥٨﴾ [الأنعام: 158].

«روزى که پاره‏اى از نشانه‏هاى پروردگارت [پدید] آید کسى که قبلا ایمان نیاورده یا خیرى در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمى‏بخشد بگو منتظر باشید که ما [هم] منتظریم».

و در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ج فرمودند:

«لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فإذا طلعت ورآها الناس آمنوا أجمعين وذلك حين لا ينفع نفساً إيمانها»[[407]](#footnote-407).

«تا خورشید از مغرب طلوع نکند، روز قیامت نخواهد آمد و هرگاه که از مغرب طلوع کرد و مردم آن را دیدند، جملگی ایمان می‌آورند و لیکن در آن حال توبه و ایمان هیچکس قبول واقع نمی‌‌شود».

در معانی این حدیث جمعی از اصحاب احادیث دیگری روایت کرده‌اند که در کتب معتبر حدیث موجود است. صفوان بن عسالس از پیامبر خدا ج روایت می‌کند که فرمود:

«إن الله فتح باباً قبل المغرب عرضه سبعين عاماً للتوبة لا يغلق حتی تطلع الشمس منه»[[408]](#footnote-408).

«همانا خداوند دری را از مغرب برای توبه بازکرده است و عرض آن هفتاد سال است و آن را نمی‌بندد تا اینکه خورشید از آنجا طلوع می‌کند».

* حكم آن دسته از موحدينی كه بر كبيره اصرار ورزيده‌اند و مرتباً آن را انجام داده‌اند و در اين حال (قبل از توبه) فوت كرده‌اند، چيست؟
* خداوند می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: 47].

«ترازوهاى داد را در روز رستاخیز مى‏نهیم پس هیچکس [در] چیزى ستم نمى‏بیند و اگر [عمل] هموزن دانه خردلى باشد آن را مى‏آوریم و کافى است که ما حسابرس باشیم».

﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّۚ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٨ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَظۡلِمُونَ ٩﴾ [الأعراف: 8- 9].

«و در آن روز سنجش [اعمال] درست است پس هر کس میزان­هاى [عمل] او گران باشد آنان خود رستگارانند. و هر کس میزان‌هاى [عمل] او سبک باشد پس آنانند که به خود زیان زده‏اند چرا که به آیات ما ستم کرده‏اند».

﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا وَمَا عَمِلَتۡ مِن سُوٓءٖ تَوَدُّ لَوۡ أَنَّ بَيۡنَهَا وَبَيۡنَهُۥٓ أَمَدَۢا بَعِيدٗاۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٣٠﴾ [آل عمران: 30].

«روزى که هر کسى آنچه کار نیک به جاى آورده و آنچه بدى مرتکب شده حاضر شده مى‌یابد و آرزو مى‏کند کاش میان او و آن [کارهاى بد] فاصله‏اى دور بود و خداوند شما را از [کیفر] خود مى‏ترساند و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است».

﴿۞يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١١١﴾ [النحل: 111].

«[یاد کن] روزى را که هرکس مى‏آید [و] از خود دفاع مى‏کند و هرکس به آنچه کرده بى‌کم و کاست پاداش مى‏یابد و بر آنان ستم نمى‏رود».

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ [البقرة: 281].

«و بترسید از روزى که در آن‏، به سوى خدا بازگردانده مى‏شوید، سپس به هر کسى (پاداش‏) آنچه به دست آورده‏، تمام داده شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمى‏گیرند».

﴿يَوۡمَئِذٖ يَصۡدُرُ ٱلنَّاسُ أَشۡتَاتٗا لِّيُرَوۡاْ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٦ فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: 6- 8].

«آن روز مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هرکه هموزن ذره‏اى نیکى کند [نتیجه] آن را خواهد دید. و هرکه هموزن ذره‏اى بدى کند [نتیجه] آن را خواهد دید».

و پیامبر ج می‌فرماید:

«من نوقش الحساب عذب» فقالت له عائشةل: أليس يقول ‌الله **﴿**فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨**﴾** [الإنشقاق: 8]، قال: «بلی إنما ذلك العرض، ولكن من نوقش الحساب عذب»[[409]](#footnote-409).

«هرکس در حساب روز قیامت مورد مناقشه و جدال قرار گیرد [کنایه از اینکه حسابش طولانی گردد]، عذاب داده می‌شود. عایشهل از ایشان پرسید مگر خداوند نمی‌فرماید:

**﴿**فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨**﴾** [الإنشقاق: 8].

«به حسابی آسان (آن هم فقط با عرضه‌ی اعمالش به او) محاسبه می‌شود».

فرمودند: بلی، ولی این مورد گشایش آن امرست از سوی خدا [کنایه از کوتاهی حساب]. اما آن کسی که در محاسبه مورد مناقشه و جدال قرار گیرد، عذاب داده می‌شود».

و در نصوصی که درباره­ی حشر، احوال روز قیامت، میزان، انتشار نامه­ی اعمال عرض، حساب، صراط، و شفاعات و... آورده شد، معلوم گشت که احوال مردم بر حسب آنچه در دنیا از همدیگر متفاوت بوده‌اند، در قیامت نیز مراتب متفاوتی دارد. و به مراتب، سابقین، مقتصدین و ظالمین (ظالم لنفسه) تقسیم می‌شوند.

شایان ذکر است که آنچه از آیات قرآنی و احادیث نبوی استخراج می‌گردد و سلف صالح امت و نیز نسل اول اصحاب و تابعین و ائمه­ی اهل تفسیر یا اهل حدیث بر آن هستند، این است که موحدین معصیت­کار بر سه دسته‌اند:

**دسته اول:** کسانی که حسنات آنان از سیئاتشان بیشتر است. آنان بدون دخول به جهنم وارد بهشت می‌گردند.

**دسته دوم:** دسته‌ای که حسنات و سیئاتشان برابر است و سیئات آنان مانع ورودشان به بهشت و حسنات‌شان مانع سوختن‌شان در جهنم می‌شود. اینان همان اصحاب اعراف هستند که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید که به هر اندازه که خداوند بخواهد بین بهشت و جهنم باقی می­مانند وسپس به آنان اجازه ورود به بهشت داده می‌شود همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَبَيۡنَهُمَا حِجَابٞۚ وَعَلَى ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٞ يَعۡرِفُونَ كُلَّۢا بِسِيمَىٰهُمۡۚ وَنَادَوۡاْ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡۚ لَمۡ يَدۡخُلُوهَا وَهُمۡ يَطۡمَعُونَ ٤٦ ۞وَإِذَا صُرِفَتۡ أَبۡصَٰرُهُمۡ تِلۡقَآءَ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٧﴾ إلی قوله: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٤٩﴾ [الأعراف: 46- 49].

«و میان آن دو [گروه] حایلى است و بر اعراف مردانى هستند که هریک [از آن دو دسته] را از سیمایشان مى‏شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده و[لى] [بدان] امید دارند آواز مى‏دهند که سلام بر شما. و چون چشمانشان به سوى دوزخیان گردانیده شود مى‏گویند پروردگارا ما را در زمره گروه ستمکاران قرار مده» تا آنجا که می­فرماید: «به بهشت درآیید نه بیمى بر شماست و نه اندوهگین مى‏شوید».

**دسته سوم:** گروهی که دارای اصل توحید و اصل ایمان هستند، ولیکن در حالی خداوند را ملاقات می‌کنند که بر انجام کبائر اصرار داشته‌اند و سیئات آنان از حسناتشان بیشتر است. اینان کسانی هستند که به اندازه‌ی گناهانشان وارد جهنم می‌شوند. برخی از آنان آتش جهنم تا قوزک پا و برخی تا نصف ساق پا برخی دیگر تا زانو می‌رسد و حتی کسانی از آنان هستند که غیر از سجده‌گاه (پیشانی) آنان هیچ قسمت دیگری از بدنشان از عذاب آتش در امان نیست.این طبقه کسانی هستند که خداوند به پیامبر ج و سایر انبیاء و اولیاء و ملائکه اجازه می‌دهد که در حق آنان شفاعت کنند. پس هر بار دسته‌ای از آنان از جهنم خارج می‌شوند تا اینکه کسانی که به اندازه‌ی وزن دینار و یا نصف دینار و یا ذره‌ای ایمان در قلبشان جای دارد[[410]](#footnote-410)، از دوزخ خارج شده و به بهشت می‌رود تا جائیکه شافعان از خداوند می‌خواهند که همه­ی اهل توحید را از جهنم خارج کند، حتی اگر عمل کمی هم انجام داده باشد و این امر از طرف خداوند صورتمی­گیرد. ولی هر کس که ایمان بیشتری داشته و گناهان کمتری از او سر زده باشد، عذاب کمتری می‌بیند و زودتر از جهنم خارج می‌گردد و برعکس.

پیامبر ج فرمودند: «من قال لا إله إلاالله نفعته يوماً من الدهر يصيبه قبل ذلك ما أصابه»[[411]](#footnote-411).

«کسی که لاإله­إلا­الله را (با رعایت شروط و مقتضیات آن) گفته باشد روزی از روزها (این گفته­ی او) به او نفع خواهد رساند، هرچند که قبل از آن (روز) به مصایب و عذاب‌هایی گرفتار آمده باشد».

کسان بسیاری در این مسأله دچار فهم اشتباه گشته‌اند و بر سر این مسأله اختلاف پیدا کرده‌اند:

﴿فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ٢١٣﴾ [البقرة: 213].

«پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هرکه را بخواهد به راه راست هدایت مى‏کند».

* آيا حدودی كه بر گناهكاران اجرا می‌گردد، كفاره آنان محسوب می‌شود؟
* پیامبر ج در حالی که گروهی از اصحاب بدور او گرد‌ آمده بودند، فرمود:

«بايعوني علی أن لا تشركوا بالله شيئاً، ولا تسرقوا، ولا تزنوا، ولا تقتلوا أولادكم، ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين أيديكم وأرجلكم، ولا تعصوا في معروف، فمن وفی منكم فأجره علی الله، ومن أصاب من ذلك شيئاً فعوقب به في‌الدنيا فهو كفارة له، ‌و من أصاب من ذلك شيئاً ثم ستره‌الله فهو إلی الله إن شاء عفا عنه، وإن شاء عاقبه»[[412]](#footnote-412).

«بیعت دهید به من بر سر اینکه برای خداوند شریکی قائل نشوید، دزدی نکنید، زنا نکنید و فرزندانتان را نکشید و افترا، تهمت و بهتان به همدیگر ندهید و دچار معصیت نشوید، پس هر آن کس که به عهدش وفا نمود، خداوند اجر و پاداش او را می­دهد و آن کس که در این زمینه مرتکب معصیتی گشت، اگر در دنیا عقوبت وسزا داده شد، کفاره گناهان او می‌گردد و اگر مرتکب معصیت شد، ولی خداوند آن را در دنیا برای او پوشانید، در آخرت تحت مشیت خداوند قرار می‌گیرد، اگر بخواهد، او را می‌بخشد و اگر بخواهد، او را عذاب می‌دهد.

عباده بن صامتس[[413]](#footnote-413) می‌فرماید: «بر این امور به پیامبر بیعت دادیم».

پس اجرای حدود،جز در مورد شرک و ارتداد برای بقیه­ی گناهان ، کفاره محسوب می‌گردد. (چون کفر و شرک اعمال را از بین می‌برد و جهنم ابدی را به دنبال دارد، پس کشتن مرتد کفاره محسوب نمی‌شود).

* چگونه می‌توان بين اين حديث كه: «فهو إلی الله إن شاء عفا عنه وإن شاء عاقبه» «اگر خداوند بخواهد او را می‌بخشد و اگر نه او را عقوبت می‌دهد» با سخن قبلی كه گفته شد كسانی كه سيئات‌شان از حسنات بيشتر باشد، وارد دوزخ می‌گردند، توافق ايجاد نمود؟
* بین این دو سخن منافاتی وجود ندارد. هر آن کس را که خداوند بخواهد ببخشد، او را به صورتی آسان محاسبه می‌نماید. همانگونه که پیامبر ج آن کوتاهی حساب را به **«عرض»** تفسیر نمود.

و نیز فرمود:

«يدنو أحدكم من ربه عزّوجلّ حتی يضع عليه كنفه فيقول: عملت كذا وكذا؟ فيقول: نعم، ويقول عملت كذا وكذا، فيقول: نعم، ‌فيقرره ثم يقول: إني سترت عليك في الدنيا وأنا أغفرها لك اليوم»[[414]](#footnote-414).

«هر کدام از شما -مؤمنین- پروردگارش به او نزدیک می­شود، تا اینکه ستر و حفاظ و سایه رحمتش بر وی قرار می­گیرد. سپس می­فرماید: آیا تو این کارها (منظور معاصی است، والله اعلم) را انجام دادی؟ می­گوید: بله. می­فرماید این کارها را انجام دادی می­گوید: بله. سپس می­فرماید: من آن‌ها را در دنیا برای تو پوشاندم و امروز آن‌ها را برای تو می­بخشم».

اما کسانی وارد جهنم می‌شوند که حساب آن‌ها طولانی می­گردد و پیامبر ج نیز می‌فرماید: «من نوقش الحساب عذب»[[415]](#footnote-415). «هرکس در حساب مورد مناقشه قرار گیرد، عذاب داده می‌شود».

فصل سوم: بدعت

بدعت و اقسام آن

* ضد سنت چيست؟
* ضد سنت بدعت‌های ایجاد شده است که شامل اضافه کردن در تشریعی است که خداوند به آن راضی نیست و بدان اجازه نفرموده است. این همان چیزی است که پیامبرج در حدیث زیر بدان اشاره می‌کند:

«من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد»[[416]](#footnote-416).

«هرکس که چیز جدیدی را در این امر (دین) ایجاد کند که جزء آن نباشد، مردود و غیرمقبول است».

یا اینکه می‌فرماید:

«عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي تمسكوا بها، وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة ضلالة»[[417]](#footnote-417).

«تمسک به سنت من و سنت خلفای راشدین که بعد از من می‌آیند، بر شما واجب است. به آن اهتمام کامل دهید و از امور تازه ایجاد شده بپرهیزید. چون که هر امر جدیدی در دین موجب ضلالت و گمراهی است».

همچنین به وقوع تفرقه اشاره فرموده و می‌گوید: «امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود که همه‌ی آن‌ها در دوزخ هستند، مگر یکی از آن‌ها.

که در حدیث دیگری می‌فرماید:

«وستفترق أمتي علی ثلاث وسبعين فرقة كلها في‌النار إلا واحدة»[[418]](#footnote-418)،

«امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می­شود که همگی در دوزخند مگر یکی از آنها».

که آن را نیز با این فرموده­ی خود مشخص می­نماید:

«هم من كان علی مثل ما أنا عليه وأصحابي»[[419]](#footnote-419).

«آن دسته کسانی هستند که بر مثل آنچه من و اصحابم بر آن هستیم، می‌باشند».

و خداوند پیامبر ج را از اهل بدعت مبرا می‌­داند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [الأنعام:159].

«کسانى که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستى کارشان فقط با خداست».

* بدعت‌ها به اعتبار اختلالی كه در دين ايجاد می‌كنند به چند دسته تقسيم می‌گردد؟
* به این اعتبار به دو دسته تقسیم می‌گردد:

بدعتی که موجب کفر می­شود. **(مکفره)**

بدعتی که از این مرتبه کمتر است. **(غیر مکفره)**

* بدعت مكفره (آن دسته از بدعت كه موجب كفر می‌گردد) چيست؟
* موارد بسیاری شامل این نوع بدعت می‌شود، و معیار شناخت آن عبارت است از انکار امری که در دین، اجماعی متواتر بر آن وجود دارد و ضرورتاً در دین پذیرفته شده است. چون که موجب تکذیب قرآن و پیام پیامبران است. مانند بدعتی که جهمیه[[420]](#footnote-420) در انکار صفات خداوند و در مسأله­ی خلق قرآن یا خلق صفتی از صفات خداوند و در انکار مقام خلیلی ابراهیم و مقام کلیمی موسی با خداوند ایجاد کردند و بدعت قدریه[[421]](#footnote-421) در مسأله­ی انکار علم خداوند و افعال و قضا و قدر الهی و بدعت مجسمه، یعنی کسانی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند.

هرکدام از این گروه‌ها و افراد اگر بداند که عمل و قصدی که دارد، پایه‌های اصلی دین را از بین می‌برد و مسلمانان را در آن مسأله در شک قرار می­دهد، هیچ شکی در کفر او نیست و مشخص است که بدترین دشمن برای دین اینگونه افراد هستند. اما آن‌هایی که دچار تلبیس شیاطین شده‌اند، ابتدا بر آنان حجت تمام می‌گردد، سپس حکم به کفر آنان داده می‌شود.

* بدعت غير مكفره چيست؟
* بدعت‌هایی غیر از بدعت‌های مکفره را که مستلزم تکذیب قرآن و یا رسالت انبیاء نشود، بدعت غیر مکفره می‌گویند.

مانند بدعت‌هایی که گروه مروانیه[[422]](#footnote-422) در دین ایجاد نمودند و بسیاری از اصحاب پیامبر ج آن‌ها را انکار کرده و به آن‌ها اقرار ننمودند، اما آن‌ها را هم تکفیر ننمودند و بیعت خود را با آنان نشکستند. مانندبدعت­هایی که در نماز ایجاد کردند، همانند تأخیر بعضی از نماز‌ها تا آخر وقت، به جلو انداختن خطبه­ قبل از نماز عید، نشستن در هنگام خواندن خطبه جمعه و همچنین ناسزاگویی به بعضی از بزرگان اصحاب بر منابر خطبه و... و اینگونه موارد که برگرفته از اعتقادات شرعی نبودند، بلکه نتیجه‌ی تأویل و هوی و هوس و آرزوهای نفسانی و یا اهداف مادی بود.

* بدعت بر حسب زمينه وقوع به چند دسته تقسيم می‌شود؟
* به دو دسته تقسیم می‌گردد:

بدعت در **عبادات**.

بدعت در **معاملات**.

* بدعت در عبادات به چند دسته تقسيم می‌گردد؟
* به دو دسته:

**اول:** عبادت به وسیله‌ی آنچه که خداوند بدان اذن نفرموده است. مانند عبادتی که جاهلان تصوف انجام می‌دهند که به وسیله‌ی آلات لهو و رقص و دست زدن و آوازخوانی و انواع آلات موسیقی و.. صورت می‌گیرد. دقیقاً همانند آنچه که اهل جاهلیت انجام می‌دادند و خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗۚ﴾ [الأنفال: 35].

«و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».

**دوم:** عبادت به روشی که اصل آن شرعی باشد، اما در غیر جایگاه اصیل خود قرار گیرد. مانند خواندن نماز سنت در اوقاتی که نماز خواندن در آن نهی شده است و یا روزه­ی یوم‌الشک و یا روزه­ی عیدین و اینگونه موارد.

* بدعتی كه در عبادت ايجاد شده باشد، چند حالت به وجود می‌آورد؟
* دو حالت:

**اول:** آن عبادت را به کلی باطل می‌گرداند مانند کسی که رکعتی را به نماز صبح یا مغرب یا نمازی چهار رکعتی به صورت عمدی اضافه کند و یا رکعتی را از آن بکاهد.

**دوم:** آن که بدعت وارده راباطل کند، ولی عملی را که در اصل مشروع بوده است، باقی گذارد. مانند کسی که شستن را در وضو به جای سه بار،چهار بار انجام دهد. [شستن برای بار چهارم امری باطل می­شود نه کل وضو] چونکه پیامبر ج به بطلان وضو امر نفرموده است بلکه فرمود:

«فمن زاد علی هذا فقد أساء وتعدی وظلم»[[423]](#footnote-423). «کسی که بر این (سه بار) بیافزاید، کار بدی انجام داده و در واقع ظلم و تعدی نموده است».

* بدعت در معاملات چيست؟
* قرار دادن شرطی بر معامله­ای که خدا و پیامبر ج در کتاب و سنت بر آن نوع معامله این شرط را قرار نداده­اند. اگر در این حالت صد شرط نیز قرار دهد، همه این شروط باطل هستند.

چون پیامبر ج می‌فرماید:

«فما بال رجال يشترطون شروطاً ليست في كتاب الله فأيما شرط ليس في كتاب الله فهو باطل وإن كان مائة شرط فقضاء الله أحق وشرط الله أوثق»[[424]](#footnote-424).

«چه برسر آن کسان آمده است که شروطی را قرار داده‌اند که در کتاب خداوند نیامده است. هر شرطی که در کتاب الهی نیامده باشد، باطل است، اگر صد شرط هم باشد، حکم خداوند برحق­تر و شرط او محکمتر است».

همه­ی این شروط باطل هستند یا اگر شرط، حلالی را حرام یا حرامی را حلال گرداند[[425]](#footnote-425)، مرتکب بدعت گشته است.

باب سوم

فصل اول: اصحاب

آنچه که در حق پیامبر **ج** و اهل بیت ایشان بر ما واجب است

* در حق اصحاب پيامبر ج و اهل بيت او ش ملزم به رعايت چه حقوقی هستيم؟
* بر ما واجب است که در دل و بر زبان محبت آن‌ها را جاری کنیم و از کینه و کینه­توزی نسبت به آنان بپرهیزیم. بلکه فضائل آن‌ها را بیان کنیم و از مجادله درباره­ی بدیها و مشاجرات آنان خود را به دور داریم و شأن و منزلت آن‌ها را گرامی بداریم. همانگونه که خداوند منزلت آن‌ها را در تورات و انجیل و قرآن گرانقدر فرموده است و احادیث بسیاری در کتب مشهور حدیث در فضیلت اصحاب آمده است. خداوند می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد ج پیامبر خداست و کسانى که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود مى‏بینى فضل و خشنودى خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‏هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آن‌ها در انجیل چون کشته‏اى است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‏هاى خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهى] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانى از آنان که ایمان آورده و کارهاى شایسته کرده‏اند آمرزش و پاداش بزرگى وعده داده‏است».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ [الأنفال: 74].

«و کسانى که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانى که [مهاجران را] پناه داده و یارى کرده‏اند آنان همان مؤمنان واقعى‏اند براى آنان بخشایش و روزى شایسته‏اى خواهد بود».

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانى که با نیکوکارى از آنان پیروى کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند و براى آنان باغهایى آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است همیشه در آن جاودانه‏اند این است همان کامیابى بزرگ».

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾ [التوبة:117].

«به یقین خدا توبه­ی پیامبر و مهاجران و انصار را که در آن ساعت دشوار از او پیروى کردند، پذیرفت».

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 8- 9].

«[این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجرى دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند خواستار فضل خدا و خشنودى [او] مى‏باشند و خدا و پیامبرش را یارى مى‏کنند اینان همان مردم درست کردارند. و [نیز] کسانى که قبل از [مهاجران] در [مدینه] جاى گرفته و ایمان آورده‏اند هرکس را که به سوى آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدى نمى‏یابند و هرچند در خودشان احتیاجى [مبرم] باشد آن‌ها را بر خودشان مقدم مى‏دارند».

و معتقدیم که خـداوند احـوال اهل بدر را می‌دانستـه و درباره­ی آنان پیشاپیش فرموده است: «هر کاری می­خواهید انجام دهید که خداوند شما را بخشیده است»[[426]](#footnote-426) که 313 نفر بوده‌اند[[427]](#footnote-427) و نیز واقفیم که هیچکدام از اصحابی که در بیعت «شجرة‌ الرضوان»[[428]](#footnote-428) حضور داشتند، وارد دوزخ نمی‌گردند و خداوند از آنان راضی و آنان نیز از خداوند راضی بودند که تعداد آن‌ها 1400 تا 1500 نفر بوده است[[429]](#footnote-429). خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [الفتح:18].

«به راستى خدا هنگامى که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت مى‏کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت».

و شهادت می‌دهیم که سده­ی اصحاب بهترین سده‌های این امت[[430]](#footnote-430) است که خود این امت نیز بهترین امت[[431]](#footnote-431) می‌باشد و می‌دانیم که اگر غیر از اصحاب کسی به اندازه­ی کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مُد یا نصف طلای آن‌ها انفاق نکرده است[[432]](#footnote-432). اما این اعتقاد بدین منظور نیست که آنان معصومند. بلکه معتقدیم دچار اشتباه شده‌اند و آن دسته از آنان که اجتهاد کرده‌اند و رای آنان موافق حق گشته، دو اجر و آنانی که موافق حق نبوده‌اند، یک اجر داشته‌اند[[433]](#footnote-433) و اشتباه آنان را خداوند می‌بخشاید. دارای اعمال صالحه و سوابق پرخیری بوده‌اند که آنچه را که به عنوان خطا انجام داده‌اند، از بین می‌برد و آیا نه این است که اگر نجاست کمی در آب دریا افتد، آن را آلوده نمی‌کند. خداوند از همه‌ی آنان راضی و خشنود باشد.

همچنین است درباره­ی زنان پاک پیامبر ج و اهل بیت مطهرش که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاک گردانیده است[[434]](#footnote-434).

و خود را مبرا و دور می‌دانیم از آن کس که در دل[[435]](#footnote-435) یا بر سر زبان خود بدی یا زشتی‌ای به ساحت اصحاب رسول الله ج یا اهل بیت نبوی یا یکی از آن‌ها نهفته باشد و خداوند را شاهد می‌گیریم بر آنکه محبت و موالات ‌آنان را در دل داریم و در حد توان از آنان دفاع خواهیم نمود. به دلیل حفظ وصیت پیامبر ج که فرمودند:

«لا تسبوا أصحابي[[436]](#footnote-436)، اللهَ اللهَ في أصحابي»[[437]](#footnote-437).

«اصحابم را ناسزا نگویید و احترام آنان را پاس بدارید».

و نیز فرمود: «إني تارك فيكم ثقلين أولها كتاب الله فخذوا بكتاب الله وتمسكوا به، ثم قال: وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي...»[[438]](#footnote-438) الحديث.

«همانا من دو چیز بسیار گرانقدر را در بین شما به جای می‌گذارم: اول آن‌ها کتاب خداوند است که بدان تمسک جوئید و سپس فرمود اهل بیتم که حقوق الهی را در آن‌ها بر شما یادآوری می‌کنم».

برتری و تفاضل میان اصحاب پیامبر **ج**

* برترين اصحاب به صورت مجمل چه كسانی هستند؟
* برترین آن‌ها دسته اول از مهاجران بودند که در ایمان آوردن بر دیگران سبقت جستند[[439]](#footnote-439) و سپس انصار، سپس اهل بدر[[440]](#footnote-440) بعد اهل اُحُد[[441]](#footnote-441) و سپس بیعت‌الرضوان[[442]](#footnote-442) و بقیه‌ی اصحاب که خداوند در شأن آنان می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحديد: 10].

«کسانى از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‏اند [با دیگران] یکسان نیستند آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانى‏اند که بعدا به انفاق و جهاد پرداخته‏اند و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است».

* برترين اصحاب به صورت تفصيلی چه كسانی هستند؟
* عبدالله بن عمرس می‌فرماید:

«كنّا في زمن النبي **ج**: لا نعدل بأبي بكر[[443]](#footnote-443) أحداً ثم عمر ثم عثمان ثم نترك أصحاب النبيج لا نفاضل بينهم»[[444]](#footnote-444).

«در زمان حیات پیامبر ج هیچکس را فاضل‌تر از ابوبکرس نمی‌دانستیم بعد از او عمرس و سپس عثمان­س و در بین بقیه‌ی اصحاب تفاضلی قائل نبودیم».

پیامبر ج در غار ثور به ابوبکرس فرمود: «ما ظنك باثنين الله ثالثها»[[445]](#footnote-445) «چه گمان می‌بری به آن دو کسی که خداوند سومین آن‌هاست».

و می‌فرماید: «لو كنت متخذاً من أمتي خليلاً لاتخذت أبابكر خليلاً ولكن أخي وصاحبي»[[446]](#footnote-446).

«همانا اگر از بین امتم خلیل و دوستی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را برمی‌گزیدم و لیکن او برادر و یاور من است».

و فرمود: «إن الله بعثني إليكم فقلتم كذبت وقال أبوبكر: صدقت وواساني بنفسه وماله فهل أنتم تاركوا لي صاحبي»[[447]](#footnote-447) مرتين. «همانا خداوند من را به سوی شما مبعوث کرد و شما مرا تکذیب نمودید. اما ابوبکر مرا تصدیق نمود و با جان و مال خویش از من محافظت نمود. پس آیا دست از سر اصحابم برمی‌دارید» دوبار این را فرمود.

و فرمود: «إيهًا يا ابن اخطاب والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكاً فجّاً قط إلا سلك فجّاً غير فجك»[[448]](#footnote-448). «ای عمر بن خطاب قسم به آن کس که جانم در دست اوست، هیچگاه شیطان از راهی که تو به آن راه می‌روی نخواهد رفت».

و فرمود: «لقد كان فيما قبلكم محدثون فإن يكن في أمتي أحد فإنه عمر»[[449]](#footnote-449).

«در امت‌های پیشین محدث وجود داشته است، اگر در این امت نیز محدثی باشد عمرس خواهد بود».

پیامبر خدا ج درباره­ی داستان سخن گفتن گرگ و گاو فرمودند:

«فإني أومن به وأبوبكر وعمر»[[450]](#footnote-450). همانا من به آن (داستان) ایمان دارم و ابوبکر و عمر نیز بدان ایمان دارند».

و آنگاه که عثمانس در بیت‌الرضوان به مکه رفت، رسول خدا ج به دست راست خود اشاره کرد و فرمود: «هذه يد عثمان فضرب بها علی يده فقال: هذه لعثمان»[[451]](#footnote-451).

«این دست عثمان است، پس آن دست را در دست دیگرش گذاشت و فرمود: این دست [بیعت] عثمان است».

و فرمود: «من يحفر بئر رومة فله الجنة فحفرها عثمان»[[452]](#footnote-452).

«آن کس که چاه رومه را حفر کند، بهشت برای اوست. این چاه را عثمانس حفر کرد».

و فرمود: «من جهز جيش العسرة فله الجنة. فجهزه عثمان»[[453]](#footnote-453).

«آن کس که سپاه عسره را تجهیز کند بهشت از آن اوستو این کار را عثمانس کرد».

و درباره­ی او فرمود: «ألا أستحيي ممن استحيت منه الملائكة»[[454]](#footnote-454).

«آیا از کسی که ملائکه از او شرم دارند، شرم نداشته باشم»؟

و به علیس فرمود: «أنت مني وأنا منك»[[455]](#footnote-455).

«تو از منی و من از تو هستم».

و از علیس خبر داد که او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه»[[456]](#footnote-456) «هرکس که من را مولی می‌پندارد پس علیس نیز مولای اوست».

و به او فرمود: «ألا ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبي بعدي»[[457]](#footnote-457).

«آیا بدان راضی نیستی که برای من چنان منزلتی داشته باشی که هارون به نزد موسی داشت؟ مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست».

و فرمود: «عشر في[[458]](#footnote-458) الجنة. النبي في الجنة؛ وأبوبكر في الجنة، وعثمان في الجنة، وعلي في الجنة، وطلحة[[459]](#footnote-459) في الجنة، والزبير بن العوام[[460]](#footnote-460) في الجنة، وسعد بن مالك في الجنة، وعبد الرحمن بن عوف[[461]](#footnote-461) في الجنة، قال سعيد بن زيد[[462]](#footnote-462): ولو شئت لسميت العاشر يعني نفسه».

«ده نفر در بهشت هستند: پیامبر در بهشت است، ابوبکر در بهشت است، عمر در بهشت است، عثمان در بهشت است، علی در بهشت است، طلحه در بهشت است، زبیر بن عوام در بهشت است، سعدبن مالک (ابی‌وقاص) در بهشت است، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است و سعید بن زید نیز فرمود که اگر خواستی بدان که دهمین نفر من هستم».

و فرمود: «أرحم أمتي بأمتي أبوبكر وأشدها في دين الله عمر وأصدقها حياء عثمان، وأعلمها بالحلال والحرام معاذ بن جبل[[463]](#footnote-463) وأقرؤها لكتاب الله عزّوجل اُبَي[[464]](#footnote-464)، وأعلمها بالفرائض زيد بن ثابت[[465]](#footnote-465) ولكل أمة أمين، وأمين هذه الأمة أبو عبيده بن الجراح[[466]](#footnote-466)»[[467]](#footnote-467).

«رحیم‌ترین فردِ امت من بر امتم ابوبکر، شدیدترین آنهادر دینِ خداوند عمر و باحیاترین آن‌ها عثمان، داناترین آن‌ها به حلال و حرام دین معاذبن جبل و بهترین قاریان قرآن در آن اُبَی بن کعب و آگاه‌ترین‌شان به فرائض زید بن ثابت است و در هر امتی امینی وجود دارد، امین امت من نیز ابوعبیده بن جراح است».

و درباره‌ی حسن[[468]](#footnote-468) و حسین[[469]](#footnote-469)ب فرمود: «إنهما سيدا شباب أهل الجنة[[470]](#footnote-470)، و إنهما ريحانتاه»[[471]](#footnote-471).

«سید جوانان اهل بهشت هستند و ریحانه نبوی می‌باشند».

و فرمود: «اللهم إني أحبهما فأحبهما»[[472]](#footnote-472).

«خداوندا من آنان را دوست دارم تو هم آنان را دوست بدار».

و درباره‌ی حسنس فرمود: «إن ابني هذا سيد وسيصلح الله به بين فئتين عظيمتين من المسلمين»[[473]](#footnote-473).

«این پسرم سید و سرور است و خداوند به وسیله‌ی او در بین دوطائفه‌ی بزرگ از مسلمین صلح و آشتی برقرار خواهد کرد». همانگونه هم شد.

و درباره‌ی مادر آنان (فاطمه) فرمود: «إنها سيدة نساء أهل الجنة»[[474]](#footnote-474). «فاطمه سرور زنان بهشتی است».

هم به صورت عمومی و هم فردی احادیث فراوانی در بیان فضیلت اصحاب وارد شده است که به شمار نمی‌آید و جز درباره‌ی خلفای راشدینش نیازی به اثبات فضیلت هیچکدام از آن‌ها بر بقیه­ی امت وجود ندارد. اما در مورد سه خلیفه‌ی اولش حدیث عبدالله بن عمرب و در مورد علیس نیز اجماع امت وجود دارد، که بر بقیه­ی اهل زمین فضیلت داشته­اند.

خلفای راشدین**ش**، دلیل بر فضیلت و خلافت و مدت خلافت راشده­ی ایشان

* مدت خلافت بعد از رسول خدا ج چند سال بود؟
* پیامبر خدا ج فرمودند: «خلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم يؤتي الله الملك من يشاء»[[475]](#footnote-475).

«جانشینی بر نهج پیامبران سی‌سال خواهد بود بعد از آن خداوند، پادشاهی را به هرکس که بخواهد، می­بخشد».

این سی‌سال مدت خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علیش بود که ابوبکرس دو سال و سه ماه[[476]](#footnote-476)، عمرس ده سال و شش ماه[[477]](#footnote-477)، عثمانس دوازده سال[[478]](#footnote-478) و علیس چهارسال و نه ماه[[479]](#footnote-479) که مدت سی ساله را شش ماه خلافت حسن بن علیس تکمیل می‌کند»[[480]](#footnote-480).

اولین پادشاه در اسلام معاویه[[481]](#footnote-481)س بود که برترین و فاضلترین آنان بود. بعد از او تا زمان عمربن‌عبدالعزیز که بر سیره و راه و روش خلفای قبلی سیر می‌کرد و علما او را خلیفه‌ی پنجم می‌دانند، پادشاهی سخت‌گیرانه ادامه داشت.

* دليل بر صحت خلافت اين چهار نفر به صورت مجمل چيست؟
* ادله در این زمینه فراوان است من­جمله­ی آن مشخص شدن زمان سی ساله­ی خلافت بر روش پیامبران که گفته شد. و همچنین احادیثی که بر برتری آنان به ترتیب بر سایرین دلالت دارد. و نیز آنچه که ابوداود روایت کرده است:

«عن سمرة بن جندب أن رجلاً قال: يا رسول الله! إني رأيت كأن دلوا أُدلي من السماء فجاء أبوبكر فأخذ بعراقيها فشرب شرباً ضعيفاً، ثم جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتی تضلع، ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتی تضلع، ثم جاء علي فأخذ بعراقيها فأنتشطت وانتضح عليه منها شيء»[[482]](#footnote-482).

«سمره بن جندب روایت می­کند که مردی به پیامبر خدا ج گفت: «ای رسول خدا، همانا من در خواب دیدم که سطلی از آسمان پایین آمد ، سپس ابوبکر آمد و دستگیره‌های آن را گرفت و مقدار کمی از آن را نوشید، سپس عمر آمد و دو دسته آن را گرفت و از آن نوشید تا سیراب شد، سپس عثمان آمد و دسته­های آن را گرفت و از آن نوشید تا سیراب شد، سپس علی آمد و دستگیره های آن را گرفت و از آن سیراب شد تا جاییکه آب بر رویش ریخته شد».

از محکم‌ترین ادله در این زمینه اجماع اصحاب و امت بر خلافت این چهار نفر است و جز گمراهان کسی این خلافت را انکار نمی‌کند.

* دليل خلافت سه نفر اول به صورت اجمالی چيست؟
* ادله بسیارند برخی از آنان آورده شد.

دلیلی بر آن حدیثی است که ابوبکرس آن را روایت می‌کند که روزی پیامبر ج فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا؟» فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا، رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُوبَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ، وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ، فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ، وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ...»[[483]](#footnote-483).

«چه کسی از شما خوابی دیده است. مردی جواب داد: که من، ترازویی را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. در آن ترازو تو و ابوبکر را وزن کردند که وزن تو بیشتر شد و ابوبکر و عمر را وزن نمودند که ابوبکر سنگین‌تر شد و عمر و عثمان را وزن کردند که عمر وزن بیشتری داشت. سپس ترازو را برداشتند».

* دلايل خلافت ابوبكر و عمرب به صورت اجمالي چيست؟
* در صحیحین[[484]](#footnote-484) آمده است که پیامبر ج فرمود:

«بينما أنا نائم رأيتني علی قليب عليها دلو فنزعت منها ما شاء الله،‌ ثم أخذها ابن أبي قحافة فنزع منها ذنوباً أو ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له ضعفه؛ ثم استحالت غرباً فأخذها ابن الخطاب فلم أر عبقرياً من الناس ينزع نزع عمر».

«در خواب دیدم که بر روی چاهی بودم و تا آنجا که توانستم سطل آن را [پر کرده] بیرون کشیدم. سپس ابوبکر آن را از دست من گرفت و سطل یا سطلی را بیرون کشید و در بالاکشیدن آن ضعفی در او بود که خداوند ضعف او را بخشید. سپس سطل بزرگ و محکمی به جای آن آورده شد. که عمربن خطاب آن را بالا کشید و من کسی را از بین مردم ندیدم که آنگونه که عمر توانست، بتواند آن را بالا کشد».

* دليل خلافت ابوبكرس و مقدم دانستن او بر ديگران چيست؟
* ادله در این زمینه فراوانند و شمرده نمی­شود که برخی از آنان آورده شد.

در صحیحین آمده است:

أن امرأة أتت النبي **ج** فأمرها أن ترجع، قالت أرأيت إن جئت ولم أجدك-كأنها تقول الموت- قال **ج**: «إن لم تجديني فأتي أبا بكر»[[485]](#footnote-485).

که زنی نزد پیامبر ج آمد. پیامبر به او امر کرد که برود و بعداً برگردد. آن زن گفت: «اگر آمدم و شما را نیافتم- منظورش احتمال مرگ حضرت بود- چه کنم؟» پیامبر **ج** فرمود: «در این حالت نزد ابوبکر برو».

و در صحیح مسلم از عایشهل روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا به من فرمودند:

«ادعي لي أباك وأخاك حتی أكتب كتاباً فإني أخاف أن يتمني متمن ويقول قائل أنا أولی ويأبی الله والمؤمنون إلا أبابكر»[[486]](#footnote-486).

«پدر و برادرت را بیاور تا نام‌های بنویسم. زیرا از این می‌ترسم که کسی آرزوی مقام مرا در دل پرورش دهد، چونکه خداوند و پیامبر جز ابوبکر کسی را شایسته این جایگاه نمی‌دانند».

و در مسأله­ی امامت نماز در حالیکه در بستر مرگ بودند[[487]](#footnote-487)، نیز اینگونه فرمود که ابوبکر پیش نماز شود. و تمام اصحاب چه مهاجرین و چه انصار بر بیعت با ابوبکرس اجماع داشته‌اند.

* چرا بعد از ابوبكرس در مسأله‌ی خلافت، عمرس برديگران ترجيح يافت؟
* در این باره نیز دلائل بی‌شمارند از آن جمله: پیامبر ج فرمودند:

«إني لا أدري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي» وأشار إلی أبي بكر وعمر[[488]](#footnote-488).

«نمی‌دانم چه مدت در بین شما خواهم ماند [بعد از من] به آن دو نفر بعدی اقتدا نمایید و به ابوبکر و عمر اشاره فرمود».

و در حدیث فتن از حذیفه روایت شد که به عمر بن خطابس فرمود: «أن بينك وبينها باباً مغلقاً، قال: أيفتح أم يكسر، قال: بل يكسر. قال عمر**س**: إذا لا يغلق، فکان الباب عمر**س** وکسره قتله، فلم يرفع بعد السيف بين الأمة»[[489]](#footnote-489).

«همانا بین تو و بین آن -فتنه- دری است بسته. عمرس فرمود: آیا این در باز می‌شود یا شکسته می­شود؟ حذیفه**س** فرمود شکسته می‌شود. عمر**س** فرمود: پس دیگر بسته نمی‌شود. چونکه منظور از در، عمر است و منظور از شکستن آن، کشته شدن عمر است، که بعد از آن شمشیر در بین امت برداشته نمی­شود.

امت نیز بر مقدم بودن عمرس بعد از ابوبکرس اجماع نموده‌اند.

* دليل رجحان عثمان بعد از دو خليفه اول در مسأله‌ی خلافت چه بود؟
* ادله فراوانند که برخی از آنان آورده شد از آن جمله:

کعب بن عجره[[490]](#footnote-490) فرمود:

«ذكر رسول الله ج فتنة فقرّبها فمر رجل مقنع رأسه فقال رسول الله ج: «هذا يومئذ علی الهدی»، فوثبت فأخذت بضبعي عثمان ثم استقبلت رسول الله ج، فقلت: هذا؟ قال: «هذا»[[491]](#footnote-491).

«پیامبر خدا ج در مورد فتنه صحبت می‌نمود و بر آن صحه گذاشت که در امت بزودی به وجودمی‌آید. در این حین مردی که سر خود را پوشانیده بود، از آنجا رد شد. پیامبر ج فرمود: این مرد آن هنگام بر راه هدایت است. [کعب می‌فرماید: ] در این زمان پریدم و لباس او را گرفتم، دیدم که عثمان بن عفان است. رو به سمت پیامبر ج نمودم گفتم: منظورتان این مرد است؟ فرمود: [بله] این مرد».

و نیز عایشهل روایت می‌کند که رسول الله ج فرمودند: «يا عثمان! إن ولاك الله هذا الأمر يوماً ‌فأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمصك الله فلا تخلعه»[[492]](#footnote-492).

«ای عثمان، اگر روزی خداوند این امر [خلافت] را به تو سپرد، منافقان می‌خواهند این لباس را از تو بستانند، اما آن را از خود دور نکن. این را سه مرتبه فرمودند».

اهل شوری و اصحاب بر امامت عثمانس اجماع نمودند و اولین نفر بعد از عبدالرحمن بن عوفس که با او بیعت نمود، علیس بود و سپس مردم با او بیعت نمودند.

* دليل اينكه علیس در خلافت بر بقيه اولويت داشت، چيست؟
* ادله در این زمینه بسیارند که برخی از آنان آورده شد، از آن جمله:

پیامبر ج فرمود:

«ويح عمار[[493]](#footnote-493) تقتله الفئة الباغة يدعوهم إلی الجنة ويدعونه إلی النار»[[494]](#footnote-494).

«عمار را گروهی باغی به قتل می‌رسانند که او آن‌ها را به بهشت دعوت می‌کند، در حالی که آن‌ها او را به جهنم فرامی‌خوانند».

عمار در جنگ بین علی و معاویهب با گروه علیس بود و اهل شام او را به قتل رساندند. چون که او ‌آنان را به اتباع سنت و جماعت و اطاعت از امام بر حق یعنی علیس فرا می‌خواند.

و درباره­ی علیس فرمود: «تمرق مارقة علی حين فرقة من الناس يقتلهم أولی الطائفتين بالحق»[[495]](#footnote-495).

«در زمان تفرقه و اختلاف مردم، گروهی خروج می‌کنند که از بین دو طایفه آن کس که بر حق‌تر است، آن‌ها را به قتل می‌رساند». این گروه خوارج[[496]](#footnote-496) بودند که بر علیس خروج نمودند و علیس نیز در جنگ نهروان[[497]](#footnote-497) آنان را به قتل رسانید و او آن هنگام به اجماع اهل­سنت بر حق‌تر بود.

فصل دوم: امراء

آنچه که در قبال مسئولان و حاکمانمان بر ما واجب است

* واجب مسلمانان در برابر اميران و حاكمان‌شان چيست؟
* واجبات آنان در برابر امیر نصیحت به حق و اطاعت از اوامر آنان است. همچنین باید آنان را به نرمی و ملاطفت یادآوری و نصیحت کنند و پشت سر آنان نماز بخوانند وبه همراه آنان جهاد کنند و صدقات را به آنان بسپارند و اگر دچار جور و ظلمی شدند، بر جور آنان صبر نمایند و اگر مرتکب کفر آشکاری نگشتند، بر آنان خروج نکنند و آنان را با مدح و چاپلوسی فریب ندهند و اصلاح و توفیق آنان را از خداوند مسألت نمایند.
* دليل اين امر چيست؟
* ادله­ی این امر بسیارند، از جمله:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59].

«اى کسانى که ایمان آورده‏اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیاى امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هرگاه در امرى [دینى] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‏فرجام‏تر است».

و پیامبر ج می‌فرماید: «اسمعوا وأطيعوا وإن تأمّر عليكم عبد»[[498]](#footnote-498).

«سخن امیران‌تان را بشنوید و آنان را اطاعت نمایید، اگرچه آن امیر بنده و غلامی باشد».

و فرمود:

«من رأی من أميره شيئاً يكرهه فليصبر عليه فإنه من فارق الجماعة شبراً فمات إلا مات ميتة جاهلية»[[499]](#footnote-499). «اگر کسی از امیرش امر مکروهی مشاهده کرد، بر آن صبر گیرد. چون کسی که از جماعت مسلمین به اندازه‌ی وجبی دور شود، مانند کسی است که بر مرگ جاهلیت مرده باشد».

و عباده بن صامت**س** فرمود:

«فبايعناه فكان فيما أخذ علينا أن بايعنا علی ‌السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا وأن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان»[[500]](#footnote-500).

«پیامبر خدا ج ما را دعوت نمود به او بیعت دهیم بر سمع و طاعت در حالت خوشی و ناخوشی، سختی و آسانی و أثَره[[501]](#footnote-501) و تا زمانی که از امیرکفرآشکاری که در نزد خداوند دلیلی بر آن باشد، نبینیم، در این امر (حکومت) با آن‌ها نزاع نکنیم».

و فرمود: «إن أمر عليكم عبد مجدع أسود يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له وأطيعوا»[[502]](#footnote-502).

«اگر امر و امارت شما به دست بنده‌ای سیاه‌پوست و بی‌دست و پایی هم افتد که شما را به کتاب خداوند راهنمایی بنماید از او اطاعت نمایید».

و فرمودند: «علی ‌المرء المسلم السمع والطاعة فيما أحب وكره إلا أن يؤمر بمعصية فإن أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة»[[503]](#footnote-503).

«بر مسلمان واجب است، امیر خود را در آنچه که خود می‌پسندد یا از آن بدش می‌آید، اطاعت نماید. مگر اینکه او را به معصیتی امر کند. که اگر او را به معصیت امر کرد، سمع و اطاعت از او واجب نیست».

و فرمودند: «إنما الطاعة في‌المعروف»[[504]](#footnote-504).

«اطاعت [از والدین، امیر، خلیفه...] فقط در امور نیک و معروف جایز است».

و فرمود: «وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع»[[505]](#footnote-505).

«حتی اگر [امیرت] تو را بزند و اموالت را از تو بستاند، از او حرف‌شنوی داشته باش و از او اطاعت کن».

و فرمودند: «من خلع يدا من طاعة الله يوم القيامة لا حجة له،و من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»[[506]](#footnote-506).

«کسی که دست از اطاعت خداوند بردارد، در روز قیامت حجت و بهانه‌ای ندارد و هرکسی که بمیرد و بیعتی برگردن نداشته باشد، بر مرگ جاهلیت مرده است».

و فرمود: «من أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهو جميع فاضربوه بالسيف كائناً من كان»[[507]](#footnote-507).

«کسی که بخواهد امت را در امر دین متفرق کند، او را بکشید، هرکس که باشد».

و فرمود: «ستکون أمراء، فتعرفون وتنکرون، فمن عرف بریء، ومن أنکر سلم، ولکن من رضی وتابع»: «در آینده حاکمانی می‌آیند که شما منکراتشان را درک کرده، و اعتراض می‌کنید. برای هر کسی که بدی کارهایشان را درک کرد راهی است برای نجات خویش از گناه و عقوبت او ـ که با زبان یا دست او را از منکر بازدارد، و یا حداقل در حالت ناتوانی در دلش از او بیزاری جوید ـ و کسی که بر منکرات آنها اعتراض کند از بازخواست الهی نجات یافته، اما کسی که به منکرات آنان راضی شد و از آنان پیروی کرد (بر اوست گناه و بازخواست الهی است). گفتند: یا رسول الله! آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: «لا، ما صلوا»[[508]](#footnote-508): «نه مادامی‌ که نماز برپا دارند».

و دیگر احادیث[[509]](#footnote-509).

اصلی از اصول اهل سنت: امر به معروف و نهی از منکر

* امر به معروف و نهی از منكر بر چه كسی واجب است و مراتب آن چيست؟

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104].

«باید از میان شما گروهى [مردم را] به نیکى دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتى بازدارند و آنان همان رستگارانند».

و پیامبر ج نیز فرموده‌اند: «من رأی منكم منكراً فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الإيمان»[[510]](#footnote-510).

«هرکس از شما که منکری را مشاهده نمود، بر او واجب است که با دست از آن جلوگیری کند. اگر با دست نتوانست، با زبان آن را انکار نماید و اگر با زبان نتوانست، با قلب از آن بیزاری نماید، که این ضعیف­ترین درجه­ی ایمان است».

در این زمینه آیات قرآن و احادیث رسول الله ج فراوانند و به شمار نمی­آیند و بر این امر دلالت دارند که امر به معروف و نهی از منکر بر تمام آن کسانی که آن امر یا منکر را مشاهده می‌کنند، واجب است و از آن‌ها ساقط نمی‌شود مگر اینکه دیگران اقدام به این امر نمایند. و هر قدر که بنده‌ای بر امری آگاه‌تر و تواناتر باشد، امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب­تر و لازم­تر است. و در هنگام نزول عذاب،تنها کسانی که از منکرات نهی نموده‌اند، از عذاب در امان می­مانند.

فصل سوم: اولیاء و کرامات ایشان

درباره­ی اولیاء و کرامات ایشان

* حكم كرامات اولياء چيست؟
* کرامات اولیاء حق است و شامل ظهور امریست خارق‌العاده بر دستان اولیاء که آنان را در این امر دخالتی نیست و بر طریق عادی جاری نمی‌گردد. بلکه گاهی به گونه‌ای خداوند آن را صورت می‌دهد که خود آنان نیز به وقوعش علم ندارند. همانند داستان اصحاب کهف[[511]](#footnote-511) و اصحاب صخره[[512]](#footnote-512) و جُریج راهب[[513]](#footnote-513).

همه­ی کرامات اولیاء، معجزه پیامبرآن امت هستند. به دلیل عظمت معجزات پیامبر ج است که در این امت همواره بیشترین و عظیم­ترین کرامات وجود داشته است.همانند کرامتی که در زمان جنگ‌های رده برای ابوبکر[[514]](#footnote-514)س پیش آمد و مانند ندای عمر بن خطابس بر منبر برای ساریهس در حالی که او در شام بود[[515]](#footnote-515). و یا نامه‌اش به نیل که باعث جریان یافتن رود نیل شد[[516]](#footnote-516) و حرکت اسب علاء بن حضرمی[[517]](#footnote-517) در آب دریا در غزوه‌ای با روم[[518]](#footnote-518) و نماز ابومسلم خولانی[[519]](#footnote-519) در آتشی[[520]](#footnote-520) که اسود عنسی برای او فراهم آورده بود.

از این گونه کرامات در زمان پیامبر ج و بعد از او در زمان اصحاب و تابعین و تا هم اکنون بسیار اتفاق افتاده است و تا روز قیامت نیز واقع می‌گردد و همه‌ی این‌ها در حقیقت معجزه­ی پیامبر ج است. چون که این کرامات با اتّباع و پیروی از او برای صاحبان کرامت، بدست آمده است.

پس اگر امری خارق‌العاده برای کسی در راهی غیر از اتباع از پیامبر ج روی دهد، فتنه، چشم‌بندی و شعبده است و کرامت نمی‌باشد و از طرف اولیاء خداوند نیست. بلکه از جهت اولیاء شیاطین می‌باشد.

* اولياء خداوند چه كسانی هستند؟
* هر آن کس که به خداوند ایمان آورد و تقوای او را در دل بپروراند و از پیامبرش ج تبعیت نماید، ولی خداست. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢﴾ [يونس: 62].

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمى است و نه آنان اندوهگین مى‏شوند».

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس: 63].

«همانان که ایمان آورده و پرهیزگارى ورزیده‏اند».

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ﴾ [البقرة: 257].

«خداوند سرور کسانى است که ایمان آورده‏اند آنان را از تاریکی‌ها به سوى روشنایى به در مى‏برد».

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦﴾ [المائدة:55-56].

«ولى شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانى که ایمان آورده‏اند همان کسانى که نماز برپا مى‏دارند و در حال رکوع زکات مى‏دهند. و هر کس خدا و پیامبر او و کسانى را که ایمان آورده‏اند ولى خود بداند [پیروز است چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند».

پیامبر ج فرمود: «إن آل أبي فلان ليسوا لي بأولياء إنما أوليائي المتقون»[[521]](#footnote-521).

«اولیاء من خانواده‌ی فلانی نیستند، بلکه متقین اولیاء من هستند».

و حسن بصری/ می‌فرماید:

«ادّعی قوم محبة الله فامتحنهم الله بهذه الآية: **﴿**قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ**﴾** [آل عمران: 31]. الآية».

«گروهی ادعای محبت الهی را نمودند که خداوند صدق آنان را با این آیه امتحان کرد: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروى کنید تا خدا دوستتان بدارد»[[522]](#footnote-522).

امام شافعی نیز می‌فرماید: «إذا رأيتم الرجل يمشي علی ‌الماء أو يطير في الهواء فلا تصدقوه ولا تغتروا به حتی تعلموا متابعته للرسول **ج**».

«اگر کسی را دیدید که بر روی آب راه می‌رود و یا در آسمان پرواز می‌کند، او را تصدیق نکنید و فریب او را نخورید، تا اینکه مطمئن شوید از رسول خدا ج پیروی نموده است»[[523]](#footnote-523).

فصل چهارم: خاتمه

صراط مستقیمی که خداوند به پیمودن آن امر نموده است

* راه راستی كه خداوند به سير و سلوک در آن امر نموده و از پيروی از غير آن نهی كرده است، كدام است؟
* این راه راست همان دین **اسلام** است که خداوند پیامبرانش را با آن فرستاده و کتاب‌هایش را بدان نازل نموده است و غیر آن را از کسی قبول نمی‌کند. و جز کسی که بر آن راه باشد، نجات‌یابنده‌ای وجود ندارد و کسی که از غیر آن اطاعت کند، از راه راست دور گشته است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ﴾ [الأنعام: 153].

«و [بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروى کنید و از راه‌ها[ى دیگر] که شما را از راه وى پراکنده مى‏سازد پیروى مکنید».

پیامبر ج در تفسیر این آیه خطی رسم کرد، سپس فرمود: «هذا سبيل الله مستقيماً، وخطّ خطوطاً عن يمينه وشماله، ثم قال: هذه السبل ليس منها سبيل إلا عليه شيطان يدعو إليه».

«این راه راستِ الهی است و خطوطی را در سمت چپ و راست آن رسم نمود، سپس فرمود بر سر هر کدام از این راه‌ها شیطانی قرار دارد که مردم را به سیر در آن راه دعوت می‌کند».

سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ﴾ [الأنعام: 153].

و فرمود: «ضرب الله مثلاً صراطاً مستقيماً وعلی جنبتي الصراط سوران فيهما أبواب مفتحة وعلی الأبواب ستور مرخاة وعلی باب الصراط داع يقول: يا أيها الناس ادخلوا الصراط المستقيم جميعاً ولا تفرقوا، وداع يدعو من فوق الصراط فإذا أراد الإنسان أن يفتح شيئاً من تلك الأبواب قال ويحك لا تفتحه فإنك إن تفتحه تلجه، فالصراط الإسلام، والسوران حدود الله، والأبواب المفتحة محارم الله، وذلك الداعي علی رأس الصراط كتاب الله، والداعي من فوق الصراط واعظ الله في قلب كل مسلم»[[524]](#footnote-524).

و فرمودند: «خداوند راه راستی را مثال زده است که در دو طرف آن دو دیوار وجود دارد و بر هر کدام از آن‌ها درهایی گماشته و بر هر دری پارچه‌ای آراسته گشته است. در اول راه دعوت‌کننده‌ایست که جار می‌دهد: ای مردم همگی وارد این راه شوید و متفرق نگردید و از بالای راه نیز کس دیگری وجود دارد که هرگاه که انسان بخواهد آن درها را باز کند، فریاد برمی‌آورد: وای بر تو آن در را باز نکن که اگر آن را باز نمایی به درون آن می‌افتی. همانا راه مستقیم همان اسلام است و دیوارها حدود الهی، درها محارم خداوند و داعی‌ای که در اول راه قرار دارد قرآن و داعی‌ای که از بالای صراط مردم را راهنمایی می‌کند، موعظه‌گر خداوند در دل هر انسان مسلمان است».

* چگونه می‌توان از انحراف از اين راه سالم ماند؟
* جز با تمسک به کتاب و سنت و سیر بر منهج آن‌ها و دوری از حد و حدود مشخص شده در آن‌ها نمی‌توان به این منظور رسید. و با تمسک به این وسیله می‌توان به دو هدف مهم اخلاص برای خداوند و متابعت از پیامبر اسلام ج است، رسید که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و کسانى که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره­ی کسانى خواهند بود که خدا ایشان را گرامى داشته [یعنى] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند».

منعمان که در این آیه به آن‌ها اشاره شدهاست، کسانی هستند که در سوره فاتحه خداوند صراط مستقیم را به راه آن‌ها توصیف می‌کند:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: 6- 7].

«ما را به راه راست هدایت فرما. راه آنان که گرامى‏شان داشته‏اى نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان».

هیچ نعمتی برتر از هدایت بر سر راه راست و دوری از راه‌های گمراه‌کننده نیست. زیرا که پیامبر ج امتش را بر این راه ترک کرده است.

همانگونه که می‌فرماید: «تركتكم علی المحجة البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ عنها إلا هالك»[[525]](#footnote-525).

«شما را به راهی راست که شبش مانند روز روشن است، به جا می‌گذارم و هیچکس از آن دور نمی‌شود، مگر اینکه به هلاکت می‌رود».

تعریف و شناخت طائفه­ی ناجی منصور (نجات­یافته­ی پیروز)

* منظور پيامبر ج از طائفه‌ايكه در اين حديث از آنان سخن به ميان آمده چه كسانی هستند؟ «لا تزال طائفة من أمتي علی الحق ظاهرة، لا يضرهم من خالفهم حتی يأتي أمر الله تبارک وتعالی»[[526]](#footnote-526).
* این طائفه فرقه ناجیه‌ایست که از بین هفتاد و سه فرقه از آتش دوزخ نجات می‌یابد. همانگونه که پیامبر ج آنان را با این سخن جدا می‌سازد:

«كلها في النار إلاَّ واحدة وهي الجماعة»[[527]](#footnote-527).

و في رواية قال: «هم من كان علی مثل ما أنا عليه اليوم وأصحابي»[[528]](#footnote-528).

«همه هفتاد و سه فرقه در آتش دوزخند، جز یکی از آن‌ها که آن هم اهل جماعت است».

و در روایتی دیگر می‌فرماید: «آنان بر آنچه که من و اصحابم امروز برآنیم، خواهند بود».

این گروه صفات دیگری هم دارند.

از خداوند منان خواهانیم که ما را نیز از جمله­ی آنان قرار دهد و قلب‌هایمان را بعد از اینکه هدایت داد، گمراه نکند و از جانب خود رحمت فراوانی را عطا کند که همانا او وهاب است.

سبحان ربك رب‌ العزة عما يصفون و سلام علی المرسلين

والحمد لله رب العالمين

**کلام مترجم:**

آری، اسلام اینگونه معرفی شده‌ است و اینگونه افرادی داعیه‌ی اسلام را دارند و آن را تبلیغ می‌كنند. اگر ما نیز درست قضاوت كنیم، مطمئناً‌ می‌دانیم كه با این وصف نباید مسلمانان وضعیت بهتری را به نسبت وضع امروزی خود داشته باشند. اما اگر خلاف آن تحقق یابد؛ یعنی مسلمانان در جهت فراگیری تعالیم دین خود تا اقصی درجات آن به صورت عالمانه و كامل تلاش نمایند و همزمان بتوانند دوای درد خود را نسبت به حال و زمان، از این منابع پاك دریابند و آن را بر جراحات خود بمالند، قطعاً درد مسلمانان التیام می‌یابد. چون ما معتقدیم كه داروی اسلام تأثیری اعجازانگیز و شگرف دارد. این را پیشینیان ما تجربه نموده‌اند و صدها سال انواع مصایب انسانی زمان خود را با آن تسلی داده‌اند...

پس امروز نیز برای بازگرداندن عزت و مجد اسلامی، ابتدا باید دین را از منابع اصلی آن دریابیم. سپس آن را بر جامعه‌ی خود تطبیق دهیم و بدان عمل كنیم. این وظیفه متعلق به شخص یا طبقه‌ی خاصی از مسلمانان نیست، بلكه تمام افرادی را كه ادعای اسلام می‌نمایند، در بر می‌گیرد، پیر و جوان، زن و مرد، دارا و ندار در این زمینه وظیفه‌ی یكسانی دارند...

1. - صحابی به كسی گفته می‌شود كه پیامبر ج را دیده باشد و به او ایمان آورده و تا آخر عمر بر این ایمان ثابت مانده و بر آن فوت كرده باشد. تدریب‌الراوی 2/ 28-29.و آل نبی، ازواج و اهل بیت پیامبر ج هستند كه از قبیله هاشم می­باشند. القاموس 3/331. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اشاره به این آیه دارد: ﴿وَمِمَّنۡ خَلَقۡنَآ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ ١٨١﴾ [الأعراف: 181] «و از میان كسانى كه آفریده‏ایم گروهى هستند كه به حق هدایت مى‏كنند و به حق داورى مى‏نمایند». و وارد شده است که مراد از آن گروه امت محمدی است. و در صحیحین از معاویه بن ابی سفیان «روایت شده است که رسول خدا ج فرمودند: «لا تزال طائفة ظاهرين علی الحق لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی تقوم الساعة» وفي رواية: «حتی يأتي أمر الله وهم علی ذلك». تفسیر ابن کثیر 2/269 و تخریج حدیث خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - تابعی كسی است كه یكی از اصحاب پیامبر ج را دیده و به پیامبر ج ایمان آورده باشد و در این حال ایمانی از دنیا رفته باشد. تدریب‌الراوی 2/234. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سنت در لغت به معنی راه و روش است و شرعاً به قول، فعل ویا تقریر نبوی اطلاق می‌ گردد. مختار الصحاح317. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اشاره به حدیث امام احمد دارد كه از عرباض بن ساریهس روایت شده­است كه گفت: پیامبر ما را موعظه‌ای فرمودند كه از آن دلهایمان به لرزه درآمد و چشمانمان پر از اشك گشت. گفتیم: ای پیامبر خدا: گویا آخرین موعظه و موعظه‌ی یادگاری شماست. ما را به چه امر می‌كنید؟ فرمود: همانا شما را بر [راه] راستی به جای می‌گذارم كه شب آن مانند روز روشن است بعد از من هر كس از آن دور گردد، به هلاكت می‌رود...... تا آخر حدیث مسند احمد4/126، ابن ماجه 1/16شماره43، ترمذی 5/44 شماره 2676. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مانند شرك اكبر، یا هر كدام از نواقض اسلام. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مانند معاصی و گناهان كبیره. [↑](#footnote-ref-7)
8. - اهل سنت و جماعت كسانی هستند كه بر تبعیت از آثار و احادیث پیامبر ج چه ظاهری و چه باطنی اجماع كرده‌اند. از جمله آنان اصحاب پیامبر و تابعین آن‌ها می‌باشند، كه در خیر و نیكی تا روز قیامت به آنان اقتدا می‌شود. عقیده واسطیه: ابن تیمیه 19-20. [↑](#footnote-ref-8)
9. - مانند حسن بصری؛ وامام مالک، و احمد، و شیخ الاسلام ابن تیمیه، و شاگردش ابن قیم، و شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب(رحمهم الله) [↑](#footnote-ref-9)
10. - طائفه ناجیه منصوره: همان اهل سنت و جماعت هستند كه پیامبر ج وصف آن‌ها را در این حدیث آورده است: «پیوسته تا روز قیامت گروهی از امت من وجود دارند كه حق را اعلان می‌كنند» بخاری 8/149از حدیث مغیره بن شعبه، و مسلم از ثوبانس اینگونه روای کرده: « و كسانی كه قصد دارند، آن‌ها را دچار خذلان و ضرر نمایند، تا آمدن امر الله «قیامت» نمی‌توانند بدانان ضرری برسانند». مسلم 6/52-54 و درمسند احمد5/34 و ترمذی حدیث 2192 ابوداود 4252 با الفاظ مشابهی روایت شده. و به این دلیل به طائفه ناجیه نام برده می‌شوند كه پیامبر ج در حدیث فرقه‌ها فرمودند كه همه­ی فرقه‌ها در آتش دوزخ هستند، غیر از یكی از آنان كه این فرقه­ی همان فرقه­ی ناجیه است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - میثاق عهدیست كه خداوند آن هنگام كه هنوز بنی‌آدم در اصلاب پدرشان بودند، از آنان گرفته است. همانگونه كه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢﴾ [الأعراف: 172] «و هنگامى را كه پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت كه آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهى دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم». در این زمینه می‌توان به تفسیر ابن كثیر 2/261-264 و صحیح بخاری رقم 3334 و مسلم 2805 مراجعه نمود. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الحاقة و الواقعة از اسامی قیامت هستند. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَآقَّةُ ١ مَا ٱلۡحَآقَّةُ ٢﴾ **«**هنگامی که واقعه(ی عظیم قیامت) برپا شود» و همچنین می­فرماید: «رخداد راستین! رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!» [↑](#footnote-ref-12)
13. - مؤلف از این آیات استدلال نموده است كه خداوند مخلوقات را بیهوده نیافریده بلكه آن‌ها را برای یكتاپرستی خلق نموده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. - به مفهوم آیه­ی 62-63 سوره یونس اشاره دارد. [↑](#footnote-ref-14)
15. - این تعریف را شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رحمه الله ارائه نموده است. العبودیة ص4. [↑](#footnote-ref-15)
16. - اشاره به حدیثی دارد كه امام احمد از براءبن عازبس روایت نموده است كه پیامبر ج فرمودند: همانا محکمترین ستون و دستگیره­ی ایمان این است كه چیزی یا كسی را در راه خدا دوست داشته باشی یا بخاطر او بغض بورزی. مسند 4/286 - طبرانی و بغوی نیز با الفاظ نزدیكی این را روایت كرده‌اند و البانی این حدیث را آورده است 2/998. [↑](#footnote-ref-16)
17. - حنیفیت یعنی مسلمان و گفته شده: حنیف یعنی ترك پرستش بتها و گفته شده: پیرو راه راست، و گفته شده: کسی که به تمامی پیامبران ایمان آورد، و گفته شده: حنفیت یعنی گواهی «لا اله الا الله»، و در لسان آمده است که حنیف یعنی کسی که از سایر ادیان دوری گزیند و بسوی دین حق روی آورد. نگا: لسان العرب9/57، مختار الصحاح ص 159، و ابن‌كثیر 1/ 186-187. [↑](#footnote-ref-17)
18. - بروایت مسلم از ابن عمر و ابی هریرهس، کتاب ایمان1/90- ترمذی 5/18 رقم 2629- احمد 1/398 و 4/73-74 - دارمی 2/220- ابن ماجه 2/1319 – 1320 پیامبر خدا ج درباره­ی غربا می‌فرماید: «كسانی كه آنچه را كه مردم فاسد می‌كنند، آن‌ها آن را اصلاح می‌نمایند» و در روایتی می‌فرماید: «آنگه كه مردم فاسد شدند، آنان اصلاح یافته‌اند». ترمذی 5/18 - مسند 4/73-74. [↑](#footnote-ref-18)
19. - احمد از عمرو بن عبسهس روایت می‌كند كه: « مردی گفت: یا رسول‌الله اسلام چیست؟ فرمود: «اینكه قلبت تسلیم پروردگار گردد و اینكه مسلمانان از آزار و اذیتت در امان باشند. گفت: كدام عمل در اسلام بهتر است؟ فرمود: ایمان..». مسند 4/114 و بخاری از ابوهریرهس روایت می‌كند كه: «از رسول خدا ج پرسیدند: كدام عمل بهتر است؟ فرمود: ایمان به خداوند و پیامبرش. سپس گفته شد: بعد از آن چه؟ فرمود: جهاد در راه خدا. سپس گفتند: بعد ‌از آن چه عملی برتر است؟ فرمود: حج مبرور» بخاری: 1/12 - مسلم 1/62 - ترمذی4/185 ـ رقم 1658- نسائی8/93. [↑](#footnote-ref-19)
20. - متفق علیه: بخاری 1/18 مسلم 1/30-31 – ترمذی 5/6 رقم 2610- نسائی 4/8/97-98 و 8/101-103. [↑](#footnote-ref-20)
21. - متفق علیه: بخاری 1/8 - مسلم1/34- ترمذی 5/5 رقم2609 [↑](#footnote-ref-21)
22. - بخاری 1/11- مسلم 1/39- ابوداود 3/44 - نسائی 8/109- ابن ماجه 2/1295 رقم 3927- 3929 - احمد4/8 - دارمی2/137. [↑](#footnote-ref-22)
23. -

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | لا الــــه را قبـــل الا الله ببیـــــن |  | هفت شرطش عـزت دنیـــا و دیـن |
    | گــر بگوید با زبان تنهـا چـه سـود |  | قائلـی كـو شرطهــایش را نبـــــود |
    | علم وصدق پاک واخلاص وقبول |  | خـود یقین و انقیـادی چون رسـول |
    | شرطهــایش بــا محبت شـد تمــام |  | لطف حق یارت چو هستی بردوام |

    [↑](#footnote-ref-23)
24. - مسلم 1/41 - ابن خزیمه در كتاب التوحید: 2/817 ظاهر حدیث این توهم را ایجاد می‌كند كه معرفت قلبی به صاحبش نفع می‌رساند هر چند كه نطق و عملی نداشته باشد. مرجئه از این حدیث سوءاستفاده نموده و آن را به معرفت قلب معنی كرده‌اند و این را تنها شرط لا اله الاالله قرار داده‌اند. به زعم باطل آنها، هر کس که دارای معرفت قلبی باشد، هر چند كه کفریات وگناهان زیادی را نیز به همراه بیاورد، به بهشت وارد می‌شود. اما این تفسیر درست نیست. چون كه در این گونه مباحث باید تمام احادیث وارده را بررسی نموده و بین آن‌ها و بین احادیث حساب روز قیامت جمع نمود. پس حدیث فوق اینگونه معنی می‌شود كه بنده‌ای كه با علم به لااله‌الاالله بمیرد و بقیه شروط آن را ادا نماید بعد از حساب و كتاب وارد بهشت می‌شود. یعنی اینكه اگر گناهی مرتكب شده باشد، جزای آن را می‌بیند و چون كه این فرد جزو مؤمنین است، در نهایت وارد بهشت می‌شود. رك صحیح مسلم به شرح نووی1/219. [↑](#footnote-ref-24)
25. - مسلم 1/41-42 - احمد نیز آن را از ابوهریرهس روایت می‌كند و در آن قصه‌ای آمده است به شرح زیر:

    «در هنگام غزوه تبوك مردم را گرسنگی فرا گرفت. گفتند. ای پیامبر خدا اجازه دهید شترهای آبكش‌مان را سر ببریم و از آنان بخوریم و بهره گیریم. پیامبر ج فرمود: این كار را انجام دهید. عمربن خطابس نزد پیامبر آمد و فرمود: ای رسول خدا اگر این كار را انجام دهند، باركش‌هایمان كم می‌شود. شما از آنان بخواهید كه باقیمانده توشه‌هایشان را جمع کنند و از خداوند بخواهید در آن بركت اندازد. امید است كه خداوند این كار را آسان كند. پس پیامبر خدا ج پارچه‌ای چرمین خواست و آن را گسترانید.سپس از آنان خواست كه مانده توشه‌هایشان را جمع نمایند. كسانی بودند كه یك مشت دانه،‌كسی دیگر مشتی خرما و دیگری گوشت می‌آوردند. تا اینكه پارچه پر از این خوراك­ها شد. سپس پیامبر ج دعا كرد كه خداوند در آن بركت اندازد. سپس فرمود: هر كس ظرف خود را پر كند. ابوهریرهس می‌فرماید: تمام سپاه ظرف‌های خود را پر كردند و از آن سیر خوردند در حالیكه هنوز بر سر سفره مقداری از آن باقی بود در این حال پیامبر ج فرمودند: «أشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله لا يلقی الله بهما عبد غير شاكٍ فيهما إلا دخل الجنة» الحدیث مسند 3/11 قصه در شرح مسلم 1/41-42 آمده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - مسلم 1/44- 45 قسمتی از یك حدیث طولانی است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - این حدیث را نصر بن ابراهیم المقدسی در «کتاب الحجة علی تارکی سلوک المحجة» آن را روایت کرده است و نووی در اربعین آن را حسن صحیح دانسته است. ابن حجر رجال سند آن را ثقه می‌داند اما ابن رجب به دلیل وجود نُعیم بن حماد آن را ضعیف بیان كرده است همچنین البانی در تعلیقی كه بر حدیث 15 از كتاب السنه ابن ابی عاصم دارد، آن را ضعیف می‌داند. اما بخاری، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه از نعیم روایت كرده‌اند. حدیث با این اسناد ضعیف است. چون كه مدار آن بر نعیم بن حماد می‌چرخد. اما یحیی بن معین و احمد بن حنبل و العجلی او را ثقه دانسته­اند. در هر صورت معنی حدیث صحیح است،زیرا در قرآن دلالت­هایی بر آن وجود دارد.همانند آیات نساء65/- احزاب36 برای تفصیل بیشتر رك جامع‌العلوم و الحكم ابن رجب 338، السنه ابن ابی عاصم 1/12-13 - اربعین مع شرح ابن دقیق 104 - فتح‌الباری 13/189 – 109. [↑](#footnote-ref-27)
28. - متفق علیه: بخاری 1-28 - مسلم 7/63. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بخاری: 1/33 و 7/204 - مسند احمد 2/373. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بخاری 1/109-110 - مسند احمد 4/44 [↑](#footnote-ref-30)
31. - حدیث به صورت كامل به این شرح است: انس بن مالکس روایت می‌كند كه معاذ ردیف و هم‌دوش پیامبرج بود، كه فرمودند: ای معاذبن جبل. معاذس گفت: لبیك این را سه بار تكرار نمودند. پیامبر ج فرمود: «هركس كه از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص به وحدانیت خداوند اعتراف كند و شریكی برای او قرار ندهد و به رسالت محمد ایمان داشته باشد، خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌نماید و از عذاب آن در امان می‌باشد». معاذس گفت: ای پیامبر خدا آیا مردم را به این امر آگاه نكنم، تا همدیگر را بشارت دهند. فرمود: آن هنگام توكل می‌كنند [و از انجام عمل صالح كوتاهی می‌نمایند]. معاذس در هنگام مرگ از ترس اینكه امری از امور دین را كتمان كرده­باشد، این حدیث را روایت نمود. بخاری 1/41 - مسلم 1/45 (صدقاً) را نیاورده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بخاری 1/17 - مسلم 1/31-32 - نسائی 1/226-229 و 8/118-119- احمد 1/250، 264 - مالك 1/188. [↑](#footnote-ref-32)
33. - متفق علیه: لفظ آورده شده در متن، لفظ امام مسلم است. بخاری 1/9-10 - مسلم 1/48 مؤلف در رساله‌ای به نام «مفتاح دارالسلام فی تحقیق شهادتی الاسلام» این شروط و ادله را به تفصیل آورده­است. رك كتاب معارج القبول شرح سلم الوصول ازمؤلف 1/273-279 - فتح‌المجید شرح كتاب التوحید عبدالرحمن آل شیخ 70. [↑](#footnote-ref-33)
34. - به حدیث عرباضس اشاره می‌كند، كه تخریج آن آورده شد. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح مسلم 4/102 نسائی 5/110-111- احمد 2/508 [↑](#footnote-ref-35)
36. - قبلاً آورده شده است. [↑](#footnote-ref-36)
37. - متفق علیه بخاری 1/11 مسلم 1/39 [↑](#footnote-ref-37)
38. - سنن نسائی 5/15-17 - ابوداود 5/4 درجه حدیث حسن می‌باشد. اما گروهی ادعای نسخ این حدیث را دارند. ر.ك. نسائی 5/16. [↑](#footnote-ref-38)
39. - بخاری 1/14 [↑](#footnote-ref-39)
40. - فریضه‌ی خمس در حدیث وفد عبدالقیس آمده است كه پیامبر آن‌ها را به چهار مورد امر كرده و از چهار مورد نهی فرموده است. آنان را به ایمان به خدای یگانه امر كرده است.در ادامه حدیث می­فرماید: آیا می‌دانید ایمان به خدای یكتا چیست؟ گفتند خدا و پیامبر آگاهترند. فرمود: شهادت دادن به «لا‌اله‌الاالله و محمد­رسول‌الله»، نماز خواندن، زكات دادن، روزه گرفتن و اینكه از غنیمت خمس داده می‌شود... تا انتهای حدیث... بخاری 1/19 - مسلم 1/35 - نسائی 8/120- ابوداود 3/330. [↑](#footnote-ref-40)
41. - بخاری 1/12 - مسلم 1/62 [↑](#footnote-ref-41)
42. - مسلم8/94-95 - مسند احمد 2/304-305، ترمذی 4/666 رقم 2514- ابن ماجه 2/1416 رقم 2439.لفظ حدیث مسلم را كه حنظله اسیدیس روایت كرده است، از این قرار است: «او(حنظله) از كاتبان پیامبر ج بود، كه گفت: ابوبكرس را دیدم. گفت: حنظله در چه حالی؟ گفت: گفتم حنظله منافق شده است. گفت: سبحان‌الله چه می‌گویی؟ گفت: گفتم آنگاه كه در نزد رسول خدا ج هستیم و ایشان درباره بهشت و جهنم صحبت می‌كند به مانند این است كه آنان را می‌بینم. اما اگر از نزد ایشان دور می‌شویم، زنان و فرزندان و زمین‌هایمان ما را مشغول به خود می‌سازد و بسیاری چیزها را فراموش می­کنیم. ابوبكرس گفت: قسم به خدا من نیز اینگونه هستم. منوابوبكررفتیم، تا اینكه به پیامبر خدا ج رسیدیم و گفتم ای پیامبر خدا (من) حنظله منافق شده است. پیامبر ج فرمود: چه شده است؟ گفتم: ای پیامبرخدا آنگاه كه در نزد تو هستیم و ما را به بهشت و جهنم یادآوری می‌كنی [آنگونه بدان ایمان داریم] كه برایمان آشكار می‌شوند. اما اگر از تو جدا می‌شویم، زن و فرزند و زمین‌هایمان ما را مشغولمی­كند و بسیاری چیزها را فراموش می­کنیم. پیامبر ج فرمود: قسم به آن كس كه جانم در دست اوست، اگر پیوسته آنگونه باشید كه در نزد من هستید، ملائكه به حضور شما می‌آیند و بر سر راهتان با شما دیدار می‌كنند و لیكن حنظله بدان كه [احوال انسان‌ها] ساعت به ساعت تغییر می‌كند. سه بار این را فرمودند». [↑](#footnote-ref-42)
43. - بخاری 1/16- ترمذی 4/711 رقم 2593 - نسایی 8/112-113. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مسلم 1/125 [↑](#footnote-ref-44)
45. - (متفق‌علیه) حدیث وفد عبدالقیس تخریج آن آورده شد. [↑](#footnote-ref-45)
46. - حدیث جبرئیل (متفق‌علیه) تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-46)
47. - در تفسیر اسماء الحسنی «الاول»، «الآخر»، «الظاهر» و «الباطن» از پیامبر خدا ج روایت شده است.مسلم 8/78-79 - ابوداود 4/312 رقم 5051 - ترمذی5/472 رقم 3400 - ابن ماجه 2/1259 رقم 3831 - احمد 2/381 و 404 و 536 [↑](#footnote-ref-47)
48. - رك مدارج السالكین ابن قیم 1/368 [↑](#footnote-ref-48)
49. - (متفق‌علیه) بخاری 7/137 - ‌مسلم 1/43 - ترمذی 5/26 رقم 2643 - ابن ماجه 2/1435-1436 رقم 4296. [↑](#footnote-ref-49)
50. - احمد 5/428-429 - بغوی 14/329 البانی سلسله احادیث صحیحه رقم 951، آن را به طبرانی (الكبیر 1/317) نسبت داده است. رك مجمع‌الزوائد 1/102 و مدارج‌السالكین 1/373 [↑](#footnote-ref-50)
51. - (حسن) ابن ماجه 2/1406 رقم 4204. احمد نیز معنی این حدیث را در 3/35 روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. - (صحیح) نسائی و ابوداود آن را از ابوهریرهس روایت كرده‌اند و ادامه حدیث عبارتست از: «جز به خداوند قسم نخورید و قسم نخورید، مگر اینكه راست بگویید». نسائی 7/5- ابوداود 3/222 رقم 3248. [↑](#footnote-ref-52)
53. - نسائی 7/6- احمد 6/371-372 - حاكم 4/297 آن را صحیح دانسته، ذهبی نیز با او موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-53)
54. - نسائی 7/5- ابوداود 3/222 رقم3248 شاهدی در مسند امام احمد به این لفظ از عبدلله بن عمرب آمده است كه: «هر كس كه خواست قسم بخورد، جز به خداوند قسم نخورد». قریش به پدرانشان سوگند یاد می‌كردند. پیامبر ج فرمود: «به پدرانتان قسم نخورید». مسند 2/76 – همچنین این حدیث(حدیث ابن عمرب) را بخاری 8/14 – مسلم5/80 - ترمذی 4/109 - نسائی 7/5 - ابن ماجه 2/677 رقم 2094 - ابوداود 3/222 رقم 3249 و 5325 آورده­اند. [↑](#footnote-ref-54)
55. - ابوداود 3/ 223 رقم 3253- مسند احمد 5/352- البانی در سلسله احادیث الصحیحه 1 رقم 14. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ترمذی 4/110 رقم 1535- ابوداود 3/223 رقم 3251- احمد 2/86-87. [↑](#footnote-ref-56)
57. - (حسن) احمد 1/214 و 224 و 347- ابن ماجه 1/684 رقم 2117- بخاری: الادب المفرد ص 158 - البانی در رقم 139 - رك تهذیب التهذیب 1/189- 190. [↑](#footnote-ref-57)
58. - (صحیح)احمد5/394، 298 و 384 - دارمی 2/205 رقم2702 - ابوداود 4/295 رقم 4980- 139 [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسلم 8/35-36- ابوداود 4/59 رقم 409- احمد 2/248، 376، 414، 427 و 442 - ابن ماجه 2/1397. [↑](#footnote-ref-59)
60. - ترمذی: امام ابوعیسی محمدبن عیسی‌بنسورة ‌السلمی الترمذی. كتاب «الجامع الصحیح» و «العلل» تصنیف اوست. از محدثین بسیاری حدیث را استماع نموده است. از جمله: قیتبه‌بن سعید، ابومصعب، بخاری. علماء حدیث او را تمجید نموده‌اند، از جمله حاكم كه می‌گوید: از عمر بن علك شنیدیم كه می‌گفت: «بخاری بعد از مرگش كسی را بهتر از ابوعیسی ترمذی در علم،‌حفظ، حدیث، ورع و زهد از خود به جای نگذاشت». آنقدر از ترس خداوند می­گریست تا اینكه كور شد. خودش می‌فرماید: «این کتاب (الجامع) را گردآوری کردم سپس آن را بر علمای حجاز و عراق و خراسان عرضه نمودم همگی از آن راضی و خوشنود بودند». در ترمذ در 13/7/279 بعد از هجرت فوت نمود، **‌**2/633-635. [↑](#footnote-ref-60)
61. - ابوالمنذر اُبَی بن كعب بن قیس انصاری خزرجیس، قاری‌ترین صحابه و سید القرّاء، در بدر و تمام غزوه­ها حضور یافت. قرآن را بر پیامبر ج خوانده است. از گروهی از اصحاب احادیث را نقل نموده است. از جمله ابوایوب انصاریس، ابن عباسب و ابوهریرهس. عمربن‌خطابس او را اكرام و احترام می‌نمود و از او فتوا می‌گرفت و آنگاه كه فوت كرد، عمرس گفت: امروز سرور مسلمانان فوت كرده است. در سال 19 و یا 22 هجرت فوت نمود. **‌**1/16-17. [↑](#footnote-ref-61)
62. - (حسن لغیره) ترمذی 5/451-452 رك تفسیر ابن كثیر 4/565. [↑](#footnote-ref-62)
63. - متفق‌علیه: بخاری 7/169- مسلم 8/63- ترمذی 5/532 رقم 3508- ابن ماجه2/ 1269رقم 3860- 3861. [↑](#footnote-ref-63)
64. - احمد 1/391 - حاكم آن را روایت كرده است و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته 1/509. [↑](#footnote-ref-64)
65. - متفق علیه: بخاری 7/154- مسلم 8/85 - ترمذی 5/495 رقم 3435 – احمد 1/280 و 1/92-94. [↑](#footnote-ref-65)
66. - احمد 3/158 و 285- نسائی 3/52 - ابوداود 2/79 رقم 1495 - حاكم آن را در المستدرك 1/504 آورده و صحیح دانسته، ذهبی نیز بر آن با او موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-66)
67. - احمد 1/62، 66، 72- ابوداود 4/323 رقم 5088 - ترمذی 5/465 رقم 3388- ا بن ماجه 2/1273 رقم3869- حاكم آن را صحیح دانسته است 1/514. [↑](#footnote-ref-67)
68. - احمد 1/9، 10- دارمی 2/202-203 رقم 2692- ترمذی 5/542 آن را حسن صحیحدانسته. ابوداود 4/316- 317 رقم 5067- حاكم 1/53 آن را صحیح دانسته ذهبی نیز با او موافق است. [↑](#footnote-ref-68)
69. - ادامه حدیث: «شهادت می‌دهم كه غیر از تو هیچ خدایی به حق نیست و پناه می‌برم به تو از شرارت نفس خودم و از شر و شرك شیطان». فرمود: صبحگاه و شامگاه آن را بگو و هرگاه از خوابگاه برخواستی. ترمذی 5/467 و ص 542 نیز در ادامه آن آمده است كه: «و از اینكه بدیی را بر سر خود یا مسلمان دیگری بیاورم[به تو پناه می­برم]». [↑](#footnote-ref-69)
70. - مسلم 8/78-79- احمد 2/381- ابوداود 4/312 رقم 5051- ترمذی 5/472 رقم 3400 - ابن ماجه 2/1259- 1260 رقم 3831. [↑](#footnote-ref-70)
71. - بقیه حدیث از صحیح مسلم: «خداوندا قرض‌هایمان را بپرداز و ما را از فقر به بی‌نیازی برسان». 8/79. [↑](#footnote-ref-71)
72. - بخاری 7/148- احمد 1/298- موطا مالك 1/217 - سنن نسائی 3/209- ترمذی 5/481 رقم 3418 - دارمی 1/287 رقم 1494- ابن ماجه 10/430 رقم 1355. [↑](#footnote-ref-72)
73. - بقیه حدیث از صحیح بخاری ‌7/148. [↑](#footnote-ref-73)
74. - احمد 4/388- نسائی 3/52- ترمذی آن را حسن گفته است 5/515- 516 شماره 3475. [↑](#footnote-ref-74)
75. - ترمذی 5/538 رقم 3522- احمد 6/315 و 91 و 4/182- بخاری 8/168- 169- ابن جامه 2/1260 رقم3834. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ادامه­ی حدیث: «قلبم را بر دینت ثابت گردان. ام‌سلمهل فرمود: به پیامبر خدا ج گفتم: ای رسول خدا چرا اینقدر دعای «يا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دينك» را تكرار می‌كنید؟ فرمود: ام‌سلمه هیچ بنی‌آدمی وجود ندارد، مگر اینكه قلب او بین دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد هر كس را كه بخواهد [قلبش] را استقامت و استحكام بخشد و هر كس را بخواهد [قلبش را] گمراه می‌كند. سپس معاذس این آیه را تلاوت كرد: ربنا لاتزغ..». ترمذی5/538. [↑](#footnote-ref-76)
77. - **دلالت انطباقی**: این است كه لفظ مذكور بر ذات مسمی دلالت نماید. مانند دلالت اسم «الرحمن» بر ذات خداوند. [↑](#footnote-ref-77)
78. - **دلالت ضمنی**: این است كه لفظ موردنظر به صورت ضمنی بر معنایش دلالت نماید. مانند دلالت اسم «الرحمن» بر صفت «رحمت» [↑](#footnote-ref-78)
79. - **دلالت التزامی**: این است كه لفظ مذكور بر چیز دیگری دلالت نماید. مانند دلالت اسم «الرحمن» بر سائر صفات خداوند.در این زمینه ابن قدامه انواع دلالت را برای لفظ «خانه» مثال زده است: این لفظ بر حقیقت خانه و منزلی دلالت می‌كند. (دلالت انطباقی) نیز این لفظ بصورت ضمنی بر سقف خانه دلالت می‌كند. (دلالت ضمنی) و همچنین لزوماً بر دیوارهای آن خانه دلالت دارد. (دلالت التزامی) رك ابن قدامه آثاره‌الاصولیه قسمت دوم ص 14. ابن قیم نیز اینگونه بیان می‌كند كه هر اسم از اسماء خداوند دلالتی انطباقی بر ذات و صفت دارد. همچنین بر یكی از آن‌ها به صورت ضمنی دلالت می‌كند و نیز بر صفتی دیگر لزوماً دلالت می‌نماید. بدائع الفوائد 1/62. [↑](#footnote-ref-79)
80. - این آیه بر اثبات صفت «دو دست» دلالت می‌كند. [↑](#footnote-ref-80)
81. - بر اثبات صفت «وجه» دلالت می‌كند. [↑](#footnote-ref-81)
82. - بر اثبات صفت «وجه» دلالت می‌كند. [↑](#footnote-ref-82)
83. - صفت «چشم» را برای خداوند ثابت می‌كند. [↑](#footnote-ref-83)
84. - بر اثبات صفت‌های «شنیدن» و «دیدن» دلالت دارد. [↑](#footnote-ref-84)
85. - بر اثبات صفت‌های «شنیدن» و «دیدن» دلالت دارد. [↑](#footnote-ref-85)
86. - بر صفت «علم» دلالت می‌كند. [↑](#footnote-ref-86)
87. - صفت كلام از این جهت كه به ذات الهی تعلق دارد، صفتی ذاتی است و از این جهت كه به مشیت خداوند ارتباط دارد، صفتی فعلی است. چون كه خداوند هرگاه بخواهد، تكلم می‌كند. مولف نیز این مسأله را تفصیل می‌دهد. (صفحه 115 همین كتاب) [↑](#footnote-ref-87)
88. - مسلم 1/111- مسند امام احمد 4/401 و 405- ابن ماجه 1/70 رقم 195- 196- در این حدیث صفت‌های «وجه» و «دیدن» اثبات شده‌اند. [↑](#footnote-ref-88)
89. - بخاری 8/173 و 175- مسلم 3/77 - مسند احمد 2/313 و 500 - صفت «دودست» در آن اثبات شده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - بخاری و مسلم و احمد از ابن عمرب آن را روایت نموده‌اند، اما لفظ فوق از بخاریست. بخاری 8/172- مسلم 1/107- مسند احمد 2/37 و 131 و 135 در حدیث صفت «چشم» برای خداوند اثبات شده است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - بخاری 7/162- ترمذی /2/ 345 رقم 480 - احمد 5/423- ابن ماجه 1383- 1/440 صفت علم و صفت قدرت در آن اثبات شده‌اند. [↑](#footnote-ref-91)
92. - بخاری 81/168- مسلم 8/74 – ابوداود 2/87 رقم 1527- مسند امام احمد 4/394 و402 و403 و407 [↑](#footnote-ref-92)
93. - (ضعیف) ابن خزیمه و ابی‌ابی العاصم آن را آورده‌اند: اما بدلیل اینكه در اسناد آن‌ها افراد زیر وجود دارند، حدیث ضعیف می­باشد:

    * نُعیم بن حماد كه علیرغم اینكه صدوق است، اما در روایت بسیار دچار خطا شده است. نیز كسی دیگر هم‌طبقه خود از او تبعیت ننموده است.
    * ولیدبن مسلم كه او هم مدلس است و به صراحت به شنیدن از دیگری اقرار نكرده است. بلكه از لفظ (عن) استفاده نموده است. ابن حجر او را جزء مرتبه چهارم مدلسین قرار داده است كه علما متفقند بر اینكه از آن‌ها حدیث روایت نمی‌شود، مگر اینكه صراحتاً به شنیدن حدیث اشاره نمایند.

    طبقات‌المدسین ابن حجر ص 22 و 79- كتاب التوحید ابن خذیمه 1/348- السنه ابن ابی‌عاصم 1/227. [↑](#footnote-ref-93)
94. - متفق علیه: بخاری 7/196 و 8/195 - مسلم 1/139- احمد 3/32 و 33 و 1/388- 4/432، 435. ادامه حدیث: «لبیك و سعدیك: [خداوند] می‌گوید سهم جهنم را از اولادت بیرون بیاور. [آدم] می‌گوید: خدایا چقدر از آنان را بیرون آورم؟ می‌فرماید: از هر 100 نفر 99 نفر آنان را بیرون آور. [اصحاب] فرمودند: ای رسول خدا اگر از هر صدنفر، 99 نفر آنان خارج شود، [و به جهنم روند،] از ما چه كسی باقی می‌ماند. فرمود: همانا امت من در بین امت‌های دیگر همانند مویی سپید بر پیشانی گاوی سیاه است». بخاری 7/196. [↑](#footnote-ref-94)
95. - در این آیه صفت «دست» آنگونه كه لایق عظمت و جلال الهی است، ثابت شده است. و مؤلف به وسیله‌ی آن صفت «قبض» را ثابت نموده است كه صفتی است فعلی. [↑](#footnote-ref-95)
96. - برای صفت «خلق» به آن استدلال شده است. اما صفت «دو دست» جز صفات ذاتی است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - بخاری 8/197- مسلم 2/175- ابوداود 4/234 رقم 4733- ترمذی 5/526 رقم 3498- دارمی 1/286 رقم 1486 و 1491- موطا 1/95- احمد 1/388، 403، 446. [↑](#footnote-ref-97)
98. - ادامه حدیث: [خداوند] می‌فرماید: هر آنكس كه مرا بخواند، او را اجابت می‌نمایم و آنكس كه از من چیزی مسألت دارد، به او می‌دهم و آن كس كه از من طلب مغفرت نماید، او را می‌بخشم. بخاری 8/197. [↑](#footnote-ref-98)
99. - (متفق علیه) بخاری 7/205 و 8/179- مسلم 1/112-113. [↑](#footnote-ref-99)
100. - بخاری 8/ 173 و 8/166- مسلم 8/126- دارمی 2/233- احمد 2/72 و 6/117. 7بقیه حدیث: «پادشاهان زمین كجایند»؟ مسلم 8/126. [↑](#footnote-ref-100)
101. - بخاری 8/187 و 188- مسلم 8/95 و 96- ترمذی5/549- احمد 2/242- ابن ماجه 2/1435 رقم 4295. [↑](#footnote-ref-101)
102. - متفق علیه. بخاری8/203 و 7/214 –مسلم 8/49- سنن ابی داوود 4/226 – مسند احمد 2/248 – ابن ماجه 10/1/31 رقم 80 [↑](#footnote-ref-102)
103. - مسلم 8/100 - مسند احمد 4/395، 404. [↑](#footnote-ref-103)
104. - بقیه حدیث: «تا اینكه خورشید از مغرب طلوع نماید». مسلم 8/100 [↑](#footnote-ref-104)
105. - هفت جایی كه این مضمون در آن‌ها تكرار شده است، عبارتنداز:

     1- اعراف 45 2- یونس 3 3- رعد 2 4- طه 5

     5- فرقان 59 6- سجده 4 7- حدید 4

     در آیات استواء، خداوند با صراحت بیان می‌كند كه استواء بر عرش صورت گرفته است. علماء سلف استواء را به علو و ارتفاع تفسیر نموده‌اند رك. مختصر صواعق المرسله، موصلی ص 306 به بعد. [↑](#footnote-ref-105)
106. - این آیات از این قرار هستند: ملك 16 و 17 - «**فی**» در این آیات به معنی: «**بر آسمان‌ها، بالاتر و برتر از مخلوقاتش**» معنی شده است رك تفسیر سعدی 7/436. [↑](#footnote-ref-106)
107. - مسنداحمد 1/206 و 207- ابوداود 4/231 رقم 4723- ترمذی 5/424 رقم 3320- ابن ماجه 1/69 رقم 193 -البانی آن را ضعیف دانسته است همچنین ابن قیم رحمه الله آن را ضعیف می‌داند. [↑](#footnote-ref-107)
108. - صحابی جلیل، سعد بن معاذ بن نعمان الاوسی الانصاریس، در بدر و أحد و خندق حضور یافت و در غزوه خندق تیری به او اصابت نمود كه بعد از آن، تنها یك ماه زنده ماند. سپس بر اثر جراحتش در آخر ماه ذیقعده سال پنجم وفات نمود. پیامبر او را بسیار دوست می‌داشت و در هنگام جراحتش برای او آلونكی ساخته بود، تا اینكه او را زیارت نماید. درباره­ی او بود كه فرمود: «عرش خداوند از مرگ سعدبن معاذ به لرزه درآمد». تهذیب التهذیب 3/481. رك البدایه و النهایه4/129. [↑](#footnote-ref-108)
109. - بنی قریظه: قبیله‌ای از یهودیان اطراف مدینه، كه با احزاب بر علیه پیامبر خدا ج هم‌پیمان شدند. پیامبر ج نیز بعد از بازگشت از خندق در ماه ذی‌قعده سال پنجم هجری به جنگ آنان رفت و آن‌ها را بیست و پنج روز محاصره نمود و بعد از تسلیم شدنشان حكم سعدبن معاذ را مبتنی بر اینكه «جنگجویانشان كشته شوند و زن و بچه‌هایشان به اسارت درآیند و نیز بر اموالشان تسلط یافته شود» درباره‌ی آنان اجرا نمود. البدایه و النهایه4/118، 128. [↑](#footnote-ref-109)
110. - بخاری 5/50- مسلم 5/160- احمد 2/22- لفظ را در آن نیافتم. [↑](#footnote-ref-110)
111. - مسلم 2/70- 71- ابوداود 1/244 رقم 930- النسائی 3/14-18- مالك بن عمربن الحكم 3/5 - دارمی 2/108- احمد 2/291 و 4/388، 388- 389. [↑](#footnote-ref-111)
112. - معراج پیامبر ج كه شامل حركت ایشان از مسجد الاقصی به سوی آسمان‌ها بود، بعد ازاینکه از مسجد الحرام به آنجا برده شدند، و از آنجا بسوی معراج رفته تا به سدره المنتهی رسیدند.. در آن نمازهای پنجگانه واجب شدند. در این زمینه برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به البدایه و النهایه ابن كثیر 3/107-114 همچنین احادیث معراج از بخاری 8/203-205. [↑](#footnote-ref-112)
113. - بخاری8/ 177 و 195- مسلم 2/113- نسائی 1/240- موطا 1/184- احمد 2/257، 312، 486. [↑](#footnote-ref-113)
114. - بخاری 3/85- مسنداحمد 2/331، 381، 419 وغیره. [↑](#footnote-ref-114)
115. - بخاری 8/ 194- ترمذی 5/362 رقم1323- ابن ماجه 1/70- ابن خزیمه 1/355. [↑](#footnote-ref-115)
116. - جهمیه: پیروان جهم بن صفوان كه بدعت نفی و تعطیل صفات الهی را ایجاد كرد كه او نیزآن را از جعد بن درهم اخذ كرده بود. از عقاید جهم می‌توان به نكات زیر اشاره كرد: اینكه بهشت و جهنم فانی هستند، ایمان فقط معرفت و شناخت قلبی است و قول و عمل در آن داخل نمی‌شود، انسان مجبور است- و افعال فقط مجازاً به او نسبت داده می‌شود. جهم را سالم بن احوز در مرو در آخرین سال‌های حكومت بنی‌امیه از بین برد- رك الملل و النحل شهرستانی 86-88، الفرق بین الفِرَق بغدادی ص211-212. [↑](#footnote-ref-116)
117. - این سخن در معنی استواء از جمعی از سلف صالح از جمله ام‌المؤمنین ام‌سلمهل ومالك بن‌انس و شیخ او ربیعه‌بن‌ابی عبدالرحمان نقل شده است. در این زمینه می‌توان به فتح‌الباری 13/406-407 و مجموع فتاوی ابن تیمیه 5/365 و بعد از آن، همچنین به شرح اصول اعتقاد لالكائی با تحقیق دكتر احمد حمدان 2/397 مراجعه كرد. [↑](#footnote-ref-117)
118. - مسلم 8/79- ابوداود 4/312 رقم 5051 و 5052- ابن‌ماجه 2/1247- 1275 رقم 3873. [↑](#footnote-ref-118)
119. - (ضعیف) احمد 1/391 [↑](#footnote-ref-119)
120. - نسائی 3/248- ترمذی 2/328-329 می‌گوید از پیامبر ج برای قنوت وتر دعایی بهتر از این ندیده‌ام. ابن ماجه 1/373 رقم 1178- ابوداود 2/63- دارمی 1/311- 312 رقم 1599- 1561 احمد 1/199- حاكم 3/172- ذهبی بر آن سكوت نموده است. هیثمی نیز آن را آورده و راویان آن را ثقات می‌دانند 2/244. [↑](#footnote-ref-120)
121. - الحاد در لغت به معنی انحراف از وسط است از جمله می‌توان به لحد در قبر اشاره كرد كه به این دلیل به آن لحد می‌گوییم كه از نصف قبر گذشته است. ملحد یعنی كسی كه از حق عدول نموده و آنچه را جزء حق نیست، بدان داخل كرده است. الحاد در دین به معنی روی‌گردانی، مجادله و عدول از آن است. رك: لسان‌العرب 3/388-389. مختار الصحاح593. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ابن قیم الحاد را به پنج دسته تقسیم می‌كند. 3 دسته فوق، و چهارم: نام بردن از خدا، بدانچه لایق او نیست مانند اینكه نصاری او را «اب» (پدر مقدس) صدا می‌زنند، یا اینكه فلاسفه او را موجب بالذات یا علت فاعل بالطبع نام می‌برند و... پنجم: توصیف خداوند به عیوب و نقائص، مانند آنچه كه یهود می‌گفتند: خداوند فقیر است یا دستان او بسته هستند و اینگونه موارد كه شامل الحاد در اسماء و صفات خداوند می‌شوند. بدائع الفوائد 1/169-170. [↑](#footnote-ref-122)
123. - لات تخته­سنگ سفیدو بزرگی بود كه نقش خانه‌ای در طائف بر آن حك شده بود و پرده‌ها و پرده‌دارانی داشت. اهل طائف یعنی همان قبیله ثقیف، آن را تعظیم می‌كردند و بدان افتخار می‌نمودند. بعد از اسلام آوردن ثقیف، پیامبر ج مغیره ‌بن شعبهس را فرستاد تا آن را از بین برد و بسوزاند. طائفیان بدان سوگند می‌خوردند. [↑](#footnote-ref-123)
124. - عزی بتی دیگر بود از بت‌های عرب كه شامل سازه‌ای بود، بر درختی كه در وادی نخله بین مكه و طائف قرار داشت. قریش آن را تعظیم می‌كردند. همانگونه كه ابوسفیانس در جنگ احد گفت: ما عزی را داریم و آنان [مسلمانان] هیچ كس را ندارند. پیامبر ج فرمود: بگوئید كه ما «الله» مولایمان است و آنان مولایی ندارند. در صدر اسلام، بدان سوگند خورده می‌شد. تا اینكه پیامبر ج فرمود: هر كس در هنگام سوگند خوردن گفت «قسم به لات» یا «قسم به عزی» بعد از آن بگوید «لااله‌الاالله». (بخاری) پیامبر بعد از فتح مكه خالد را فرستاد تا آن را از بین برد. [↑](#footnote-ref-124)
125. - منات قدیمی‌ترین بت اعراب بود كه بر ساحل دریا در ناحیه مشلل و قدید قرار داشت و بیشتر، اوس و خزرج آن را تعظیم می­نمودند. تا آنجا كه هرگاه حج می‌نمودند، جز در كنار آن سرهایشان را نمی‌تراشیدند. در سال فتح مكه علیس به دستور پیامبر ج آن را از بین برد. 207-210- تفسیر ابن كثیر 4/253. [↑](#footnote-ref-125)
126. - این‌ها همان معتزله بودند كه به گمان خود برای فرار از تشبیه، اسماء را بدون صفات برای خداوند اثبات می‌كردند.اما قول «رحیم و رحمان بدون رحمت و..». از معتزله روایت نشده است. الملل و النحل43-85. [↑](#footnote-ref-126)
127. - همان جهمیه بودند كه اسماء و صفات الهی را نفی می‌نمودند. الملل و النحل 86 به بعد. [↑](#footnote-ref-127)
128. - تخریج آن آورده شد. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مسلم از عایشهل روایت می‌كند كه پیامبر ج فرمود: «ملائكه از نور و جن از پاره‌آتش خلق شده‌اند. خلقت آدم نیز آنگونه است كه برایتان وصف شده است». مسلم8/226، احمد6/153 و 168- [↑](#footnote-ref-129)
130. - شعراء 193-195. [↑](#footnote-ref-130)
131. - وظیفه­ی میكائیل را ابن­عباسب بیان می‌كند: «... میكائیل كه رحمت و گیاهان و باران را به امر الله با خود می‌آورد..». رك: تفسیر ابن‌كثیر1/130- مسند احمد 1/274 (درجه حدیثی را كه احمد روایت می‌كند، حسن لذاته است) [↑](#footnote-ref-131)
132. - انعام 73- پیامبر ج نیز می‌فرماید: «اسرافیل صور را در دهان گرفته و روی خود را به جهت امر الهی نموده، منتظر است تا خداوند به او امر كند و او هم در صور بدمد». مسلم آن را روایت می‌كند. تفسیر ابن‌كثیر 2/146- ابن­كثیر اینگونه آورده است كه حدیث در صحیح مسلم است. اما حدیث را در مسلم نیافتم. بلكه در سنن ترمذی - 5/373 رقم 3243 روایت شده است و ترمذی آن را حسن می‌داند. احمد1/326. [↑](#footnote-ref-132)
133. - سجده 11 [↑](#footnote-ref-133)
134. - انفطار 10 -12 [↑](#footnote-ref-134)
135. - رعد 11 [↑](#footnote-ref-135)
136. - به آنان خازنان بهشت می‌گویند: زمر 73 [↑](#footnote-ref-136)
137. - خداوند درباره­ی آنان می‌فرماید: زخرف77- درباره­ی زبانیه می‌فرماید: علق18 و نیز مدثر30. [↑](#footnote-ref-137)
138. - بخاری 2/102- مسلم 8/161- ابوداود 4/239 رقم 4751- نسائی 4/97- مسند احمد3/126 و 233 اسم این دو ملائكه جز در حدیثی از ابوهریرهس كه ترمذی آن را در 3/383 رقم 1071 روایت می‌كند، نیامده است. ترمذی این حدیث را حسن غریب می‌داند. [↑](#footnote-ref-138)
139. - حاقه 17 [↑](#footnote-ref-139)
140. - كروبیان از اشرف ملائكه به حساب می‌آیند كه در اطراف عرش مشغول تسبیح خداوند هستند. رك تفسیر قرطبی 15/294 - معارج‌القبول از حافظ حكمی 2/87. [↑](#footnote-ref-140)
141. - حدیث نطفه در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعودس آمده است. در آن پیامبر خدا ج - صادق مصدوق ـ فرمود: «همانا مجموعه­ی خلقت هر كدام از شما در شكم مادرش، چهل روز به صورت نطفه، سپس چهل روز به صورت علقه (خونی بسته) و سپس چهل روز به صورت مضغه (پارچه گوشتی نیمه‌كامل) خواهد بود. پس از آن خداوند ملائكه‌ای را بر او می‌فرستد و به آن ملائكه چهار مورد امر می‌كند گفته می‌شود: عمل، رزق، اجل و خوشبخت یا بدبخت بودن او را بنویسد. پس از آن در او روح دمیده می‌شود». بخاری 4/78- مسلم8/44 - احمد3/397. [↑](#footnote-ref-141)
142. - بخاری 4/77- مسلم 1/103- 104- نسائی 1/217 و احمد4/207. [↑](#footnote-ref-142)
143. - حدیث ملائكه‌ای را كه در جلسات ذكر الهی حاضر می‌شوند، امام مسلم از ابوهریرهس روایت می‌كند:

     پیامبر خدا ج فرمود: همانا خداوند تبارك و تعالی مجموعه ملائكه‌ای دارد كه همیشه در گردش هستند و به دنبال مجالس ذكر می‌گردند. هرگاه كه مجلسی را یافتند كه در آن ذكر خداوند انجام شود، با آنان می‌نشینند. بعضی از آنان با بال‌هایشان بعضی دیگر را به صف می‌كنند، تا اینكه بین [مجلس] و آسمان دنیا را پر می‌نمایند. مسلم8/68-احمد2/251. [↑](#footnote-ref-143)
144. - این تفسیر از ابن‌عباسب، عكرمهس، سعید بن جبیر، مجاهد، محمدبن­كعب، عطیه، حسن بصری، قتاده، عطاء خراسانی، سُدی و ابن زید ـ رحمهم الله ـ روایت شده است. رك تفسیر ابن كثیر2/65. [↑](#footnote-ref-144)
145. - تحریف در لغت به معنی تغییر و تبدیل استو اصطلاحاً به تغییر اسماء حسنی و صفات علیای الهی و تغییر معانی آن‌ها اطلاق می‌شود. تحریف دو نوع است: 1- تحریف لفظ مانند: تغییر حركت رفع اسم «**الله**» به حركت نصب و در نتیجه تغییر نقش فاعلی آن به نقش مفعولی در آیه ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾. 2- تحریف معنی مانند تفسیر غلط بعضی از فرقه‌های مبتدعه از «غضب» به (اراده انتقام). الكواشف الجلیه عن معانی الواسطیه52. [↑](#footnote-ref-145)
146. - مسلم 7/122-123- احمد 4/367- دارمی 2/310. [↑](#footnote-ref-146)
147. - (ضعیف)ترمذی 5/172 رقم 2906- دارمی 2/313. [↑](#footnote-ref-147)
148. - اشاره به حدیثی می­كند كه مسلم از تمیم داریس روایت نموده است. در آن پیامبر خدا ج فرمود: «دین یعنی نصیحت. گفتیم نصیحت برای چه كسی؟ فرمود: نصیحت در حق خداوند و كتاب او و پیامبرش و نصیحت ائمه مسلمین و عامه­ی آن­ها». مسلم 1/53-نسائی 7/156- احمد 4/102- ترمذی 4/324 رقم1926 - احمد 2/297- دارمی 2/220رقم 2757. [↑](#footnote-ref-148)
149. - اعتقاد به مخلوق بودن قرآن، مذهب معتزله و جهمیه است. تفصیل آراء آن‌ها و رد برآراء‌شان در مختصر صواعق المرسله موصلی 1/409- 410 آمده است. [↑](#footnote-ref-149)
150. - ابوعبدالرحمن، عبدالله بن ام عبدالهذلی، صحابی و خادم پیامبر خدا ج از اولین كسانی بود كه به پیامبر خدا ایمان آورد. در بدر و غزوه‌های دیگر حضور داشت. به خوب ادا نمودن واجبات شهرت یافت. از بزرگترین قاریان بود كه هفتاد سوره را از پیامبر خدا ج حفظ نمود. بسیاری از اصحاب، او را ستوده‌اند. در سال 32 هجری در سن 60 سالگی در مدینه فوت نمود. 1/13-14 [↑](#footnote-ref-150)
151. - طبرانی آن را از شیخش عبدالله بن محمدبن سعید بن ابی مریم روایت نموده است كه ضعیف است. مجمع زوائد میثمی 7/165. [↑](#footnote-ref-151)
152. - جماعتی از سلف صالح، جهمیه را كه قائل به خلق قرآن هستند، تكفیر نموده‌اند از جمله: احمدبن حنبل، عبدالله‌بن مبارك، سفیان ثوری، حسن بن عیسی، سفیان بن عیینه، عبدالله بن ادریس، وكیع بن جراح، حمادبن زید، معتمربن سلیمان، عبدالرحمن بن مهدی، یزید بن هارون و... رك: : عبدالله بن احمد بن حنبل 1/103-123. [↑](#footnote-ref-152)
153. - واقفه گروهی هستند كه در مورد بسیاری از امور توقف كرده و رأیی صادر ننموده‌اند. از جمله آرائی كه درباره آن‌ها اظهار نظری ننموده­اند: مسأله خلق قرآن، داخل شدن یا داخل نشدن اهل فسق به آتش جهنم و... این مسأله از قاضی ابوبكر كه از اشاعره به حساب می‌آید، نقل شده است. منهاج‌السنه 5/284، 294 و 3/462. [↑](#footnote-ref-153)
154. - امام احمد بن حنبل الشیبانی، امام اهل سنت و اهل حدیث، یكی از ائمه چهارگانه- در ربیع‌الاول سال 164 به دنیا آمد و در مسأله خلق قرآن در امتحان الهی قرار گرفت و بر آن صبر نمود. تا جائیكه هلال بن علاء می‌فرماید: «خداوند به وسیله‌ی چهارنفر بر این امت منت نهاده است: بوسیله شافعی كه حدیث را به مردم آموخت و با احمد بن حنبل كه در محنت خلق قرآن ثبات یافت و اگر صبر نمی‌نمود، مردم كافر می‌شدند..». در روز جمعه 12 ربیع‌الاول سال 241 فوت نمود. تهذیب التهذیب 1/72-76- 2/431-432. [↑](#footnote-ref-154)
155. - رك كتاب السنه عبدالله بن احمد 1/165 و 2/748. [↑](#footnote-ref-155)
156. - این سخن از امام احمد روایت شده است. رك: كتاب السنه 1/164-165 – مختصر صواعق المرسله421. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بخاری 7/112- مسلم 8/192- ابوداود 4/120 رقم 4329- احمد 1/396- 404 و 2/148 و 3/368. [↑](#footnote-ref-157)
158. - نساء 125 [↑](#footnote-ref-158)
159. - خلیل بودن پیامبر ج در سنت ثابت شده است. ابن مسعودس روایت می‌كند كه پیامبر خدا ج فرمود: «از خلیل بودن با هر خلیلی بری هستم و اگر كسی را به خلیلی می‌گرفتم، ابوبكرس را انتخاب می‌كردم. اما خلیلِ یارِ شما[پیامبر]، خداوند است». مسلم 7/108- ترمذی 5/606 رقم 3655- ابن ماجه 1/36 رقم 93 - مسند احمد 1/377 - ترمذی می‌گوید: حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - نساء 164 [↑](#footnote-ref-160)
161. - مریم 56-57 [↑](#footnote-ref-161)
162. - نساء171 [↑](#footnote-ref-162)
163. - بقره 253 [↑](#footnote-ref-163)
164. - امام ابوالعباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب الهاشمیب، پسر عموی رسول خدا ج، در هنگام وفات رسول‌الله ج 13 سال داشت. پیامبر ج برای او دعا كرد كه خداوند او را علم دین بیاموزد و در دین فقیه گرداند. در طائف در سال 68 فوت نمود و محمدبن حنیفه بر او نماز گذارد. 1/40-41 - این تفسیر را بخاری از ابن عباس در 5/185 آورده است. [↑](#footnote-ref-164)
165. - امام حافظ مفسر ابوالحجاج مجاهد بن الجبر المخزومی یكی از تابعین است كه حدیث را از سعدبن‌ابی‌وقاصس و عائشهل و ابوهریرهس و ابن عباسب شنیده است. قرآن را در مدتی كه در حضور ابن عباسب بود، بر او خواند و یكی از عالمان زمان گشت تا جائی كه می‌فرماید: «قرآن را سه بار بر ابن عباسب عرضه كردم، هر بار در مورد هر آیه از او می‌پرسیدم، چگونه و درباره چه كسی نازل شده است». قتاده، عمروبن دینار، اعمش و... از او روایت نموده‌اند. در سال 103 هجری در هشتاد و سه سالگی فوت نمود. 1/92-93. [↑](#footnote-ref-165)
166. - عالم بزرگ ابوعبدالله عكرمه بربری مدنی هاشمی، از ابن عباس و عایشه و ابوهریره و عقبه‌بن عامر و ابوسعیدش و... روایت نموده است. درباره­ی خود می‌فرماید: «چهل سال طلب علم نمودم. ابن عباس زنجیر بر پایم می‌نهاد تا قرآن و سنت را بیاموزم». مردمان بسیاری از او روایت نموده‌اند. بعضی او را به خوارج نسبت داده‌اند. در سال 107 در مدینه فوت نمود. 1/95-96. [↑](#footnote-ref-166)
167. - شیخ‌الاسلام ابوسعید حسن بن ابی‌الحسن بصری در مدینه بزرگ شد و قرآن را حفظ نمود. خطیب، شجاع، مجاهد و بحری از علوم بود. عده‌ای از اصحاب را دیده است از جمله عثمانس، عمران بن حصینس، مغیره‌بن شعبه عبدالرحمان بن سمرهس، ابن عباس، ابن عمر، جابرش و... و از آنان روایت نموده است. بسیاری از او روایت نموده‌اند. از جمله قتاده، یونس، خالدالحذاء، در حدیث ثقه، حجه و مأمون به شمار می‌آید، ولی آثار تدلیس در او دیده شده است. در سال 110 در سن 88 سالگی فوت نمود. 1/71-72. [↑](#footnote-ref-167)
168. - حافظ علامه ابوالخطاب قتاده ‌بن دعامه بن قتاده السدوسی الحجری از آخرین تابعین به شمار می‌آید كه از عبدالله بن سرجسس و انس بن مالكس و مسعر و شعبه و معمرش روایت کرده است، در حفظ مشهور بوده است اما از طبقات مدلسین به حساب می‌آید. بر اثر طاعون در سن 57سالگی در سال 110 فوت نمود. 1/122-124. [↑](#footnote-ref-168)
169. - ضحاك بن مُزاحم هلالی عده‌ای او را جزء تابعین قرار داده‌اند، اما عده‌ای معتقدند كه از اصحاب حدیثی روایت ننموده است. از عده‌ای از تابعین روایت نموده است از جمله: اسودبن یزید نخعی، عطاء و... از مفسرین به شمار می‌آید. در سال 106 هجری فوت نموده است. رك: تهذیب‌التهذیب 4/453-454 - طبقات‌المفسرین 1/122. [↑](#footnote-ref-169)
170. - محمدبن مروان بن اسماعیل سُدی صاحب تفسیر كه از اعمش و كلبی روایت نموده است، و پسرش علی و اشجعی و... از او روایت نموده‌اند، رك ابن حجر در تهذیب 9/436 - میزان الاعتدال 4/32 - طبقات المفسرین داوودی 2/255- 256. [↑](#footnote-ref-170)
171. - ابواسحاق عمروبن عبدالله همدانی كوفی سبیعی از اعلام تابعی می­باشد كه از تعدادی از اصحاب روایت نموده است. از جمله زیدبن ارقم و عبدالله بن عمرو و عدی بن حاتمو براء بن عازبش و... از او، اعمش، شبعه، ثوری روایت نموده‌اند. در حدیث ثقه است. در سال 127 فوت نمود. **‌**1/114-116. [↑](#footnote-ref-171)
172. - بخاری 4/141-142- مسلم 7/96- ابوداود 4/218 رقم 4675 - مسند احمد 2/406 و 437. در حدیث اشاره به اشتراك دین انبیاء در اصول و تفاوت‌هایشان در فروع می‌كند، چون كه برادران پدری، پدرشان واحد، ولی مادران متفاوتی دارند. [↑](#footnote-ref-172)
173. - پیامبرانی كه در قرآن ذكر آن‌ها آمده است 25 نفر هستند. انعام 83-86. اسامی 18 نفر آنان در آیه فوق آمده است. هفت نفر دیگر نیز در آیات زیر آمده‌اند: آدم: بقره31- هود: اعراف65- صالح: اعراف73- شعیب: اعراف85- ادریس: مریم56- ذی‌الكفل: انبیاء85- محمد: فتح29. [↑](#footnote-ref-173)
174. - این اثر را ابن جریر از ابن عباسب آورده است، به این صورت كه: «بین آدم و نوح ده قرن فاصله بود كه در این ده قرن همه­ی مردم بر شریعت الهی بوده‌اند». تفسیر ابن جریر تحقیق شاكر 4/275- حاكم آن را بر شرط بخاری صحیح می‌داند و ذهبی نیز با او موافق است. 2/546-547. [↑](#footnote-ref-174)
175. - ابوداود: 4/98 رقم 4252- ترمذی 4/499 و 498- احمد 5/16 و41 و 46 ترمذی آن را «حسن صحیح» می‌داند. [↑](#footnote-ref-175)
176. - علی بن ابی‌طالبس: یكی از عشره مبشره و چهارمین خلیفه راشد، نیز پسر عموی رسول خدا و شوهر دخترش فاطمهل، در خردسالی ایمان آورد و در شب هجرت رسول‌الله ج در جای او خوابید، مناقب او در شمار نمی‌آید. ذهبی آن‌ها را در كتابی به نام «فتح‌المطالب فی مناقب علی‌بن ابی‌طالب» آورده است. در 17رمضان 40هجری در سن 63سالگی به شهادت رسید.**‌** [↑](#footnote-ref-176)
177. - بخاری 4/208- مسلم 7/120- احمد 1/170-177 و 3/32 و ابن ماجه 1/42 رقم 115. [↑](#footnote-ref-177)
178. - احمد 3/79 [↑](#footnote-ref-178)
179. - از این مصنفات می‌توان به كتاب ابونعیم احمدبن عبدالله اصبهانی متوفی سال430 اشاره كرد. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ترمذی 4/ 622 رقم 2434 آن را «حسن صحیح» دانسته- ابوداود 4/218 رقم 4673- ابن ماجه 2/1440 رقم 4308 احمد 1/5. [↑](#footnote-ref-180)
181. - متفق‌علیه: بخاری 1/86 و 113- مسلم 2/63- دارمی 2/142 رقم2470. [↑](#footnote-ref-181)
182. - مسلم 1/2- احمد2/307. [↑](#footnote-ref-182)
183. - اختصاصات پیامبر ج بسیارند ابن حجر در فتح‌الباری هفده ویژگی پیامبر ج را برشمرده است: پنج‌تا از آن‌ها در حدیث فوق آمده است. 6- جوامع‌الكلم (احادیث و كلمات پیامبر كوتاه ولی پرمعنی هستند) 7- پایان یافتن انبیاء به او 8- قراردادن صفوف مسلمانان همانند صفوف ملائكه 9- خواتیم سوره بقره 10- فتح سراسر زمین برای امت او 11- نام بردن او به احمد 12- بهترین امت بودنِ امت او 13- بخشش گناهان پس و پیش او 14- كوثر 15- لواء حمد 16- اسلام آوردن شیطانی كه همراه اوست. ابن عباسب هفدهمین ویژگی را از یاد برده است. صنعانی آن ویژگی را در تعلیقش بر «إحكام الأحكام» ابن دقیق العید آورده بعنوان «یاور بودن همسرانش با او» و چهار خاصیت دیگر را به آن‌ها افزوده است: سخاوت- شجاعت - - قدرتمند بودن. ابن حجر در فتح آورده است كه بعضی از علماء تا 60 ویژگی را برای پیامبر ج آورده‌اند. والله اعلم. فتح‌الباری 1/436- 439- «العدة حاشیه الصنعانی علی إحكام الأحكام لابن دقیق العید» 1/440- 441. [↑](#footnote-ref-183)
184. - رای شیخ‌الاسلام ابن­تیمیه بر این است كه بهتر است، معجزات پیامبران، نشانه‌ها، برهان‌ها ویا دلایل پیامبری گفته شود. چون كه در قرآن به از معجزه با نام «آیه»، بینه و برهان نام برده شده است. الجواب الصحیح 4/67-71. [↑](#footnote-ref-184)
185. - تحدی یعنی: برابری کردن در کاری و پیش خواندن خصم را و غلبه جستن، به مبارزه طلبیدن [↑](#footnote-ref-185)
186. - شیخ‌الاسلام ابن تیمیه بر این رأی است كه تحدی شرط نشانه‌های پیامبران قرار نگیرد، چون كه آیه(معجزه) دلیل نبوت نبی است، هر چند كه بر آن تحدی ننماید. همانند خبردادن پیامبران پیشین از نبوت پیامبرمان محمد ج- «كتاب‌النبوات» 106-107. [↑](#footnote-ref-186)
187. - حدیث **دونیم شدن ماه** را امام مسلم از عبدالله بن مسعودس اینگونه روایت كرده است كه: «ماه در زمان رسول خدا دونیم شد». پیامبر ج فرمود: «شاهد باشید»: مسلم 8/132-133- احمد 1/377، 447 و 3/275 و 278. ـ **ناله­ی تنه درخت** را بخاری از ابن عمرب روایت كرده است كه «پیامبر برتنه‌ درختی خطبه می‌دادند، اما آنگاه كه منبر ساختند و بر آن قرار گرفتند، از تنه ناله‌ای صادر شد. پیامبر ج به سمت آن آمد و دستش را بر آن كشید».

     بخاری 4/173-174- ترمذی 2/379- نسائی 3/212- دارمی 1/22-26 رقم 31- 42- احمد 1/249، 267 و 3/295، 300، 306. ـ حدیث **درآمدن آب از بین انگشتان رسول خدا** را بخاری از انسس اینگونه روایت كرده است كه گفت: «آنگاه كه در زوراء ظرفی را برای پیامبر ج آوردم، دستش را در آن نمود. آب از بین انگشتانش جاری می‌شد، همه­ی افراد با آن وضو گرفتند». قتاده گفت: «از انسس پرسیدم: چندنفر بودید؟ گفت: سیصد یا بیشتر». بخاری 4/169 و 171 مسلم 7/59- ترمذی 5/596 و 597 - نسائی 1/60- احمد 3/123 و 147 و 170 و 215 و 289- موطاء 1/53 و دارمی 1/21-22. ـ در مورد **سخن گفتن ران زهرآلود گوسفند**، دارمی از جابرس روایت كرده است كه پیامبر ج خطاب به غذایش فرمود: «آیا به من می‌گویی اینكه در دستم می­باشد، ران گوسفندی است؟ گفت: بله» 1/35 رقم 69- ابوداود 4/173- 175. ـ و در مورد **تسبیح گفتن غذا**، بخاری از ابن مسعودس روایت كرده است: «كه همانا ما صدای تسبیح غذا را در حالیكه پیامبر از آن می‌خورد، می‌شنیدیم». 4/171- ترمذی 5/597- دارمی 1/22 رقم 30- احمد 1/460 و 2/451. [↑](#footnote-ref-187)
188. - بخاری 6/97- مسلم 1/92- احمد 2/341 و 451. [↑](#footnote-ref-188)
189. - از جمله (اعجازالقرآن) باقلانی. [↑](#footnote-ref-189)
190. - احادیث طلوع خورشید از مغرب صحیح هستند. ازجمله امام مسلم از ابوهریرهس روایت می‌كند كه پیامبرج فرمود: «قیامت برپانمی‌شود تا اینكه خورشید از مغرب طلوع می‌كند. آنگاه كه از مغرب طلوع كرد، مردم جملگی ایمان می‌آورند. اما در آن روز ایمان آوردن به كسی نفعی نمی‌رساند، مگر اینكه قبلاً ایمان داشته باشد یا در ایمانش خیری یافته باشد». مسلم 1/95- ابوداود 4/114- ابن ماجه 2/1347- احمد 2/324، 337 و 2/‌ 164و 201- ترمذی 4/479 رقم 2186. [↑](#footnote-ref-190)
191. - ازجمله احادیث دابّه آن است كه امام مسلم از حذیفه بن اسید غفاریس روایت می‌كند كه گفت: «در حالیكه مشغول صحبت بودیم، پیامبر ج بر ما وارد شد. فرمود: درباره چه چیز صحبت می‌كنید؟ گفتند: درباره­ی قیامت. فرمود: [قیامت] برپا نمی‌شود، تا ده نشانه را قبل از آن نبینید: دخان، دجال، دابه، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یأجوج و مأجوج و سه خسوف: یكی در مشرق، دیگری در مغرب و آخری در و آتشی كه از عدن خارج می‌شود و بادی كه مردم را در دریا می‌اندازد» و همین را امام مسلم از حدیث ابوهریرهس روایت می‌كند كه پیامبر ج فرمود: « قیامت برپا نمی‌شود تا اینكه آتشی از خاك حجاز خارج می‌شود كه گردن شتران بُصری را روشن می‌كند». مسلم8/178-180- ترمذی 4/477- ابوداود 4/114 و 115- ابن ماجه 2/1347 رقم 4055- احمد 4/6 و 2/295 و 164. [↑](#footnote-ref-191)
192. - احادیث دجال به تواتر رسیده‌اند. [↑](#footnote-ref-192)
193. - از جمله احادیث نزول عیسی÷ آن است كه بخاری و مسلم از ابوهریرهس روایت می‌كنند كه پیامبر ج فرمود: «قسم به كسی كه جانم در دست اوست، نزدیك است كه عیسی بن مریم كه حاكمی است عادل بر شما نازل شود، صلیب را بشكند و خوك را بُكُشد و جزیه را برچیند و مال ببخشد تا آنجا كه كس قبول نكند. در آن حال سجده‌ای بهتر است از دنیا و هر آنچه در آن هست». بخاری 4/143- مسلم 1/93. [↑](#footnote-ref-193)
194. - برای آگاهی از احادیثی كه درباره­ی خروج یأجوج و مأجوج روایت شده است، می‌توان رجوع كرد به بخاری 8/104- مسلم 8/165. [↑](#footnote-ref-194)
195. - احادیث قبض روح مؤمنان بر اثر باد: مسلم 8/197- 198 - ترمذی 4/510 رقم 2240- احمد 4/181-182- ابن ماجه 2/1356 رقم 4075- مسلم 1/76. [↑](#footnote-ref-195)
196. - بخاری 8/100 - مسلم 8/180. [↑](#footnote-ref-196)
197. - از جمله احادیث مرگ: مسلم 7/100- بخاری 4/130- احمد 2/269، 351. [↑](#footnote-ref-197)
198. - ابوحمزه انس بن مالك بن نضر انصاری نجاریس، خادم پیامبر ج و از اصحابی كه پیامبر ج را بعد از هجرتش تا زمان وفات همراهی نمودند. عمری طولانی نمود. بعد از بقیه­ی اصحاب در سال 73 فوت كرد. **‌**1/44-45. [↑](#footnote-ref-198)
199. - حدیث انسس، اتفاق بر صحت آن وجود دارد. تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-199)
200. - ابوعبدالرحمن، عبدالله بن عمر بن خطاب العدویب، فقیه و یكی از اعلام علم و عمل است. در خندق و بیعت رضوان حضور داشت. مناقب او بسیار است. از فتنه (جنگ‌های اصحاب) كناره گرفت. در فتوا دادن بسیار ورع داشت. در اول سال 74 هجری فوت نمود. جابربن عبدالله انصاریس می‌فرماید: «هیچ كدام از ما نبود كه به دنیا میل نكند و یا دنیا به او روی نیاورد، به جز عبدالله بن عمرب». تذكر‌الحافظ 1/37-40. [↑](#footnote-ref-200)
201. - بخاری 4/85 - مسلم 8/160- نسائی 4/106-107 - مالك 1/237 - احمد 2/16 و 113. [↑](#footnote-ref-201)
202. - بخاری 1/61 و 2/103- مسلم 1/166- نسائی 4/106- ابوداود 1/6 رقم 20- ترمذی 1/102 رقم 70- ابن ماجه 1/125 رقم 347 - احمد 1/225- دارمی 154رقم 745. [↑](#footnote-ref-202)
203. - خالدبن زید بن كلیب، ابوایوب انصاری خزرجیس، در بدر و بقیه صحنه‌ها حضور داشت، پیامبر ج تا مسجد را بنا نهادند، در خانه ایشان مهمان بودند، در مدینه سكنی گزید و با علیس در جنگهای خوارج و صفین حضور یافت و در زمان جنگهای دوران خلافت معاویهس در روم به سال 52 یا 55 فوت نمود. تهذیب‌التهذیب 3/90-91. [↑](#footnote-ref-203)
204. - بخاری 2/102- مسلم 8/161- نسائی 4/102- احمد 5/419. [↑](#footnote-ref-204)
205. - اسماء دختر ابوبكرس صدیق، هشتمین نفر بود كه اسلام آورد. در حالیكه عبدالله بن زبیرب را در شكم داشت، به مدینه هجرت نمود. ده یا بیست روز بعد از كشته شدن عبداللهس در مكه، او هم فوت نمود. این در جمادی‌الاولی سال 73 در سن 100 سالگی در حالیكه هنوز دندانی از او نیفتاده و عقلش زایل نگشته بود، واقع شد. تهذیب‌التهذیب 12/397. [↑](#footnote-ref-205)
206. - بخاری 2/102- نسائی 4/103. [↑](#footnote-ref-206)
207. - ام‌المؤمنین ام‌عبدالله عایشهل دختر خلیفه رسول‌الله ج، ابوبكر صدیقس و حبیبه­ی رسول خدا از بزرگترین فقهاء صحابه، پیامبر ج بعد از واقعه بدر در سال دوم هجری با او ازدواج كرد. هشت سال و پنج ماه در صحبت و همسری رسول خدا بود. سوره­ی نور در برائت و پاكی او نازل شد. احادیث بسیاری را از پیامبر ج روایت نمود. شصت و پنج سال زندگی كرد. در سال 57 یا 58 فوت نمود. **‌**1/27-29. [↑](#footnote-ref-207)
208. - (متفق‌علیه) بخاری 2/102- مسلم 2/92- نسائی 4/105. [↑](#footnote-ref-208)
209. - بخاری 2/26- مسلم 3/30 - نسائی 3/133- موطا 1/195- دارمی 1/297 رقم 1535. [↑](#footnote-ref-209)
210. - همه این احادیث در صحیح بخاری و اكثر آن‌ها در مسلم روایت شده‌اند. [↑](#footnote-ref-210)
211. - معارج القبول 2/97-117. [↑](#footnote-ref-211)
212. - عبدالرحمن­بن­صخر مشهور به ابوهریرهس در زمان فتح خیبر به مدینه هجرت نمود. احادیث بسیاری را از پیامبر ج روایت نموده است. در زمان پیامبر ج از اصحاب صفه به شمار می‌آمد. اما بعد از وفات پیامبرج خداوند مالی را به او بخشید. بیش از بقیه اصحاب حدیث روایت نموده است. در 57 یا 58 یا 59 فوت نمود. تذكر الحفاظ 1/32-37. [↑](#footnote-ref-212)
213. - بخاری 6/95- نسائی 4/112- احمد 2/317 و 350 و 193 اما آن را در صحیح مسلم نیافتم. [↑](#footnote-ref-213)
214. - مسلم 8/201 - احمد 2/166. [↑](#footnote-ref-214)
215. - قبلا به بعضی از احادیث نفخ در صور اشاره نمودیم. همچنین حدیث ابن كثیر در این زمینه روایت شد 2/146 كه ضعیف است. [↑](#footnote-ref-215)
216. - ابن کثیر 3/165 [↑](#footnote-ref-216)
217. - بخاری 7/194- مسلم 8/157- نسائی 4/115- 116- مصنف لفظ بخاری را آورده است. شرح حدیث اینگونه است كه: سه طریق، سه طائفه‌اند. طائفه اول: راغبین و راهبین. طائفه دوم: دونفر یا سه نفر و تا ده نفر بر شتر. طائفه سوم: بقیه با آتش حشر می‌شوند. هر جا كه اطراق نمایند، آتش با آنان است... الحدیث. ظاهراً این حدیث با حدیث ابن عباس **(**يحشر الناس حفاة عراة غرلا**)** معارض است. جمع بین آن‌ها این گونه است كه مردم در دنیا قبل از وقوع قیامت به صورت طوائف به سمت محشر بسوی شام جمع می‌گردند، (مطابق حدیث فوق) اما حشر بعد از زنده شدن از قبور، همان است كه ابن عباسب در حدیث خود روایت كرده است. این جمع صحیح است. ولی دیگران بر خود تكلیف نموده و احادیث را بصورت غیرواقعی جمع كرده‌اند. مثلاً گفته‌اند كه بعضی از مردم روز قیامت سواره حشر می‌گردند. اما اینگونه نیست. رك فتح‌الباری 11/377-383. [↑](#footnote-ref-217)
218. - بخاری 7/194- مسلم 8/135. [↑](#footnote-ref-218)
219. - بخاری 7/195- مسلم 7/157- نسائی 4/117- ترمذی 4/615 رقم 2423- احمد 1/223و229و 235و253- دارمی 2/233 رقم 2803- ابن ماجه 2/1429 رقم 4276. [↑](#footnote-ref-219)
220. - بخاری 7/195- مسلم 8/156- نسائی 4/114-115. [↑](#footnote-ref-220)
221. - «‏همان روزی كه مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و كتاب) برپا می‌ایستند». [↑](#footnote-ref-221)
222. - (متفق‌ علیه) بخاری 7/196- مسلم 8/157- ترمذی 4/615 رقم 2422- احمد 2/13، 19، 64 - ابن ماجه 2/143رقم 4278. [↑](#footnote-ref-222)
223. - (متفق‌علیه) بخاری 7/197-مسلم 8/158. [↑](#footnote-ref-223)
224. - بخاری 7/197- مسلم 8/164- ترمذی 4/617 رقم 2426- ابوداود 3/184 رقم 3093 – احمد6/47 و 91 و 108 و 127. [↑](#footnote-ref-224)
225. - (متفق علیه) بخاری 7/198- مسلم 8/134- احمد 3/129. [↑](#footnote-ref-225)
226. - بخاری 7/198 و 8/202- ترمذی 4/611 رقم 2415- ابن ماجه 1/66 رقم 185- احمد 3/218. [↑](#footnote-ref-226)
227. - متفق علیه. بخاری 5/214 و 8/203 و مسلم 8/105 و ابن ماجه 1/65 [↑](#footnote-ref-227)
228. - تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-228)
229. - احمد 6/110- ابوداود 4/240 رقم 4755- حدیث احمد ضعیف، ولی حدیث ابوداود صحیح است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - احمد 2/213- ترمذی 5/24 رقم 2639- ابن ماجه 2/437 رقم 4300- حاكم 1/529. [↑](#footnote-ref-230)
231. - احمد 1/421- حاكم آن را صحیح دانسته 3/317 و ذهبی نیز با او موافق است. [↑](#footnote-ref-231)
232. - (متفق علیه) بخاری 5/236- مسلم 8/125. [↑](#footnote-ref-232)
233. - بخاری 7/205 و 8/182- مسلم 1/129 و 1/122- احمد 2/275-276 و 3/25 و 26 و345 و 346 و 5/159 و 6/110. [↑](#footnote-ref-233)
234. - مسلم 1/117 - احمد 6/110 [↑](#footnote-ref-234)
235. - بخاری 8/35- مسلم 5/107- نسائی 7/83- ابن ماجه 2/973 رقم 2615- احمد 1/388 و 441- 442- ترمذی 4/17رقم 1396. [↑](#footnote-ref-235)
236. - بخاری 7/197- ابن ماجه 2/807 رقم 2414- احمد 2/435 و 506 و 2/70. [↑](#footnote-ref-236)
237. - بخاری 7/197- مسند 3/13 و 57 و 63 و 74. [↑](#footnote-ref-237)
238. - بخاری: 8/87- 7/206 و 209 - مسلم 7/65 و 66 و 67 و 68 و 71- نسائی 1/94 ابن ماجه 2/1300 و 2/1429- موطا 1/49-50- احمد 1/257 و 384 و 402 و 2/300 و 408 و 3/18 و 384 و 4/313 و 349 و 351 و 5/41 و 86 و 88 و 89 و 5/333 و 339 و 393 و 412. [↑](#footnote-ref-238)
239. - (متفق‌علیه) بخاری 7/209 و مسلم 7/67 و احمد 4/149 و 153 و 154. [↑](#footnote-ref-239)
240. - متفق علیه: بخاری 7/207- مسلم 7/66. [↑](#footnote-ref-240)
241. - بخاری 7/207- ابوداود 4/237- ترمذی 5/449 رقم 3359 و 3360- احمد 3/115 و 152 و 164 و 191 و 207 و 232 و 247 و 289. [↑](#footnote-ref-241)
242. - (متفق علیه) بخاری 2/42 و 7/148 و 8/167– مسلم 2/184- احمد 1/298 و 358. [↑](#footnote-ref-242)
243. - بخاری 4/139- مسلم 1/42 و 543. [↑](#footnote-ref-243)
244. - مسلم 1/42. [↑](#footnote-ref-244)
245. - اشاره به قول الهی دارد كه می‌فرماید: ﴿وَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [البقرة: 35]. «گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سكونت كن» و می­فرماید: ﴿وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [الأعراف:19]. «ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساكن شوید». [↑](#footnote-ref-245)
246. - اشاره به آیه غافر 45 و 46 می‌كند. [↑](#footnote-ref-246)
247. - (متفق‌علیه) بخاری 7/179 و 4/85- مسلم 8/88- ترمذی 4/715 رقم 2602 و 2603 احمد 1/234 و 2/297 و 4/429 و 442. [↑](#footnote-ref-247)
248. - (متفق‌علیه) تخریج آن گذشت در پاورقی صفحه 143 مورد شماره­ی1. [↑](#footnote-ref-248)
249. - بخاری 1/135 و 4/89- مسلم 2/107- ابوداود 1/110 رقم 401 و 402- ترمذی 1/295 رقم 157 - نسائی 1/248-249- ابن ماجه 1/222-223 رقم 677 و681- دارمی 1/219 رقم 1210- مالك 1/38- احمد 2/229 و 238 و 256 و 3/9 و 52 و 53 و 59 و 4/250 و 4/262 و 5/155 و 162 و 176 و 5/368. [↑](#footnote-ref-249)
250. - (متفق‌علیه) بخاری 4/89- مسلم 2/108- ابن ماجه 2/1444 رقم 4319- مالك 1/538 – دارمی 2/245 رقم 2848 [↑](#footnote-ref-250)
251. - (متفق‌علیه) بخاری 4/89-90- مسلم 7/23-24- ترمذی 4/404 رقم 2073- ابن ماجه2/1149- 1150 رقم 3472 و 3475- مالك 3/122- احمد 1/291 و 2/21 و 134 و 3/164 و 4/141 و 5/216 و 6/50 و 91 و 6/346. [↑](#footnote-ref-251)
252. - نسائی 7/3- ابوداود 4/236 رقم 4744- ترمذی 4/693 رقم 2560- مسند2/332 و 333 و 354. [↑](#footnote-ref-252)
253. - بخاری 4/ 248-250- مسلم 1/102-103- ابن ماجه 2/812 رقم 2431 سند ابن ماجه ضعیف است. اما بقیه اسناد درست می‌باشد. [↑](#footnote-ref-253)
254. - بخاری 2/28- مسلم 3/30- نسائی 3/130-131- ابن ماجه 1/402 رقم 1265- مالك 1/195-196. [↑](#footnote-ref-254)
255. - مسلم 1/118- ابن ماجه 2/1441 رقم 4309- احمد 3/5. [↑](#footnote-ref-255)
256. - (متفق علیه)بخاری7/200ومسلم 8/153، ترمذی 4/692 و693 رقم2557 و2558، دارمی2/136 رقم 2814، احمد2/118 و120-121. [↑](#footnote-ref-256)
257. - این لفظ در صحیح مسلم آمده است: 8/153. [↑](#footnote-ref-257)
258. - این را مسلم از ابوسعید آورده است: 8/153. [↑](#footnote-ref-258)
259. - صحابی جلیل، جریر بن عبداللهس قبل از حجت ‌الوداع مسلمان شد و در این حج همراه رسول خدا ج بود. بسیار زیبا روی بود، پیامبر ج او را گرامی می‌داشت، و همیشه در هنگام دیدن او تبسم می‌‌نمود. عمرس او را در غزوه فتح عراق بر همه­ی سربازان مقدم‌تر داشت، تأثیر بسیاری در فتح قادسیه گذاشت. سپس در كوفه اقامت گزید. علیس او را به سمت معاویهس فرستاد. سپس از هر دو فرقه كناره گرفت و در قریقیسیا ماند، تا در سال 51 یا 54 فوت نمود. الاصابه 1/232- تهذیب‌التهذیب 2/73-75. [↑](#footnote-ref-259)
260. - بخاری 8/179- مسلم 2/113-114- ابوداود 4/233- ترمذی 4/687 رقم 2551- ابن ماجه 8/63 رقم 177. [↑](#footnote-ref-260)
261. - بخاری 8/194 و 5/221- ابن ماجه 1/71رقم 194- ترمذی 5/362 رقم 3223. [↑](#footnote-ref-261)
262. - ابو یحیی صهیب بن سنان رومی نمری معروف به رومیس، سی‌ و چندمین نفر بود كه ایمان آورد. در مكه جزء مستضعفین بود. به مدینه هجرت كرد. در قباء به حضور پیامبر ج رسید. در بدر و بقیه مشاهد حضور داشت. عمرس بعد از شهادت خود او را امام مردم قرار داد، تا شوری خلیفه را تعیین نماید. در سال 38 بعد از 73 یا 84 سال عُمر فوت نمود. سعدبن ابی‌وقاصس بر او نمازگزارد. التهذیب 4/438- 439. [↑](#footnote-ref-262)
263. - مسلم 1/112- ترمذی 4/687 رقم 2552- ابن ماجه 1/67 رقم 187. [↑](#footnote-ref-263)
264. - رك: معارج القبول شرح سلم الوصول از مؤلف 1/198-218. [↑](#footnote-ref-264)
265. - (متفق‌ علیه) حدیث شفاعت، حدیثی طولانی است. بخاری 8/183-184- مسلم 1/123-124 - ترمذی 4/622 رقم 2434- ابن ماجه 2/1442 رقم 4312. [↑](#footnote-ref-265)
266. - جزئی از حدیث قبلی است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - بخاری 1/33- احمد 2/373. [↑](#footnote-ref-267)
268. - حدیث شفاعت، صفحه­ی قبل. [↑](#footnote-ref-268)
269. - این موارد از انسس ثابت شده است. مسلم 1/130- احمد 3/140- دارمی 1/30-31رقم 48-53. [↑](#footnote-ref-269)
270. - رك: فتح‌المجید 222. [↑](#footnote-ref-270)
271. - اشاره به: بخاری 8/179- 183- مسلم 1/112-117- ترمذی 4/73 رقم 2597 - دارمی 1/31 رقم 53- احمد2/276 و 293 و 534 و 3/79 و 90 و 94 و 3/144 و 145. [↑](#footnote-ref-271)
272. - شرح عقیده طحاوی 257. [↑](#footnote-ref-272)
273. - این موضوع در ضمن حدیث قبلی از ابوسعید و ابوهریرهس در صحیحین آمده است. همچنین: مسند احمد 1/5 و 2/400و 5/53. [↑](#footnote-ref-273)
274. - بخاری 7/203- مسلم 1/135- احمد 3/9. [↑](#footnote-ref-274)
275. - بخاری 8/166-167- مسلم 8/151-152- ترمذی 5/390 رقم 3272- احمد 3/141 و 3/13 و 2/369 و 507. [↑](#footnote-ref-275)
276. - (متفق علیه) بخاری 7/181 و 182- مسلم 8/139-141- دارمی 2/215 رقم 2736- احمد 2/524 و 537 و 3/52 و 3/337 و 362 و 394 و 6/125. [↑](#footnote-ref-276)
277. - (متفق علیه) حدیث جبرئیل ، تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-277)
278. - ابوداود 4/225 رقم 4699- ترمذی 4/451 رقم 2144- ابن ماجه 1/29-30رقم 77- احمد 5/185 و 317 و 6/441-442 و ابن ابی‌عاصم 1/109 رقم 245- البانی در ابن ابی‌عاصم آن را صحیح می‌داند 1/109-110- آجری در 186-187. [↑](#footnote-ref-278)
279. - مسلم 8/56- ابن ماجه 1/31 رقم 79. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مسلم 8/51-52 مالك 3/93- احمد2/110. [↑](#footnote-ref-280)
281. - (متفق علیه) بخاری 7/210- مسلم 8/48- ابوداود 4/228 رقم 4709- احمد 4/67. [↑](#footnote-ref-281)
282. - (متفق علیه) بخاری: 7/210 و 211- مسلم 8/54- ابوداود 4/229 رقم 4711 و 4712- نسائی 4/58 و 59- احمد 5/73 و 410 و 2/244- موطا 118 رقم 571. [↑](#footnote-ref-282)
283. - مسلم 8/55 - ابوداود 4/229 رقم 4713- نسائی 4/57- ابن ماجه 1/32 رقم 82- احمد 6/41 و 208. [↑](#footnote-ref-283)
284. - (متفق علیه)بخاری: 3/226 و 7/213- مسلم 8/49- احمد 5/332- مالك3/92. [↑](#footnote-ref-284)
285. - (متفق علیه)بخاری 7/212- مسلم 8/46- 47 - ابن ماجه 1/30 رقم 78- ابوداود 4/222-223 رقم 4694 - ترمذی 4/445 رقم 2136. [↑](#footnote-ref-285)
286. - (متفق علیه) بخاری 6/84- مسلم 8/47- 48- ابوداود 4/223 رقم 4695. [↑](#footnote-ref-286)
287. - ابوسفیانس، سراقه بن مالك بن جعشم بن مالك مدلجی از مشاهیر صحابه در زمان هجرت پیامبر ج به او و ابوبكرس ملحق شد(داستان برخورداو با پیامبرمشهوراست) از پیامبر ج وبعضی از اصحاب از جمله جابربن عبداللهس، ابن عباسب و... روایت كرده است درزمان خلافت عثمانس در سال24 (و یا بعد ازآن) فوت نمود. تهذیب 3/456. [↑](#footnote-ref-287)
288. - مسلم8/48 ، احمد3/293 ، ابن ماجه 1/35 شماره 91 و در اسناد طبرانی 7/ 195عبدالکریم ابوامین ضعیف است. [↑](#footnote-ref-288)
289. - مسلم 8/51- ترمذی 4/458 رقم 2156 آن را «حسن صحیح غریب» دانسته است- احمد 2/169. [↑](#footnote-ref-289)
290. - ترمذی 4/457- 458 رقم 2155 آن را با این «وجه غریب» می‌داند،‌ ابوداود 4/225-226 رقم 4700- احمد 5/317- حدیث در مجموع «حسن لغیره» است. البانی آن را صحیح دانسته است 1/207. [↑](#footnote-ref-290)
291. - امام حافظ، مجتهد كبیر ابویعقوب،‌اسحاق بن راهویه (ابراهیم بن مخلد تمیمی حنظلی) راهویه لقب پدر اوست. در سال 166 به دنیا آمد و از ابن مبارك روایت كرده است. عده‌ی زیادی از علما او را ستوده‌اند. از جمله احمد: «در عراق نمونه‌ای برای اسحاق نمی‌یابم». در نیمه شعبان سال 238 در سن 77 سالگی درگذشت. نسائی درباره او می‌فرماید: «اسحاق درحدیث «ثقه، مأمون و امام» است». طبقات المفسرین 1/103-105- رك تذكر‌الحفاظ 2/433-435- تهذیب‌التهذیب 1/216-219. [↑](#footnote-ref-291)
292. - شفاء العلیل ابن قیم 10- تفسیر ابن جریر به تحقیق احمد شاكر 13/244-250 رقم 15377 تا 15380 – ابوداود 4/224 رقم 4696- آجری در 172- ابن ابی عاصم 1/73 رقم 168 البانی آن را صحیح دانسته. من نیز آن را «صحیح لغیره» می‌دانم. [↑](#footnote-ref-292)
293. - امیرالمؤمنین عمر بن خطاب عدوی قریشیس، وزیر رسول‌الله و از جمله كسانی بود كه خداوند بوسیله او اسلام را نصرت داد. صادق، محدث و بسیار به او الهام شونده بود. شیطان از او فرار می‌نمود. در روز اسلام آوردن او بانگ مسلمانان برخاست. خداوند حق را بر زبان و قلبش جاری كرده بود. ذهبی می‌گوید: «اگر می‌خواهی او را خوب بشناسی باید كتاب من (ذهبی) در مناقب او را بخوانی».(تذكره 15/6). ازسابقین مسلمانان و عشره­ی ‌مبشره بود كه بعد از ابوبكرس در سال13هجری به خلافت رسید. و در آخر ذی‌حجه سال 23 در سن 63 سالگی به شهادت رسید. تذكره 1/85. [↑](#footnote-ref-293)
294. - حدیث روایت شده از عمرس در موطا ضعیف است. موطا 3/92- ابوداود 4/227 رقم 4703 – احمد 1/44-45 ترمذی 5/266 رقم 3075. [↑](#footnote-ref-294)
295. - ترمذی 4/ 449- 450 رقم 2141- ابن قیم شفاء العلیل ص9، حدیث «صحیح الاسناد» است. [↑](#footnote-ref-295)
296. - بخاری 7/210- مسلم 8/44- ترمذی 4/446 رقم 2137- ابوداود 4/288رقم 4708. [↑](#footnote-ref-296)
297. - دُرّ المنثور سیوطی 6/25- فتح القدیر شوكانی 4/572. [↑](#footnote-ref-297)
298. - ابوعبدالله، سعید بن جبیر بن هشام اسدی، از نظر علم و تقوا جزء سادات تابعین به شمار می‌آید. از ابن عباس، عدی‌بن حاتم، ابن عمر، عبدالله بن مفضل و ابوهریرهش روایت نموده است، خلق بسیاری نیز از او روایت كرده‌اند. قرآن را بر ابن عباس قرائت كرده و ابوعمرو و منهال آن را برایشان قرائت نموده‌اند. علماء بسیار ایشان را مدح نموده‌اند. از جمله ابن عباسس می‌فرماید: «ای اهل كوفه از من سوال می‌كنید در حالی كه سعیدبن جبیر در بین شماست». به همراه ابن اشعث بر علیه حجاج قیام كرد. حجاج امر به كشتن او نمود، خود را مخفی كرد. سپس او را نزد حجاج آوردند. پس او را در شعبان سال 75 در سن57 سالگی كشت. حجاج نیز بعد از شش ماه فوت كرد. طبقات المفسرین 1/188- 1/76-77- تهذیب‌التهذیب 4/11-14. [↑](#footnote-ref-298)
299. - ابوالحسن، مقاتل بن سلیمان ازدی ‌بلخی، در تفسیر شهرت دارد. تألیفاتی در قرآن و علوم قرآنی دارد ازجمله: «الناسخ و المنسوخ»، «نظائرالقرآن»، «التفسیر الكبیر»، «تفسیر پانصد آیه از قرآن» و... در بصره درسال 150هجری درگذشت. تهذیب‌التهذیب 10/279-285 - طبقات المفسرین 2/330- 331. [↑](#footnote-ref-299)
300. - ابوعبدالرحمان، عبدالله حبیب بن ربیعه سلمی كوفی قاری، از بعضی از اصحاب و تابعین از جمله ابراهیم نخعی، علقمه و سعیدبن جبیر روایت نموده است. صاحبان صحاح سته از او روایت نموده‌اند. چهل سال در مسجد قرآن را قرائت كرده است. در سال 72 هجری در سن نودسالگی فوت نموده است. تهذیب‌التهذیب 5/183-185. [↑](#footnote-ref-300)
301. - مستدرك حاكم 2/519- ابن كثیر 4/273- حدیث به دلیل وجود ابوحمزه ثمالی ضعیف است والله‌اعلم. [↑](#footnote-ref-301)
302. - تفسیر ابن عباس و ابن عمرش در تفسیر ابن كثیر 4/152 آمده است. [↑](#footnote-ref-302)
303. - بخاری 7/212- مسلم 8/46-47. [↑](#footnote-ref-303)
304. - مسلم 8/56- ابن ماجه 1/31 رقم 79- مسند 2/366 و 370. [↑](#footnote-ref-304)
305. - ترمذی 4/399- 400 رقم 2065 و 4/453 رقم 2418 آن را «حسن صحیح» می‌داند. ابن ماجه 2/1137 رقم 3437 و احمد 3/421. [↑](#footnote-ref-305)
306. - مسلم 8/50-51- احمد 2/168- ابن ماجه 2/1260 رقم 3834- ترمذی 4/448 رقم 2140 - احمد 3/112 و 257- 6/251. [↑](#footnote-ref-306)
307. - بخاری 8/192- ابوداود 1/120 رقم 439 و 440- نسائی 2/105-106- احمد 5/307- موطا 1/34- 35. [↑](#footnote-ref-307)
308. - بخاری 8/193- مسلم 8/37- ابوداود 4/334 رقم 5131-5133- ترمذی 5/42 رقم 2672- نسائی 5/77- احمد 4/400 و 403 و 409. [↑](#footnote-ref-308)
309. - ابوداود 4/295 رقم 4980- احمد 5/384- 394-398- دارمی 2/205 رقم 2702 سند ابوداود صحیح است. [↑](#footnote-ref-309)
310. - (متفق علیه)بخاری 1/25- مسلم 3/95- ترمذی 5/28 رقم 2645- ابن ماجه 1/80رقم 220-221 – موطا 3/94- مسند دارمی 1/65رقم 230- 232- احمد 4/92 و 93 و 95 و 97 و 98 و 99 و 101 و 1/306 و 2/234. [↑](#footnote-ref-310)
311. - مسلم 7/65 [↑](#footnote-ref-311)
312. - آل عمران 134 [↑](#footnote-ref-312)
313. - آل عمران 76 [↑](#footnote-ref-313)
314. - آل عمران 146 [↑](#footnote-ref-314)
315. - بینه 7 و 8 [↑](#footnote-ref-315)
316. - روم 45 [↑](#footnote-ref-316)
317. - شوری 40 [↑](#footnote-ref-317)
318. - زمر7 [↑](#footnote-ref-318)
319. - بقره 205 [↑](#footnote-ref-319)
320. - بخاری در خلق افعال العباد 25- بیهقی در اسماء و صفات 23- بزار رجال آن را «رجال صحیح» یا «ثقه» می‌داند 7/197- حاكم 1/32 آن را بر شرط مسلم صحیح می‌داند، ذهبی با او موافق است. [↑](#footnote-ref-320)
321. - مسلم 8/81-82- نسائی 8/260- احمد 4/371 و 6/209. [↑](#footnote-ref-321)
322. - قسمتی از حدیثی طولانی است- مسلم 2/185 و 3/7- ابوداود 2/162 رقم 1812- ابن ماجه 2/974 رقم 2918- مالك 1/307- احمد2/347 و 3/32. [↑](#footnote-ref-322)
323. - تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-323)
324. - به مذهب نفات قدریه كه از معتز‌له هستند، اشاره دارد. به زعم آن‌ها بندگان، خود خالق افعال خیر و شر خود هستند و خداوند از آن منزه است. چون كه شر به او نسبت داده نمی‌شود. زیرا اگر ظلم را بیافریند، ظالم تلقی می‌شود- خداوند از سخن آنان بری است- الملل و النحل شهرستانی 45- مقالات الاسلامین اشعری 1/298-299. [↑](#footnote-ref-324)
325. - به مذهب جبریه پیروان جهم بن صفوان اشاره دارد. این‌ها معتقدند كه انسان بر هیچ چیز قادر نمی­باشد و وصف استطاعت بر او درست نیست. همانا او مجبور بر افعالش است. پس انسان نمونه ابزاریست و قدرت و اختیاری ندارد- بلكه خداوند افعال او را مانند سایر جمادات می‌آفریند. پس افعال مجازاً به او نسبت داده می‌شود. مانند اینكه می‌گویند: درخت ثمر داد كه درخت فاعل حقیقی نیست. آن‌ها می‌گویند: ثواب و عقاب جبری هستند، همانند اینكه افعال جبری هستند.رك الملل ­والنحل شهرستانی86-88. [↑](#footnote-ref-325)
326. - منظور از فاجر، قارون است كه با وجود نزدیكی فامیلی با موسی÷ طغیان نمود- ابن كثیر 3/398-399. [↑](#footnote-ref-326)
327. - متفق علیه: بخاری 1/8- مسلم 1/46- ابوداود 4/219 رقم 4676. [↑](#footnote-ref-327)
328. - احمد بن علی بن محمد ابن حجر عسقلانی، حافظ كبیر، مشهور به تنها امام علوم الحدیث در قرون متأخر، در 12 شعبان سال 773 در مصر به دنیا آمد. به یتیمی بزرگ شد. در 9سالگی قرآن را حفظ نمود. سپس «عمدة»، «الفية» عراقی و... را حفظ نمود. خداوند حدیث را در نزد او محبوب گردانید، پس بدان روی آورد و از سال 793 در طلب آن اقدام نمود. سپس به عراق، شام، حجاز، یمن و مكه رفت و از شیوخ بسیاری تلمذ نمود- مؤلفات او در حدیث شهرت یافت. ازجمله: «فتح‌الباری شرح صحیح‌البخاری» و مقدمه آن و «لسان‌المیزان فی‌الرجال». «تهذیب‌التهذیب» و تقریب آن و... در اواخر ذی‌حجه سال 852 فوت نمود. رك بدرالطالع شوكانی 1/87-92. [↑](#footnote-ref-328)
329. - فتح: فتح‌الباری شرح صحیح البخاری 1/52-53.

     توجه: ابن حجر در فتح اشاره می‌كند،به اینكه مجموع این كلام را از ابن حبان روایت ننموده، بلكه از او و غیر او بصورت متفرقه آورده است. [↑](#footnote-ref-329)
330. - امام علامه ابوحاتم، محمدبن حبان بن احمد بن حبان تمیمی بُستی از حسین بن ادریس هروی و ابوخلیفه جمعی و نسائی و... روایت كرده است. حاكم و... نیز از او روایت نموده‌اند. بر مسند قضاوت در سمرقند قرار داشت. مصنفاتی در علوم الحدیث دارد.از جمله: «الحدیث الصحیح المسند»، «التاریخ»، «كتاب الضعفاء». در شب جمعه 8 شعبان 354 فوت فرمود. رك **تذكرة الحفاظ** 3/920 -924- میزان الاعتدال 3/506-508. [↑](#footnote-ref-330)
331. - مسلم 6/72- ابوداود 3/100رقم 2815- نسائی 7/227- ترمذی 4/23 رقم 1409- ابن ماجه 2/1058 رقم 3170 دارمی 2/9رقم 1976. [↑](#footnote-ref-331)
332. - مسلم 5/94-95- احمد 2/270. [↑](#footnote-ref-332)
333. - حدیث جبرئیل÷. تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-333)
334. - آن‌هایی كه می‌گویند: ایمان تنها تصدیق قلبی است، مرجئه هستند. آن‌ها معتقدند كه ایمان حقیقی، باور و تصدیق قلب است. اما اطلاق آن براعمال بر سبیل مجاز صورت می‌گیرد. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه رد قانع­كننده‌ای بر آن‌ها می‌دهد. از جمله علمای مرجئه بشر مریسی م219 غیلان بن مروان و...هستند مجموع فتاوی 7/116 و بعد از آن- رك: الملل و النحل شهرستانی 139-146. [↑](#footnote-ref-334)
335. - ابن قیم انواع كفر را با احتساب كفر شك پنج نوع می‌داند. كفر شك: تردید بین تصدیق و تكذیب است. مدارج‌السالكین 1/366-367. [↑](#footnote-ref-335)
336. - عبدالله بن اُبّی بن سلول سردسته­ی منافقان زمان رسول خدا ج كه زندگی خود را صرف فریب و حیله‌پردازی بر علیه مسلمانان نمود. هنگامیكه در شوال سال 9هجری فوت نمود، پسرش عبدالله به نزد رسول خدا ج آمد و از او لباسش را خواست، تا كفن پدرش نماید. پیامبر ج لباسش را به او داد و مقداری از آب دهانش را در آن قرارداد و بر میتش نمازگزارد. عمرس این كار پیامبر ج را انكار نمود. اما پیامبر ج فرمود من مختارم. تا اینكه خداوندآیه­ی 84 سوره­ی توبه را نازل فرمود، آنجا که می­فرماید: «و هرگز بر هیچ مرده‏اى از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست». رك: البدایه و النهایه 5/31. [↑](#footnote-ref-336)
337. - بخاری 8/91- مسلم 1/58- نسائی 7/126-127- ابوداود 4/221 رقم 4686- ترمذی 4/486 رقم 2193- ابن ماجه 2/1300رقم 3942 و 3943- دارمی 1/395 رقم 1927- احمد1/230 و 1/402 و 2/85، 87، 3/477 و 4/76 و 4/531 و 4/358 ، 362 ،366 و 5/27 و 39 و 44 و 5/68 و 5/72. [↑](#footnote-ref-337)
338. - بخاری 8/91- مسلم 1/58- ترمذی 4/353 رقم 1983- نسائی 7/121-122- ابن ماجه 2/1299 رقم 3939 و 3941- احمد 1/176-177 و 1/385 و 411 و 417 و... [↑](#footnote-ref-338)
339. - بخاری 8/13- مسلم 1/54-55- ترمذی 5/15 رقم 2625- نسائی 8/313-ابن ماجه 2/1299رقم 3936- احمد 2/243 و 317 و 376 و 479 و 3/346 و 6/139- دارمی 2/41 رقم 2112. [↑](#footnote-ref-339)
340. - صحابی جلیل جندب بن جناده، ابوذر غفاریس از اولین و سابقین مسلمانان بود. در علم و زهد و جهاد و اخلاص قدوه به شمار می‌رود. در بدر حضور نداشت. لكن عُمرس او را با قراء قرار داد. در علم با ابن مسعودس هم‌تراز بود. هیچگاه مالی ذخیره ننمود.همیشه حق را آشكار می‌كرد. بعد از انقطاع از یاران، چند سالی را در ربذه گذراند در سال 33 فوت نمود. 1/17-19. [↑](#footnote-ref-340)
341. - بخاری 7/ 176-177- مسلم 1/66- ترمذی 5/24- احمد 5/152-159-161-166. [↑](#footnote-ref-341)
342. - ولید بن عقبه بن ابی معیط را پیامبر ج برای اخذ زكات از حارث بن ضرار خزاعی فرستاد. اما در وسط راه برگشت و گفت كه حارث او را از اخذ زكات منع نموده است. تا این آیه نازل شد. رك: ابن كثیر 4/208-210. [↑](#footnote-ref-342)
343. - (متفق علیه)بخاری 1/14- مسلم 1/56- ترمذی 5/19 رقم 2631. [↑](#footnote-ref-343)
344. - (متفق علیه)بخاری 1/14- مسلم 1/56 ترمذی 5/19 رقم 2632- ابوداود 4/221 رقم 4688 [↑](#footnote-ref-344)
345. - یكی از احادیثی كه تأثیر سحر را ثابت می‌كند، روایتی است كه بخاری از عایشهل آورده است. عائشهل فرمود: «پیامبر خدا ج را مردی از بنی زریق كه به او لبید بن اعصم گفته می‌شد، سحر نمود. تا جائیكه رسول خدا ج گمان می‌نمود كه كاری را انجام داده است، درحالیكه آن را انجام نداده بود..». الحدیث. بخاری 7/28. [↑](#footnote-ref-345)
346. - جندب بن عبدالله بن سفیان بجلیس صحابی جلیل رسول خدا كه از پیامبر ج و حذیفه و اسودبن قیس و انسش روایت نموده است و ابن سیرین و حسن بصری و... از او روایت كرده‌اند. مابین سال‌های 60 تا 70 فوت نمود. تهذیب‌التهذیب 2/117-118.. [↑](#footnote-ref-346)
347. - ترمذی 4/ 60 رقم 1460- درست این است كه گفته شود، این حدیث بر جندب بن عبدالله موقوف است. [↑](#footnote-ref-347)
348. - شیخ الاسلام ابوعبدالله مالك بن انس بن مالك بن ابی‌عامر اصبحی مدنی، فقیه امت، امام حافظ، امام دارالهجره از نافع و مقبری و نعیم المجمر و زهری و... روایت كرده و ابن مبارك، قطان و ابن مهدی و... از او روایت نموده‌اند. علما بسیار او راستوده‌اند، شافعی می‌گوید: «هرگاه درباره­ی علما صحبت شود، مالك ستاره­ی آن‌هاست». و نیز می­گوید: «اگر مالك و سفیان بن عیینه نبودند، علم حجاز از بین می‌رفت». قول او درباره استواء مشهور است. استواء [خداوند بر عرش] معلوم است ولی كیفیت آن مجهول وایمان به آن واجب،‌ نیز سوال از آن بدعت است. ذهبی درباره او می‌ گوید: «در مالك خصلت‌هایی جمع شده است كه در كسی دیگری آن‌ها را سراغ ندارم: 1- طول عمر و برتری روایات. 2- ذهنی كاوشگر و فهم و وسعت علمی. 3- اتفاق علما و ائمه حدیث بر اینكه حجت است و روایات او صحیح می‌باشد. 4- اجماع علما بر دینداری و عدالت و تبعیت او از سنت. 5- پیشرفت او در فقه و صحت قواعد او در این زمینه». تذكره 1/212- در سال 179 بعد از 86 سال زندگی فوت نمود. [↑](#footnote-ref-348)
349. - ابوعبدالله محمدبن ادریس شافعی مطلبی مكی كه نسب او به بنی‌هاشم ختم می‌شود. در سال150در غزه به دنیا آمد. سپس به مكه رفت از مالك، اسماعیل ابن جعفر، ابراهیم بن ابی یحیی و... روایت نموده است، احمدبن­حنبل، حمیدی، ابوثور و... از او روایت نموده‌اند. به فقه و حدیث روی آورد، تا اینكه امام مذهب شد. علما از جمله احمدبن­حنبل او را ستوده‌اند. در اول شعبان سال 204 در مصر فوت نمود. 1/361-363 كلام او در زمینه­ی حد ساحر را ترمذی 4/60 روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-349)
350. - ام‌المؤمنین حفصهل دختر عمربن خطابس، گفته شده پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمد. پیامبر ج در سال سوم هجرت با او ازدواج نمود. از پیامبر ج و از پدرش روایت نموده، برادرش عبدالله و پسر و همسر عبداللهش نیز از او روایت كرده است. در سال 45 هجری یا قبل یا بعد از آن وفات نمود. تهذیب 2/410-411. [↑](#footnote-ref-350)
351. - ابوعمرو عثمان بن عفانس اموی مشهور به ذوالنورین س، از سابقین در اسلام بود. پیامبر ج او را به بهشت مژده داد. در تمام جریانات نبوی با ایشان بود. ملائكه از او شرم داشتند. پیامبر دو دختر خود رقیه و ام‌كلثوم را به همسری او درآورد. به حبشه و مدینه هجرت نمود. بعد از عمرس به خلافت رسید. در فتنه­ی خوارج و روافض خداوند او را امتحان نمود. سرانجام در 10ذی‌حجه سال 35 هجری در 83 سالگی در خانه‌اش به شهادت رسید. تهذیب 1/8-9. [↑](#footnote-ref-351)
352. - جندب بن كعب مشهور به جندب‌الخیر ازدی ‌عامریس است. حارثه، وهب و حسن بصری و عثمان نهدی و... از او روایت كرده‌اند. گویند در سپاه علیس در صفینفوت نمود. تهذیب 2/118-119. [↑](#footnote-ref-352)
353. - قیس بن سعد بن عباده بن دلیهم بن حارثه انصاری خزرجیس، ‌انس بن مالكس درباره او می‌گوید: قیس بن سعد به همراه پیامبر ج، همانند رئیس پلیسی بود، همراه فرمانده‌اش. از پیامبر ج و از پدرش و از عبدالله بن حنظله راهب روایت كرده و انس و عبدالرحمان بن ابی‌لیلی و عامر شعبی از او روایت نموده‌اند. در جنگ صفین جلودار لشكر علیس بود. در زمان ولایت عبدالملك بن مروان در تفلیس وفات نمود. تهذیب‌التهذیب 8/395-396. [↑](#footnote-ref-353)
354. - ابوحفص عمربن­عبدالعزیز بن مروان بن حكم اموی، در مدینه در زمان خلافت یزیدبن­معاویه به دنیا آمد. در مصر در زمان ولایت پدرش بر آن بزرگ شد. از عبدالله بن جعفر، انس بن مالك، سعید بن مسیب و... روایت نموده است و از او پسرانش، عبدالله و عبدالعزیز و زهری روایت كرده‌اند. به دلیل زهدی كه داشت، مشهور بود. بعد از سلیمان بن عبدالملك به خلافت رسید. در رجب سال 101در سن 40سالگی در دیر سمعان درگذشت. 118-121. [↑](#footnote-ref-354)
355. - نعمان بن ثابت بن زوطی تمیمی، مشهور به ابوحنیفه فقیه عراق در سال 80 هجری به دنیا آمد. از اصحاب، انس بن مالكس را دیده است. از عطاء، نافع، عبدالرحمن بن هرمز روایت كرده است. زفر بن هذیل و ابویوسف و محمدبن­حسن در نزد او تفقه نمودند، علما او را ستوده‌اند. یزیدبن­هارون می‌گوید: «فقیه‌ترین مردم ابوحنیفه است». از وظائف دولتی كناره نمود و به تجارت مشغول شد. در سال150هجری فوت نمود. تذكره 1/168-169. [↑](#footnote-ref-355)
356. - نُشره: رقیه‌ایست كه بوسیله آن مریض و مجنون را شفا دهند- القاموس المحیط 2/142. [↑](#footnote-ref-356)
357. - اشاره به حدیث نبوی كه ابوداود از جابربن عبداللهس روایت می‌نماید. از پیامبر ج درباره نشره سوال شد، فرمود: «عمل شیطان است». 4/6رقم 3868- احمد3/294- بزار، مجمع‌الزوائد 5/102 رجال بزار صحیح است. [↑](#footnote-ref-357)
358. - حدیث رقیه خواندن بر پیامبر ج توسط جبرئیل، در صحیح مسلم آمده است. 7/13 ابن ماجه 2/164 رقم 3523-3524.- احمد6/160. [↑](#footnote-ref-358)
359. - رقیه­ای كه پیامبر ج برای اصحابش خواند، در صحیحین آمده است. بخاری 7/24 و 4/119- مسلم 7/15. [↑](#footnote-ref-359)
360. - امر پیامبر ج بر رقیه به اصحاب-بخاری 7/23- مسلم 7/17-18. [↑](#footnote-ref-360)
361. - حدیث رقیه‌خوانی صحابه و گرفتن اجرت بر آن در بخاری و مسلم آمده است. بخاری 7/22-23- مسلم 7/19-20- ابوداود 3/265رقم3418- احمد3/2و44. [↑](#footnote-ref-361)
362. - امر پیامبر ج نسبت به رقیه به اصحاب ، بخاری 7/23- مسلم7/17- 18 [↑](#footnote-ref-362)
363. - رك: معارج القبول از مؤلف 1/336-338. [↑](#footnote-ref-363)
364. - طبرانی در مجمع الزوائد 18395/5 [↑](#footnote-ref-364)
365. - بخاری 4/18- مسلم6/136-ابوداود 3/24 رقم 2552- مالك 3/118و احمد5/216. [↑](#footnote-ref-365)
366. - ابوداود 4/9/ رقم 3183- ابن ماجه 2/1167 رقم 3530- احمد 1/381- حاكم 4/216-217 بر شرط شیخین آن را صحیح دانسته ذهبی با او موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-366)
367. - احمد 4/156- مستدرك 4/219 حاكم و ذهبی بر آن سكوت نموده‌اند. رجال احمد ثقات‌اند. مجمع‌الزوائد 5/103 - رك: فتح‌المجید131. [↑](#footnote-ref-367)
368. - ابن ماجه 2/1167 رقم 3531- احمد 4/445- حاكم آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافق است. 4/216. [↑](#footnote-ref-368)
369. - حذیفه بن یمانس ، صحابی رسول خدا ج و صاحب اسرار او ، قبل از بدر ایمان آورد امّا در آن حضور نیافت ولی در بقیه­ی مشاهد حضور داشت. در زمان عمرس بر مدائن ولایت نمود، و در سال 36 هـ فوت نمود. التهذیب 2/219 - 220 [↑](#footnote-ref-369)
370. - (حسن) این اثر را ابن‌كثیر از حذیفهس در ذیل آیه­ی 106 یوسف آورده است. تفسیر ابن­كثیر 2/494 رك: فتح‌المجید132. [↑](#footnote-ref-370)
371. - قول سعیدبن جبیر است كه وكیع آن را روایت می‌كند. فتح‌المجید 143. [↑](#footnote-ref-371)
372. - ازجمله ام‌المؤمنین عایشهلو ابوجعفر محمدبن علی. رك: معارج القبول از مؤلف 1/338. [↑](#footnote-ref-372)
373. - ابومعبد عبدالله بن عُكیم جهنی كوفی، در كوفه سكنی گزید و در زمان حذیفهس به مدائن رفت. در حدیث ثقه است. بخاری می‌گوید: «در زمان پیامبر زیسته است، اما سماع صحیحی از او دیده نشده است». از كبار تابعین است. در زمان ولایت حجاج فوت نمود. تهذیب 5/323. [↑](#footnote-ref-373)
374. - ابومحمد یا ابوعبدالرحمان، عبدالله بن عمروبن عاص قرشی سهمیس، قبل از فتح با پدرش مهاجرت نمود. فاصله سنی او و پدرش فقط11سال بود. در نزد رسول‌الله ج از محترمان به شمار می‌آمد. از پیامبر علم زیادی را كتابت نموده است، از فتنه كناره گرفت. در مصر در سال 65 فوت نمود و در خانه­ی خود دفن شد. 1/4-42. [↑](#footnote-ref-374)
375. - كاهن كسی است كه ادعای علم غیب نماید. رك: قاموس 4/264. [↑](#footnote-ref-375)
376. - بخاری 5/221- ترمذی 5/362- ابن ماجه 1/69 رقم 194. [↑](#footnote-ref-376)
377. - ابوداود 4/15 رقم 3904- ابن ماجه 1/209 رقم 639- دارمی 1/207 رقم 141- احمد 2/408 و 429 و 476 - حاكم 1/8 این حدیث را بر شرط شیخین صحیح دانسته است و ذهبی با او موافق است. [↑](#footnote-ref-377)
378. - مسلم 7/37- احمد 4/68 و 5/380 جمع این دو حدیث اینگونه است كه: «اگر كسی نزد ساحری آید، نمازش چهل روز قبول نیست و اگر او را تصدیق كند، كافر شده است» رك: فتح‌المجید 306-308. [↑](#footnote-ref-378)
379. - ابوداود 4/16- ا بن ماجه 2/1149- احمد 1/227، 318- سندحدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-379)
380. - (ضعیف) احمد 5/90. [↑](#footnote-ref-380)
381. - طبرانی سخن ابن عباس را به حالت رفع آورده است. مجمع‌الزوائد 5/117- رك: فتح‌المجید312. [↑](#footnote-ref-381)
382. - بخاری سخن قتاده را به صورت معلق روایت نموده است. 4/74. [↑](#footnote-ref-382)
383. - (متفق علیه) بخاری 4/238- مسلم 2/45 و 1/58- ترمذی 3/325 رقم 1001- احمد 2/291 و 337 و 342 و 5/342-343. [↑](#footnote-ref-383)
384. - (متفق علیه) بخاری 8/199- مسلم 7/31- ابوداود4/16رقم 3906- مالك1/198-199. [↑](#footnote-ref-384)
385. - متفق علیه: بخاری 7/17- مسلم 7/31- ابوداود 4/17رقم 3911 و 4/18 رقم 3916- ترمذی 4/161 رقم 1615- ابن ماجه 2/1170 رقم 3537 و 3539 و 3540- احمد1/174 و 180 و 1/269 و 1/24 و 25 و153 و 2/266 و 267 و 406 و 430 و 3/118 و 120 و 154. [↑](#footnote-ref-385)
386. - ابوداود 4/17- ترمذی 4/160 رقم 1614- ابن ماجه 2/170 رقم 3538- احمد1/389 و 438 و 440 - حاكم 1/18 آن را صحیح دانسته، ذهبی با او موافق است. [↑](#footnote-ref-386)
387. - ابوداود 4/17- ترمذی 4/160 رقم 1614- ابن ماجه 2/170 رقم 3538- احمد1/389 و 438 و 440 - حاكم 1/18 آن را صحیح دانسته، ذهبی با او موافق است. [↑](#footnote-ref-387)
388. - (ضعیف الإسناد) احمد 1/213 است رك: فتح‌المجید328. [↑](#footnote-ref-388)
389. - (حسن) احمد 2/220 - مجمع‌الزوائد 5/105 رك: فتح‌المجید 326-327. [↑](#footnote-ref-389)
390. - (متفق علیه) بخاری 7/24- مسلم 7/13- ابوداود 4/9 رقم 3879- ترمذی 4/397 رقم 2061- مالك 3/118-120- احمد1/274 و 2/222 و 1/289 و 4/67 و 5/70. [↑](#footnote-ref-390)
391. - بخاری 7/23- مسلم 7/17-18- مختار الصحاح ص 301. [↑](#footnote-ref-391)
392. - بخاری 7/23- مسلم 7/17-18- ابن ماجه 2/1161 رقم 3512- احمد6/72 و 138 و 438. [↑](#footnote-ref-392)
393. - از جمله: ابن عباس و مجاهد و غیره. ابن كثیر 4/409. [↑](#footnote-ref-393)
394. - ترمذی 4/355 رقم 1987- دارمی 2/231 رقم 2794- احمد 5/153 و 5/228. [↑](#footnote-ref-394)
395. - مسلم 1/151- ترمذی 1/72 رقم 51- نسائی 1/89- ابن ماجه 1/148 رقم 427 و 428 دارمی 1/143 رقم 704- مالك 1/176- احمد2/235 و 277 و 3/3. [↑](#footnote-ref-395)
396. - مسلم 1/144-ترمذی 1/418 رقم 214 و 3/104- ابن ماجه 1/345 رقم 1086- احمد 1/229 و 359 و 400 و 5/439. [↑](#footnote-ref-396)
397. - (متفق علیه) بخاری 1/14- مسلم 2/176-177- نسائی 4/145- 157- ترمذی 3/171- 172 رقم 808 – دارمی 1/358 رقم 1783 و احمد 2/281 و 408 و 423. [↑](#footnote-ref-397)
398. - (متفق علیه) بخاری 2/253- مسلم 2/177- نسائی 4/155-157- دارمی 1/358رقم 1783. [↑](#footnote-ref-398)
399. - (صحیح) ترمذی 3/126 رقم 752- ابن ماجه 1/553 رقم 1738- احمد 5/295. [↑](#footnote-ref-399)
400. - دلیل اینكه به این گناهان «كبائر» یا «موبقات» گفته می‌شود این است كه بخاری و مسلم از ابوهریرهس و او نیز از پیامبر ج روایت می‌كنند كه فرمود: «از هفت گناه «موبقات» هلاك‌كننده خود را نگاه دارید. گفتند: ای پیامبر خدا آن‌ها كدام گناهانند؟ فرمود: شریك قراردادن برای خداوند، سحر، قتل نفسی كه خداوند خون آن را جز به حق حرام گردانیده است، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ در هنگام روبرویی با دشمن، بهتان به زنان همسردار مؤمن و بی­گناه». بخاری 3/195- مسلم 1/64. [↑](#footnote-ref-400)
401. - ابن جریر در تفسیر طبری سخن ابن عباس ب را آورده است. 8/245 رقم 9206 و 9208 ، و ذهبی در کبائر آن را نقل نموده است ص 7 ، و بعد از آن می­فرماید: «قسم به خداوند که ابن عباس راست گفته است». [↑](#footnote-ref-401)
402. - بعضی از ائمه در این زمینه كتاب‌هایی نوشته‌اند از جمله كتاب «الكبائر» امام ذهبی كه در آن بر 70 گناه كبیره بسنده نموده است. در 264 صفحه آن را تألیف نموده كه عبدالقدوس دهقان آن را به فارسی برگردانده است. [↑](#footnote-ref-402)
403. - ابن كثیر این حدیث را به یكی از دو كتاب صحیح(بخاری یا مسلم) نسبت داده است. 4/392 در حالیكه آن را در صحیحین نیافته‌ام. اما احادیثی در این زمینه وجود دارد: از جمله مسلم 1/112رقم 192- مسند 4/199- 204-205. [↑](#footnote-ref-403)
404. - (متفق علیه) بخاری 7/145- 146- مسلم 8/91-94-ترمذی باب: 49/4/659 و 5/547- ابن ماجه 2/1419 رقم 4247- 4249 – دارمی 2/213- 214 رقم 2731 - احمد 1/283 و 2/316 و 2/83 و 3/213 و 4/273 و 275. [↑](#footnote-ref-404)
405. - بخاری 3/99 و 7/197 – احمد 2/506 [↑](#footnote-ref-405)
406. - ترمذی 5/547 رقم 3537- ابن ماجه 2/1420رقم 4253- احمد 2/132 و 153 و 3/425 - حاكم 4/257 آن را بر شرط شیخین صحیح قرار داده، ذهبی نیز موافق آن است. [↑](#footnote-ref-406)
407. - متفق علیه، بخاری7/191ومسلم 1/95 – ابن ماجه 2/1352 رقم 4068 [↑](#footnote-ref-407)
408. - ترمذی 5/545- 546 رقم 3535- ابن ماجه 2/1353 رقم 4070- احمد 4/240-241. [↑](#footnote-ref-408)
409. - متفق علیه. تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-409)
410. - احادیث درباب شفاعت آورده شدند. (صفحه 181 ). [↑](#footnote-ref-410)
411. - طبرانی و بزاز ، مجمع الزوائد 1/17 رجال آن صحیح است [↑](#footnote-ref-411)
412. - (متفق علیه) بخاری 1/10 و 8/15- مسلم 5/126-127 - نسائی 7/161- ترمذی 4/45 رقم 1439- دارمی 2/139 رقم 2457. [↑](#footnote-ref-412)
413. - عباده بن صامت بن قیس خزرجی انصاریس، یكی از مبایعان شب عقبه بود. در بدر و بقیه غزوات حضور داشت. عمرس او را به سمت فلسطین فرستاد، تا قرآن را به آن‌ها بیاموزد در رمله در سال 34 در سن 72 سالگی فوت نمود. التهذیب 5/111-112. [↑](#footnote-ref-413)
414. - بخاری و دیگران آن را روایت كرده‌اند و تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-414)
415. - بخاری و دیگران آن را روایت كرده‌اند و تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-415)
416. - (متفق علیه) بخاری 3/167- مسلم 5/132- ابوداود 4/200 رقم 4606- ابن ماجه 1/7رقم 14-احمد 6/270. [↑](#footnote-ref-416)
417. - ابوداود 4/201 رقم 4607 – ترمذی 5/44 رقم 2676 آن را (حسن صحیح) دانسته است. ابن ماجه 1/15 رقم 42-44- دارمی 1/43- احمد 4/126. [↑](#footnote-ref-417)
418. - ابوداود 4/197-198 رقم 4596 و 4597- ترمذی 5/25-26 رقم 2640-2641 – ابن ماجه 2/1321-1322 رقم3991-3993- دارمی 2/258رقم 1521- الفَرق بین الفِرَق: بغدادی در این كتاب ثابت می‌كند كه حدیث (حسن لغیره) است. ص4 به بعد. [↑](#footnote-ref-418)
419. - ابوداود 4/197-198 رقم 4596 و 4597- ترمذی 5/25-26 رقم 2640-2641 – ابن ماجه 2/1321-1322 رقم3991-3993- دارمی 2/258رقم 1521- الفَرق بین الفِرَق: بغدادی در این كتاب ثابت می‌كند كه حدیث (حسن لغیره) است. ص4 به بعد. [↑](#footnote-ref-419)
420. - جهمیه: یاران جهم بن صفوان، بخاری تكفیر آنان را از سلام بن ابی مطیع، عبدالحمید، وكیع بن جراح، عبدالرحمان بن مهدی و... روایت كرده است. رك خلق افعال العباد، بخاری ص7-17. [↑](#footnote-ref-420)
421. - قدریه: طرفداران معبدالجهنمی مستند، كه قدر را نفی می‌كنند. [↑](#footnote-ref-421)
422. - مروانیه: پیروان مروان بن حكم كه از طرف معاویهس والی مدینه شد. یاران او بدعت‌هایی را ایجاد نمودند. مانند به تأخیر انداختن نماز از اول وقت و قبل از نماز عید خطبه دادن و ناسزاگویی به بزرگان صحابه. رك: معارج القبول 2/217. [↑](#footnote-ref-422)
423. - (حسن) نسائی 1/88- ابوداود 1/33رقم 135- ابن ماجه 1/146رقم 422. [↑](#footnote-ref-423)
424. - (متفق علیه) بخاری 3/127- مسلم 4/213- ابوداود 4/21رقم 3929- ترمذی 4/436رقم 2124 - نسائی 6/162و 7/305- مالك 3/8-9 – احمد 6/81-82 و 312. [↑](#footnote-ref-424)
425. - نمونه­ی شرطی كه حرامی را حلال كند، این است كه شخصی مالی را به كسی قرض دهد و شرط نماید كه مقداری را زاید برمالش به او برگرداند. و نمونه­ی شرطی كه حلالی را حرام كند مانند اینكه كنیزی را بفروشد و شرط نماید، كه خریدار نباید با او جماع نماید. [↑](#footnote-ref-425)
426. - مسلم 7/168- ابوداود 4/213 رقم 4654- ترمذی 5/409رقم 3305- احمد1/79-80. [↑](#footnote-ref-426)
427. - بخاری 5/5- البدایه و النهایه ابن كثیر 2/268. [↑](#footnote-ref-427)
428. - ترمذی 5/695 رقم 3860 و 3863 –ابوداود 4/213رقم 4653. [↑](#footnote-ref-428)
429. - بخاری 5/63-مسلم 6/25- البدایه و النهایه 4/173. [↑](#footnote-ref-429)
430. - دلیل اینكه آن‌ها بهترین افراد این امت هستند، حدیث بخاری است كه از عمران بن حصین روایت می‌كند كه پیامبر خدا ج فرمود: «بهترین قرون، قرنی است كه من در آن هستم. سپس قرنی كه بعد از آن می‌آید. سپس قرنی كه بعد از آن می‌آید». بخاری 4/189- ابوداود 4/214 رقم 4657- احمد4/426- ترمذی 5/695 رقم 3859- ابن ماجه2/791 رقم 2362- احمد1/378 و 2/228 و 4/267. [↑](#footnote-ref-430)
431. - دلیل اینكه امت محمد ج بهترین امت است، آیه­ی زیر می‌باشد: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتى هستید كه براى مردم پدیدار شده‏اید به كار پسندیده فرمان مى‏دهید و از كار ناپسند بازمى‏داریدو به خدا ایمان دارید». [↑](#footnote-ref-431)
432. - بخاری 4/195 – مسلم7/188 – ابوداود 4/214 رقم 4658 – ترمذی 5/696 رقم 386 – احمد 3/11 [↑](#footnote-ref-432)
433. - اشاره به حدیث بخاری دارد که پیامبر ج فرمود: «اگر کسی در حکم خود اجتهادی نمود و اجتهادش درست بود دو اجر دارد و اگر درست نبود اجری برای اوست». [↑](#footnote-ref-433)
434. - اشاره دارد به آیه­ی ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33]. «خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد». [↑](#footnote-ref-434)
435. - مانند روافض كه غیر از اهل بیت بقیه را ناسزا می‌گویند وهمچنین مانند خوارج نواصب كه بعضی از اصحاب را سب می‌نمودند. الملل و النحل شهرستانی 15 و 146. [↑](#footnote-ref-435)
436. - بخاری 4/195 – مسلم7/188 – ابوداود 4/214 رقم 4658 – ترمذی 5/696 رقم 386 – احمد 3/11 [↑](#footnote-ref-436)
437. - احمد 4/87، 5/54-55-ترمذی 5/696 رقم 3862 آن را «غریب» می‌داند. ابن حبان 568 رقم 2284. [↑](#footnote-ref-437)
438. - احمد 3/14 و 17 و 26 و 29- مسلم 7/122-123- دارمی 2/310 رقم 3319- حاكم 3/148. [↑](#footnote-ref-438)
439. - سابقون كسانی بودند كه روبه هر دو قبله نماز خوانده‌اند. از اولین نفرات آنان ابوبكرس و عمرس و اهل بیعت عقبه اول بودند. خدا درباره­ی آن‌ها فرمود: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ». رك: تفسیر ابن كثیر 2/383. [↑](#footnote-ref-439)
440. - آنچه دلالت بر فضل آنان می‌نماید، روایتی است كه بخاری در صحیح خود در قصه­ی حاطب از علیس آورده است. در آخر آن پیامبر ج می‌فرماید: «خداوند بر اهل بدر اطلاع یافته است و درباره­ی آنان می‌گوید: هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، خداوند شما را بخشیده یا بهشت را بر شما واجب نموده است». بخاری 5/10. [↑](#footnote-ref-440)
441. - غزوه­ی احد در سال سوم هجری واقع شد. مسلمانان در ابتدای جنگ پیروز شدند. لكن تیراندازان برخلاف امر پیامبر ج به دنبال جمع نمودن غنائم از جای خود پایین آمدند. پس دشمن بر آنان تاخت و آنان را شكست داد و از بین آن‌ها هفتادنفر را شهید نمود. سپس خداوند خوابی را بر آنان غالب نمود، تا امنیت از دست رفته را بازیابند كه عبرتی برای مؤمنان باشد». رك: بدایه و نهایه 4/10-49. [↑](#footnote-ref-441)
442. - بیعت الرضوان در سال ششم بعد از هجرت درماه ذی‌قعده در غزوه حدیبیه واقع شد. پیامبر ج و مسلمانان عزم انجام عمره را نمودند، در میقات احرام پوشیدند و قربانی آماده نمودند. چون قریش از این حركت آگاهی یافتند، برای مقابله با او از مكه خارج شدند. در این بین بیعتی به نام بیعت رضوان میان مسلمانان و پیامبر ج بسته شد. در آن هنگام تعداد مسلمانان به 1400 یا 1500 نفر می­رسید. از سال بعد از آن پیامبر ج حج عمره برگزار نمود. البدایه و النهایه 4/166-179 [↑](#footnote-ref-442)
443. - ابوبكرس، عبدالله بن ابی قحافه عثمان‌القرشی، برترین فرد امت، و خلیفه رسول خدا ج، مونس او در غار و صدیق اكبر. قرآن را جمع نمود و با اهل رده جنگید. در 8 جمادی‌الآخر سال 13هجری در سن 63سالگی فوت نمود. 1/2-4. [↑](#footnote-ref-443)
444. - بخاری 4/191 و 4/203. [↑](#footnote-ref-444)
445. - (متفق علیه) بخاری 4/190 – مسلم 7/108 – احمد1/4 [↑](#footnote-ref-445)
446. - (متفق علیه) بخاری 4/191- مسلم 7/108- ترمذی 5/606 رقم 3655- ابن ماجه 1/36 رقم 93- دارمی 2/255 رقم2913- احمد 1/270 و 359 و 3/28 و 3/488 و 4/4-5 و 4/211-212. [↑](#footnote-ref-446)
447. - بخاری4/192 [↑](#footnote-ref-447)
448. - (متفق علیه) بخاری 4/199- مسلم 7/115- احمد1/171 و 182 و 187. [↑](#footnote-ref-448)
449. - (متفق علیه) بخاری 4/200- مسلم7/115- احمد 6/55- ترمذی 5/622 رقم 3693. [↑](#footnote-ref-449)
450. - (متفق علیه) بخاری 4/192- مسلم7/111- ترمذی 5/623 رقم6395. [↑](#footnote-ref-450)
451. - بخاری 4/203 و 204- ترمذی 5/626 رقم 3702 و 5/628 رقم 2706. [↑](#footnote-ref-451)
452. - بخاری 4/198 و 4/202 [↑](#footnote-ref-452)
453. - بخاری در دو جای قبلی آن را آورده است 3/198 و 4/202. [↑](#footnote-ref-453)
454. - (متفق علیه) بخاری 4/202- مسلم 7/116-117- احمد1/71 و 6/62 و 155 و 6/288. [↑](#footnote-ref-454)
455. - بخاری 4/207- ترمذی 5/632-636 رقم 3712 و 3716 و 3719 ان را (حسن صحیح) دانسته است. رك: صحیح بخاری 5/84-85 و 3/168 و فتح‌الباری 7/72. [↑](#footnote-ref-455)
456. - ترمذی 5/633 رقم 3713 و آن را صحیح دانسته است. ابن ماجه 1/43 رقم 116 و 1/45 رقم121 – احمد 1/84 و 1/331 و 3/281 و 4/368 و 5/347 و 350 و 5/366 و 5/419 – حاکم 3/110. [↑](#footnote-ref-456)
457. - بخاری 4/208 و مسلم 7/120 [↑](#footnote-ref-457)
458. - ابوداود 4/211- 212رقم 4649-ترمذی 5/647- 648 رقم 3747 و 3748 حدیث را «حسن صحیح» می‌داند.ابن ماجه 1/48 رقم 133- احمد 1/188 و 1/193. [↑](#footnote-ref-458)
459. - ابومحمد طلحه بن عبیدالله بن عثمان قرشی تمیمیس، یكی از عشره­ی مبشره و هشتمین نفر بود كه به اسلام تشرف یافت. توسط ابوبكرس مسلمان شد و یكی از شش نفر شوری منتخب عمرس بود. در روز احد ثبات یافت و از پیامبر ج دفاع نمود. در واقعه­ی جمل در روز پنجشنبه 10جمادی‌الآخر سال 36 به شهادت رسید. الاصابه 2/229-230 استیعاب 2/219-225. [↑](#footnote-ref-459)
460. - ابوعبدالله، زبیربن عوام بن خویلد بن اسد قرشی اسدیس حواری و پسر عمه (صفیه بنت عبدالمطلب) رسول خدا ج، یكی از عشره مبشره بود. در شورای شش نفری منتخب عمرس حضور داشت. در دوازده‌سالگی مسلمان شد. در هر دو هجرت حضور داشت. در بدر و بقیه مشاهد شركت نمود. در یرموك نیز بود. در سال 36 در واقعه جمل شهید شد. عمروبن جرموز با مكر وغدر او را در سن 66 یا 67 سالگی به شهادت رساند. اصابه 1/545-546. [↑](#footnote-ref-460)
461. - ابومحمد عبدالرحمن بن عوف بن عبد عوف قرشی زهریس، یكی از عشره­ی مبشره و از اعضای شورای شش‌ نفره عمرس بود. در هر دو هجرت و بدر و بقیه صحنه‌ها در خدمت رسول‌الله ج حاضر بود. تجارت می‌نمود و در راه خدا انفاق می­كرد. نصف مالش را به صدقه داد، در حالیكه بر پانصد شتر و پانصد اسب حمل می‌شد. امر امهات‌ المؤمنین بعد از پیامبر ج بر عهده او بود. او آن‌ها را به حج می‌برد. سی‌هزار برده را آزاد نمود در سال 31 یا 32 در سن 72سالگی وفات نمود. اصابه 2/416-417. [↑](#footnote-ref-461)
462. - سعید بن زید بن عمروبن نفیل عدوی، یكی از عشره­ی مبشره و از سابقین در اسلام بود. شوهر فاطمه خواهر عمرس بود كه عمرس در خانه او اسلام آورد. در احد و بقیه مشاهد حضور داشت. مستجاب الدعوه بود. در یرموك حضور داشت. در سال 51 در عقیق در سن هفتادوچندسالگی فوت نمود و به مدینه برده شد. اصابه 2/46. [↑](#footnote-ref-462)
463. - عالم ربانی، ابوعبدالرحمان معاذبن جبل بن عمروبن اوس انصاری خزرجی س، در سن 18سالگی در عقبه حضور یافت. در بدر و بقیه­ی مشاهد بود. از نجباء اصحاب به شمار می‌آمد كه پیامبر ج او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد. عالمترین مردم به حلال و حرام بود. در سال 17 و یا بعد از آن در سن 34 سالگی در شام به وسیله‌ی طاعون فوت كرد. اصابه 3/426-427- تذكره 1/19-22. [↑](#footnote-ref-463)
464. - شرح حال او گذشت. [↑](#footnote-ref-464)
465. - زید بن ثابت بن ضحاك انصاری خزرجی مقرئی فرضی س ، كاتب وحی پیامبر، در هنگام هجرت پیامبر ج 11ساله بود، كه اسلام آورد. خط یهود را به امر پیامبر آموخت و قرآن را حفظ نمود. در خندق و بقیه عرصه‌ها حضور داشت. ابوبكرس او را برای جمع قرآن و عثمانس او را برای كتابت آن انتخاب كردند. در سال، 45 یا 54 یا 55 فوت نمود. تذكره1/30-32. [↑](#footnote-ref-465)
466. - ابوعبیده عامربن عبدالله بن جراح بن هلال قرشی فهری س، در زمان دخول پیامبر ج به خانه ارقم ایمان آورد. یكی از عشره­ی مبشره است كه دوبار هجرت نمود (حبشه و مدینه). در بدر و بقیه غزوات حضور داشت. مناقب او بسیار است. در فتوحات شام حضور داشت. عمرس او را والی شام قرار داد. در طاعون عمواس در سال 17 یا 18 هجری فوت نمود. اصابه 2/252-254. [↑](#footnote-ref-466)
467. - ترمذی 5/664-665 رقم 3790 و 3791 آن را «حسن صحیح» می‌داند. ابن ماجه 1/55 رقم 154- 155 احمد 3/281- حاكم 3/422. [↑](#footnote-ref-467)
468. - حسن بن علی بن ابی‌طالب ب، محبوب و ریحانه­ی رسول خدا ج بود و به همراه برادرش سروران جوانان بهشت می­باشند. احادیثی را از رسول خدا ج روایت نموده است. بعد از پدرش به خلافت رسید. اما در سال 41 برای معاویهس از خلافت تنازل نمود. آن سال را عام‌الجماعه نام نهادند. در مدینه منزل نمود و در سال 49 یا 50 فوت نمود. ولادت او در سال سوم هجری بود. اصابه 1/328-331- رك: بخاری 4/216. [↑](#footnote-ref-468)
469. - حسین بن علی بن ابی‌طالبب، محبوب و ریحانه­ی رسول خدا ج، در سال چهارم هجری به دنیا آمد. به همراه پدرش در جمل و صفین حضور یافت. تا زمان وفات معاویهس در كنار برادرش ماند. والی مدینه از او برای یزید بیعت خواست. او نیز مهلت طلبید و به مكه رفت. اهل كوفه نزد او آمدند و به او بیعت دادند. ابتدا مسلم بن عقیل را برای بیعت به آنجا فرستاد، اما او كشته شد. سپس خود او نیز بدانجا رفت. در 10محرم سال 61 هجری در كربلا به شهادت رسید. اصابه 1/332-335. [↑](#footnote-ref-469)
470. - ترمذی 5/656 رقم 3768 و 3781- ابن ماجه 1/44رقم 118- احمد5/391- حاكم 3/166 آن را صحیح دانسته، ذهنی نیز موافق اوست. [↑](#footnote-ref-470)
471. - بخاری 4/217 و 7/74- ترمذی 5/657 رقم 3770. [↑](#footnote-ref-471)
472. - بخاری 4/216-217-ترمذی 4/657 رقم 3769 و 5/661 رقم 3782- احمد 5/69 و 2/446- مسلم7/129 [↑](#footnote-ref-472)
473. - بخاری 4/216 – ابوداود 4/216 رقم 4662 – ترمذی5/658 رقم 3773 – نسائی 3/107 [↑](#footnote-ref-473)
474. - بخاری 4/209- مسلم 7/142-144- ترمذی 5/660 رقم 3781- احمد 5/391. [↑](#footnote-ref-474)
475. - (حسن) احمد 5/220 و 221- ابوداود 4/221 رقم 4646 و 4647-ترمذی 4/503 رقم 2226 گفته است حدیث «حسن صحیح» است. حاكم 3/145 - ذهبی بر آن سكوت نموده است. [↑](#footnote-ref-475)
476. - خلافت ابوبكرس به مدت دو سال و سه ماه از ربیع‌الاول سال 11هجری تا جمادی‌الآخر سال 13هجری بوده است. تذكره(1/5.) [↑](#footnote-ref-476)
477. - از آخر جمادی الآخر سال 13 تا آخر ذی الحجه سال 35 ( 1/8 ) [↑](#footnote-ref-477)
478. - در اواخر ذی‌الحجه سال 23 تا 18 ذی الحجه سال 35 تذكرة(1/9). [↑](#footnote-ref-478)
479. - آخر ذی‌الحجه سال 35 تا 17 رمضان سال 40 هجری تذكرة(1/13). [↑](#footnote-ref-479)
480. - اواخر رمضان سال 40 تا ربیع‌الاول سال 41. رك: البداية والنهاية 8/16-17 و اصابه 1/328-331. [↑](#footnote-ref-480)
481. - امیرالمؤمنین معاویه بن ابی‌سفیان (صخربن حرب) س پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمد. در سال حدیبیه ایمان آورد. ولی آن را مخفی نمود و در سال فتح مكه آن را آشكار كرد. مصاحبت و كتابت پیامبر را نمود. عُمرس بعد از برادرش یزیدبن ابوسفیان او را بر ولایت شام گماشت، عثمانس نیز او را ابقا نمود. در سال 41 مردم بر بیعت با اواجتماع نمودند. بیست سال خلافت نمود و در سال 60هجری فوت نمود. رك بدایه و نهایه 8/120-147 اصابه 3/433-434 [↑](#footnote-ref-481)
482. - (حسن) احمد 5/21- ابوداود 4/208 رقم 4637. [↑](#footnote-ref-482)
483. - ابوداود 4/208 رقم 4643 - ترمذی 4/540 رقم 2287 آن را «حسن صحیح» دانسته است. [↑](#footnote-ref-483)
484. - (متفق‌علیه) بخاری 4/193- مسلم 7/113 – ترمذی 4/541 رقم 2289. [↑](#footnote-ref-484)
485. - بخاری 4/191 - مسلم 7/110. [↑](#footnote-ref-485)
486. - مسلم 7/110- احمد 6/47 و 106 و 144. [↑](#footnote-ref-486)
487. - بخاری 1/165 – مسلم 2/20- ابن ماجه 1/389 رقم 1232- احمد 1/221 و 1/396 و 405. [↑](#footnote-ref-487)
488. - مسند 5/ 385 و 5/402 – ترمذی: حدیث «حسن» است. 5/609-610- ابن ماجه 1/37 رقم 97. این حدیث «صحیح» است. [↑](#footnote-ref-488)
489. - بخاری 8/96-مسلم 8/173- ترمذی 4/524 رقم 2258- ابن ماجه 2/1305رقم 3955 – احمد 5/401 و 405. [↑](#footnote-ref-489)
490. - صحابی جلیل ابومحمد، كعب بن عجره بن امیه بن عدی بلویس از هم‌پیمانان انصار، احادیثی را از پیامبر ج روایت نموده است. در عمره حدیبیه حضور داشت. دست او در غزوه‌ای قطع شد. پس از آن در كوفه ماند. در سال 51 یا 52 یا 57 در مدینه فوت نمود. اصابه 3/297-298 [↑](#footnote-ref-490)
491. - ترمذی 5/628 رقم 3704- ابن ماجه 1/41رقم 111- احمد 4/135 – 236 و 4/242 و 243 [↑](#footnote-ref-491)
492. - ترمذی 5/628 رقم 3705- ابن ماجه 1/41رقم 112- حاكم آن را بر شرط شیخین صحیح می‌داند، اما ذهبی با او مخالف است. مستدرك 3/100. [↑](#footnote-ref-492)
493. - عماربن یاسر بن عامر بن مالك بن كنان عنسیس ، از اولین خانواده‌هایی بودند كه اسلام آوردند. بسیار شكنجه شد و بر آن صبر گرفت. در تمام غزوات حضور داشت. به مدینه هجرت نمود. در زمان ابوبكرس در یمامه بود. عمر او را والی كوفه كرد، آیه­ی 106 سوره­ی نحل درباره­ی او نازل شد. پیامبر ج خبر داد كه عماررا گروهی باغی به قتل می‌رسانند. به همراه علیس در صفین بود كه در سال 37 و در 93 سالگی كشته شد. اصابه 2/512. [↑](#footnote-ref-493)
494. - (متفق علیه) بخاری 1/115- مسلم 8/158- ترمذی 5/669 رقم 3800- احمد 2/161 و 164 و 206 و 3/5 و 22 و 4/197 و 198 و 5/214 -215 و 5/306-307 و 6/289 و 300. [↑](#footnote-ref-494)
495. - مسلم 3/113- ابوداود 4/217 رقم 4667 – احمد 3/32 و 48. [↑](#footnote-ref-495)
496. - خوارج اولین گروهی بودند كه در جنگ صفین در مسأله حكمیت بر علیس خروج نمودند. رؤسای آن‌ها اشعث بن قیس كندی، مسعربن فدكی تمیمی و زید بن حصین طائی بودند. خوارج فرقه‌های متعددی هستند. اما در مسائلی مشتركند از جمله: براءت از علی و عثمانب ، تكفیر اصحاب كبائر، خروج بر امام در صورت ترك واجب. رك: الملل و النحل شهرستانی 114-118و بعد از آن. [↑](#footnote-ref-496)
497. - واقعه نهروان، جنگی بود كه علیس بعد از موعظه و تذكر به گروه خوارج با آنان كرد و در این جنگ آنان را از بین برد. طی مواعظی عده‌ی زیادی از آن‌ها متفرق شدند یا از عقیده­ی خود رجعت نمودند. عده­ای دیگر در جنگ­هامجروح شدند كه علیس آن‌ها را برای مداوا به خانه‌هایشان برگرداند. اهل سنت چهارصدنفر آن‌ها را باغی می‌دانند. احادیثی در شان آن‌ها وارد شده است كه ابن­كثیر آن‌ها را جمع نموده و در بدایه و نهایه 7/295 آورده است. واقعه نهروان در سال 37 هجری رخ داد رك: الملل والنحل شهرستانی 115-122. [↑](#footnote-ref-497)
498. - بخاری 8/105- مسلم 6/14- ابوداود 4/201رقم 4607- ابن ماجه 2/955رقم 2860- احمد6/403. [↑](#footnote-ref-498)
499. - (متفق علیه)بخاری 8/105- مسلم 6/21- دارمی 2/158 رقم 2522- احمد 1/275 و 297- نسائی 7/123 – ابوداود4/241رقم4758 [↑](#footnote-ref-499)
500. - بخاری 8/87- 88 - مسلم 6/16 - 17 - نسائی7/138 – 139 – ابن ماجه 2/957 رقم 2866 – مالک 2/4 – احمد 5/314 و 316 [↑](#footnote-ref-500)
501. - أثره: یعنی اینکه امیر چیزی از بیت المال مسلمین را برای خود اختصاص و ترجیح دهد. [↑](#footnote-ref-501)
502. - مسلم 6/15 – ترمذی 4/209 رقم 1706 – ابن ماجه 2/955 رقم 2861 – احمد 6/402 و 403 [↑](#footnote-ref-502)
503. - (متفق علیه) بخاری: 8/105 – مسلم 6/15- ترمذی 4/209 رقم 1707- ابوداود 3/40رقم 2626- نسائی 7/160- ابن ماجه 2/956رقم 2864- احمد2/17. [↑](#footnote-ref-503)
504. - بخاری 8/106- مسلم 6/15-16- ابوداود 3/40رقم 2625- نسائی 7/160-ابن ماجه 2/955رقم 2863. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مسلم 6/20-ابوداود 4/95رقم 4244. [↑](#footnote-ref-505)
506. - مسلم 6/22- احمد 2/70 و 82- حاكم 1/77-78 بر شرط شیخین صحیح است، ذهبی با او موافق است. [↑](#footnote-ref-506)
507. - مسلم 6/22-نسائی 7/92-93- ابوداود 3/242رقم 4762- احمد4/261. [↑](#footnote-ref-507)
508. - صحیح مسلم، از ام سلمهل، 6/23، شماره (1854)، وابوداود. [↑](#footnote-ref-508)
509. - مترجم: مسلّما منظور از امراء در احادیث فوق، حاکمان مسلمانی هستند که کمر به خدمت اسلام و مسلمین بسته­اند. در این احادیث تأکید شده است که اگر از این حاکمان اموری را مشاهده کردید که معصیت نمی­باشد اما در نفوس شما سخت می­آید آن را تحمل نموده و از امر آنان اطاعت کنید. اما اگر به منکر و معصیتی امر نمودند از آنان اطاعت ننمایید، ولی در عین حال حکومت آنان را صحیح بدانید و در بقیه اوامر شرعی از آنان تبعیت کنید. این حالت در سمع و طاعت تا زمانی که حکام مرتکب کفری صریح نشده­­اند، ادامه دارد و مسلمانان حتما باید از حاکمی مسلمان تبعیت کنند و بدون حاکم ماندن آن‌ها جایز نیست. اما حمل این احادیث بر اکثریت حاکمان امروزی کشورهایی اسلامی که مرتکب کفرهای صریح شده­اند و روزانه آن‌ها را تکرار می­کنند، صحیح نیست پس خواننده‌ی عزیز آگاه باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-509)
510. - مسلم 1/50- ابوداود 4/123رقم 4340- ترمذی4/469 رقم 2172-نسائی 8/11 - ابن ماجه 2/1330 رقم 4013- احمد3/10 و 20. [↑](#footnote-ref-510)
511. - اصحاب كهف كسانی بودند كه از ترس دینشان از مردم فرار كردند و خداوند در غار، خواب 309 ساله‌ای را بر آنان غالب نمود. داستان آن‌ها در سوره كهف آمده است. رك: بدایه و نهایه 2/102-110. [↑](#footnote-ref-511)
512. - اصحاب صخره سه نفری بودند كه به غاری پناه آوردند، اما درِ غار بر آنان بسته شد. پس هر كدام از آنان به عمل صالحی كه انجام داده بود، متوسل شد همانا خداوند در غار را بر آنان باز كرد. برای تفصیل بیشتر رك: بخاری 3/51-52- مسلم 8/89-90. [↑](#footnote-ref-512)
513. - جُریح راهب یكی از عابدان بنی‌اسرائیل بود. فاحشه‌ای او را دعوت به زنا نمود، اما او قبول نكرد. فاحشه با چوپانی زنا نمود و از او حامله شد. بعد از وضع حمل از او پرسیدند: بچه‌ات از كیست؟ گفت: از جریج. پس صومعه جریج را خراب كردند.چون جریج دلیل را پرسید: داستان را به او گفتند: او بچه را خواست، از بچه سوال نمود. بچه به اذن خداوند لب به سخن گشود و حقیقت را بیان كرد. برای تفصیل بیشتر رك: بخاری 4/140- مسلم 8/3-4- احمد 2/307 - البداية و النهاية 2/123-125. [↑](#footnote-ref-513)
514. - ابن ابی عاصم 2/543 از جمله، تسبیح دانه‌ها در دستان پیامبر ج و دستان ابوبكرس.. [↑](#footnote-ref-514)
515. - فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه 11/278: عمر بن خطابس سپاهی را به فرماندهی فردی به نام ساریهس ارسال نمود. در حالیكه خطبه می‌داد ناگهان فریاد برآورد: ای ساریه به سمت كوه توجه كن. دوبار این جمله را گفت. هنگامی كه پیام‌آور لشكر به مدینه آمد. گفت یا امیرالمؤمنین به دشمن رسیدیم، ابتدا آنان ما را شكست دادند. اما ناگهان صدایی گفت ای ساریه به كوه برو. پس خود را به كوه رساندیم. خداوند ما را نصرت و آنان را شكست داد. [↑](#footnote-ref-515)
516. - عمروبن­عاصس به عُمرس نوشت كه در زمان جاهلیت هر سال رود نیل خشك می‌شد. مردم مصر نیز دختر باكره‌ای را در آن می‌انداختند، پس از آن دوباره جاری می‌گشت. اما اسلام آن را حرام كرده­ است. پس عمرس نامه‌ای را به نیل نوشت، بدین مضمون: اگر تا به حال به خاطر دختر یا هر چیز دیگری جاری شده‌ای، دیگر نیازی به تو نیست، جاری مَشو. اما اگر به امر خداوند قهار جاری می‌شوی، از خداوند می‌خواهیم تو را جاری سازد. عمروبن ابی وقاصس آن را در نیل انداخت. و خداوند نیل را بیشتر از پیش جاری ساخت. رك: البداية و النهاية 7/102. [↑](#footnote-ref-516)
517. - علاء بن حضرمیس صحابی پیامبر ج، كه پیامبر ج او را بر بحرین گماشت. ابوبكرس نیز منصب او را تأیید نمود. اما عمرس او را بر كوفه ولایت داد. ولی در بین راه بعد از مراسم حج در سال 14هجری فوت نمود رك: البدایه والنهایه 7/52-123. [↑](#footnote-ref-517)
518. - كرامت علاء بن حضرمیس این بود كه در زمان عمرس فرمانده لشكری گشت. اما بین او و دشمنش خلیجی واقع شد. پس بر آن گذشت و دشمن را شكست داد. بعد از پیروزی دوباره از روی آن عبور نمود، در حالیكه آب او را خیس ننمود. رك: بدایه و نهایه6/126. [↑](#footnote-ref-518)
519. - ابومسلم، عبدالله بن ثوب خولانیس زمان جاهلیت را درك نموده است. قبل از وفات پیامبر ج ایمان آورد. اما در زمان ابوبكرس به مدینه آمد و ابوبكر و عمرب را ملاقات نمود. در شام زندگی می‌كرد. در سال 60هجری فوت نمود. رك: الاستیعاب علی هامش الاصابه: 4/191-195- البدایه و النهایه 8/149- التهذیب 2/235 و 236. [↑](#footnote-ref-519)
520. - كرامت ابومسلمس زمانی بود که توسط اسود عنسی که ادعای نبوت نمود، دستگیر شد. أسود از او پرسید: آیا به پیامبری من شهادت می‌دهی؟ گفت نمی‌شنوم. گفت آیا به پیامبری محمد ج شهادت می‌دهی. گفت بله: پس آتشی فراهم آورد و او را در آن انداخت. اما آن آتش آسیبی به او نرساند. پس در زمان ابوبكرس به مدینه آمد. عمرس از او درباره كسی پرسید كه در آتش افتاده، اما نسوخته است. گفت منم. عمرس گفت: خدا را شكر كه قبل از آنكه بمیرم، خداوند از امت محمد كسی را به من نشان داد كه آنچه بر سر ابراهیم ÷ آمده بود، بر سر او نیز آمد است. مصادر قبلی و مجموع فتاوی 11/279.عبهله بن كعب بن غوث اسود عنسی در زمان رسول خدا ادعای نبوت نمود. اما در جنگ‌های رده كشته شد. البداية و النهاية6/309-314. [↑](#footnote-ref-520)
521. - (متفق علیه) بخاری 7/73- مسلم 1/136- احمد 4/203- ابوداود 4/94 رقم 4242. [↑](#footnote-ref-521)
522. - تفسیر ابن كثیر 1/258. [↑](#footnote-ref-522)
523. - تفسیر ابن كثیر 1/78- رك: شرح عقیده طحاویه 573. [↑](#footnote-ref-523)
524. - (حسن لذاته) احمد 4/182-183- حاكم آن را بر شرط مسلم صحیح می‌داند. ذهبی نیز با او موافقت نموده است 1/73. [↑](#footnote-ref-524)
525. - تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-525)
526. - ترجمه: «پیوسته طائفه‌ای از امت من بر حقند و حق را اظهار می‌كنند و كسانی كه با آن‌ها مخالفند به آنان ضرری نمی‌رسانند تا اینكه خداوند امر خود را نازل فرماید» بخاری 4/187-مسلم 6/52-53- ابوداود 4/97-98رقم 4252-ترمذی 4/574رقم 2229- ابن ماجه 1/5 رقم9-10 – احمد 4/101 - دارمی 2/132 رقم 3437- حاكم 4/449-45 آن را به شرط شیخین صحیح دانسته، ذهبی نیز با او موافق است. [↑](#footnote-ref-526)
527. - ابن ماجه 2/ 1322رقم3992 و 3993- احمد 3/145 و 4/102 – ابن ابی عاصم 321-323 آلبانی آن را صحیح دانسته است. الفرق بین الفرق بغدادی 4-9. [↑](#footnote-ref-527)
528. - روایت را طبرانی در الصغیر 1/256 آورده است. [↑](#footnote-ref-528)